

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الموعود

در دوران غیبت کبری

(حضرت خضر علیه السلام، ابدال و سی نفر ملازمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الموعود)

نجم الدین طبسی

سرشناسه	طیسی، نجم الدین، ۱۳۳۴ - Tabasi, Najm al-Din
عنوان و نام پدیدآور	اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام، ابدال و سی نفر از ملازمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) / نجم الدین طیسی؛ ویراستار محمدرضا غفوری.
مشخصات نشر	قم: حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	۱۵۹ ص.؛
شابک	978-600-8372-76-9
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
یادداشت	کتابنامه: ص. ۱۵۹-۱۵۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.
موضوع	محمّدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -- غیبت صغری
موضوع	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Occultation, Minor
موضوع	محمّدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -- نیابت
موضوع	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Deputy
موضوع	محمّدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. -- توفیعات
موضوع	Muhammad ibn Hasan, Imam XII -- Tawfi'at
موضوع	نواب اربعه
موضوع	Navab arba'ah
موضوع	مهدویت
موضوع	Mahdism
شناسه افزوده	حوزه علمیه قم، مرکز تخصصی مهدویت
رده بندی خنجره	۲ / ۲۲۱۲۲ B
رده بندی دیویی	۲۹۷ / ۲۶۲
شماره کتابشناسی ملی	۸۳۸۵۰۲۶
وضعیت رشد	فیبا

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در دوران غیبت کبری، حضرت خضر علیه السلام، ابدال و سی نفر از ملازمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

مؤلف	نجم الدین طیسی
ویراستار	محمد رضا غفوری
ناشر	انتشارات مرکز تخصصی مهدویت - حوزه علمیه قم
طراح جلد	عباس فریدی
صفحه آرا	رضا فریدی
شمارگان	۵۰۰ نسخه
نوبت جاب	اول / تابستان ۱۴۰۰
شایک دوره	۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۷۴-۵
شایک	۹۷۸-۶۰۰-۸۳۷۲-۷۶-۹
قیمت	۸۵۰۰۰ تومان



حوزه علمیه قم
مرکز تخصصی مهدویت

تمامی حقوق © محفوظ است.

O قم: انتشارات مرکز تخصصی مهدویت/ خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان، پ ۲۴
تلفن: ۰۲۰ و ۳۷۸۴۱۴۱۰ / ۳۷۸۳۷۷۰ (داخلی ۱۱۷) / نامبر: ۰۲۵-۳۷۸۳۷۱۶۰

O www.mahdi313.ir
O entesharatmarkaz@chmail.ir

دفتر بنیاد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در استان ها پاسخگوی درخواست های متقاضیان کتاب و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز تخصصی مهدویت می باشد.

فهرست مطالب

مقدمه پژوهش	۹
مقدمه	۱۱
جلسه اول	۱۳
حضرت خضر مونس امام زمان علیه السلام	۱۵
روایت اول	۱۵
جلسه دوم	۱۷
بررسی سند روایت اول	۱۷
جلسه سوم	۲۷
اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام)	۲۷
جلسه چهارم	۳۳
حیات خضر علیه السلام در روایات و کتب عامه	۳۳
روایت دوم	۳۳
روایت سوم	۳۸
جلسه پنجم	۴۲
اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام)	۴۲
حضرت خضر علیه السلام و مهدویت	۴۲
روایت چهارم	۴۲

روایت پنجم.....	۴۶
روایت ششم.....	۴۷
جلسه ششم.....	۵۱
اصحاب امام زمان (عج) در دوران غیبت کبری (ابدال).....	۵۱
ابدال.....	۵۱
جلسه هفتم.....	۵۸
اصحاب امام زمان (عج) در دوران غیبت کبری (ابدال).....	۵۸
ابدال در روایات.....	۶۴
روایت اول.....	۶۴
جلسه هشتم.....	۶۹
اصحاب امام زمان (عج) در دوران غیبت کبری (ابدال).....	۶۹
بیان ابن ابی الحدید (۵۶عق) درباره ابدال.....	۶۹
روایت دوم از روایات شیعی در مورد ابدال.....	۷۰
جلسه نهم.....	۷۴
اصحاب امام زمان (عج) در دوران غیبت کبری (ابدال).....	۷۴
جلسه دهم.....	۸۳
اصحاب امام زمان (عج) در دوران غیبت کبری (ابدال).....	۸۳
روایات عامه درباره ابدال.....	۸۳
روایت سوم.....	۸۴
روایت چهارم.....	۸۶
روایت پنجم.....	۸۸
جلسه یازدهم.....	۸۹
اصحاب امام زمان (عج) در دوران غیبت کبری (ابدال).....	۸۹
روایت معتبر شیعی درباره ابدال.....	۸۹
روایت ششم.....	۸۹

- روایت هفتم ۹۰
- روایت هشتم ۹۲
- روایت نهم ۹۴
- جلسه دوازدهم ۹۶**
- اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری (ابدال) ۹۶
- روایت دهم ۹۶
- جلسه سیزدهم ۱۰۵**
- اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری (ابدال) ۱۰۵
- روایت یازدهم ۱۰۵
- روایت دوازدهم ۱۰۷
- روایت سیزدهم ۱۱۰
- روایت چهاردهم ۱۱۰
- روایت پانزدهم ۱۱۱
- جلسه چهاردهم ۱۱۲**
- اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری (ابدال) ۱۱۲
- روایت شانزدهم ۱۱۲
- روایت هفدهم ۱۱۶
- جلسه پانزدهم ۱۲۳**
- اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری (ابدال) ۱۲۳
- جلسه شانزدهم ۱۳۲**
- اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری (ابدال) ۱۳۲
- روایت هجدهم ۱۳۹
- روایت نوزدهم ۱۴۰
- روایت بیستم ۱۴۰
- جلسه هفدهم ۱۴۲**

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (سی نفر همراهان امام علیه السلام)	۱۴۲
روایت اول	۱۴۲
جلسه هجدهم	۱۴۹
اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (سی نفر ملازم امام)	۱۴۹
روایت دوم	۱۵۱
روایت سوم	۱۵۲
فهرست منابع	۱۵۵

مقدمه پژوهش

زندگی بشری در طول تاریخ با آنکه به صورت کلی در مسیر پیشرفت بوده است، ولی فراز و فرودهای بسیاری را به خود دیده است که گاه متناسب با زمان خود به اوج قله انسانیت و حقیقت نزدیک شده و گاه دوران انحطاط را در برابر خود به نظاره نشسته است؛ و در این میان، هرگاه مردان بزرگ تاریخ ساز به ویژه پیشوایان آسمانی فرصت پیدا کردند توانستند با رهنمایی و راهبری خود مسیری روشن را در برابر بشریت قرار داده و با نشان دادن افق روشن آینده، حرکتی تعالی بخش در جوامع بشری پایه ریزی کنند.

تأمل در فعالیت های رهبران آسمانی گویای این واقعیت است که موفقیت و میزان تأثیر آنان در تغییرات بنیادین در جوامع بشری هنگامی رقم خورده است که با همراهی گروهی از انسان های همراه و فداکار قرین گشته است؛ و لذا حضرت موسی علیه السلام از خداوند چنین طلب می کند «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِي» (طه/ ۲۹)، و حضرت عیسی علیه السلام از مخاطبانش می پرسد «مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ» (آل عمران/ ۵۲)، و این حقیقت در سراسر زندگی پیامبر گرامی اسلام و ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم به روشنی نمایان است، چه زمانی که پیامبر هجرت به مدینه را پیش گرفت، و چه روزگاری که امام علی علیه السلام خانه نشین شد و امام حسن علیه السلام به صلح تحمیل رضایت داد...

بحث یاران امام مهدی علیه السلام در ادوار مختلف زندگی ایشان از جمله مباحث بسیار مهم در منظومه معارف مهدویت است که واکاوی در آن نقش مهمی در فهم دانش مهدوی به دنبال دارد.

پژوهش حاضریکی از مجموعه مباحث درس خارج مهدویت است که توسط عالم بزرگوار حضرت آیت الله طوسی در مرکز تخصصی مهدویت ارائه شده، و به تبیین نقش همراهان امام مهدی علیه السلام و کارکرد آنان در عصر غیبت پرداخته است.

مرکز تخصصی مهدویت حوزه علمیه قم و پژوهشکده مهدویت و موعودگرایی انتظارپویا در راستای تبیین علمی و تخصصی مباحث مهدویت براساس ارشادات مقام معظم رهبری در مورد اهمیت کارهای علمی در موضوع مهدویت و مبارزه با تفکرات انحرافی، این اثر را تقدیم می‌کند.

در این جا، فرصت را مغتنم می‌شمایم و مراتب تشکر و امتنان فراوان خویش را از جناب حجت الاسلام والمسلمین کلباسی مدیر محترم مرکز تخصصی مهدویت که بستراین کار را فراهم آوردند، و نیز جناب حجج اسلام سعید توسلی خواه و محمد مهدی یآوری که در تدوین و آماده سازی آن تلاش وافری کردند، اعلام می‌دارم.

مهدی یوسفیان آرانی

معاون پژوهش مرکز تخصصی مهدویت

مقدمه

الحمد لله رب العالمين والصلاه والسلام على محمد وآله الطاهرين
سيما مهدی آل محمد عليه السلام.

در سالهای ۹۴ - ۹۵ شمسی توفیق یافتیم که ضمن بحثهای خارج
مهدویت مبحثی راجع به اصحاب امام عصر علیه السلام در عصر غیبت صغری و
عصر غیبت کبری و عصر ظهور آغاز کنیم که تقریباً طی یک سال درسی
تمامی این بحثها پیاده و ملاحظه و تجدید نظر و اضافات و یا تهذیب و
تخریج منابع و... انجام گرفت.

در این کتاب «اصحاب امام عصر علیه السلام در عصر غیبت کبری با محوریت
حضرت خضر و ابدال و سی نفر ملازمان حضرت» آماده چاپ و نشر است.
به امید آنکه آن دو عنوان دیگر بزودی ان شاء الله چاپ گردد.

در خاتمه جا دارد مراتب تقدیر و تشکر فراوان خودم را از این مرکز مبارک،
خصوصاً از حضرت حجه الاسلام والمسلمین آقای کلباسی مدیر محترم و
حضرت حجه الاسلام آقای مصلحی و سایر عزیزانی که در پیاده سازی و
ویرایش و چاپ و نشر آن تلاش فراوانی داشتند، اعلام نمایم.
امیدوارم این خدمات مورد عنایت و پاداش حضرت ولی عصر علیه السلام روحی
فداه قرار گیرد؛ ان شاء الله.

نجم الدین طبسی

قم مقدس

۱۷ ذی القعدة ۱۴۴۲

جلسه اول

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری

مقدمه

موضوع محوری این نوشتار «اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری» است. سؤال این است که آیا امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری یاران و اصحابی دارند؟ آیا خود آن حضرت هر لحظه در یک مکان بوده و تمام دنیا در اختیار ایشان است یا آن گونه که بعضی ترسیم می کنند در یکی از جزایر به تنهایی به سر می برند؟

در مورد اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری در سه محور زیر به گفت و گومی پردازیم:

۱. حضرت خضر علیه السلام؛

۲. رجال الغیب، ابدال و اوتاد چه کسانی هستند و در دوران غیبت چه ارتباطی با امام زمان عجل الله تعالی فرجه دارند؟

۳. عدد خاصی که بیان شده (سی نفر) آیا همیشه با حضرت هستند؟
حضرت خضر علیه السلام

از مجموع آنچه از روایات استفاده می شود، حضرت خضر علیه السلام در دوران غیبت کبری مونس و از اصحاب و ملازمان امام زمان عجل الله تعالی فرجه است. اما در مورد

نقش ایشان در دوران ظهور مطلبی در روایات بیان نشده است. البته در کتب اهل سنت نقل شده است که ایشان با دجال درگیر شده و توسط او اعدام می‌گردد؛ اما دوباره زنده می‌شوند.

اما در کتب ما درباره حضرت خضر علیه السلام نقل شده است که در دوران هر یک از ائمه علیهم السلام حضور داشته و با آنان ارتباط داشته است. همچنین گفته شده است که ایشان یک انسان معمولی (نه پیامبر) بوده که ریاضت‌ها داشته و خداوند عزوجل نیز باب رحمت خود را به روی او باز کرده است.

مرحوم مدرس (قرن ۱۲) می‌فرماید:

«نام حضرت خضر علیه السلام تالیابن ملکابن عامربن ارفحشد بن سام بن نوح است. ایشان هر جا که می‌نشست، سبز و خرم و به هر چوبی که تکیه می‌داد، سبز می‌شد؛ از همین رو به او خضر گفتند. بعضی او را همان الیاس نبی علیه السلام دانسته‌اند؛ اما اصح آن است که ایشان غیر از الیاس نبی علیه السلام است. کار حضرت خضر علیه السلام این است که کسانی را که راه گم کرده‌اند راهنمایی کند. او پسر پادشاه بود، پادشاه برای او دختر باکره‌ای را به زنی گرفت، اما او پس از چند روز به وظیفه زناشویی عمل نکرد؛ پس از آن برای او زنی غیر باکره گرفتند، باز هم به او نزدیک نشد. پدرش عصبانی گشت و خانه را بر سرش آتش زد. او از نظرها غایب شد و همیشه به سیاحت می‌گذراند.

در ایام اسکندر، یک یاقوت قیمتی داشت که به نور آن یاقوت، لشکر را راه می‌برد. در ظلمات به چشمه آب حیات رسید و از آن آب آشامید؛ لذا تا به حال زنده است. سبزشدن چوب‌های خشک با رسیدن و تماس با بدن او، از تأثیرات همان آب حیات است. بعضی گفته‌اند: این معجزه او است. حضرت خضر و حضرت الیاس علیهم السلام همیشه این دعا را می‌خواندند:

«بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَضُرُّ الشَّوْءَ إِلَّا اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا يَسْوَءُ

الْخَيْرِ إِلَّا اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ مَا يَكُونُ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْ اللَّهِ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بِسْمِ اللَّهِ مَا شَاءَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ»^۱

سه بار خواندن این دعا در روز و شب برای محفوظ ماندن از آتش گرفتن، غرق شدن و لقمه در گلو گیر گرفتن مؤثر است.

حضرت خضر مونس امام زمان علیه السلام

روایت اول

«حَدَّثَنَا الْمُظَفَّرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظَفَّرِ الْعَلَوِيُّ الْعُمَرِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ إِنَّ الْخَضَرَ عليه السلام شَرِبَ مِنْ مَاءِ الْحَيَاةِ فَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ حَتَّى يُنْفَخَ فِي الصُّورِ وَإِنَّهُ لَيَأْتِينَا فَيُسَلِّمُ فَنَسْمَعُ صَوْتَهُ وَلَا نَرَى شَخْصَهُ وَإِنَّهُ لَيَخْضُرُ حَيْثُ مَا ذَكَرْ فَمَنْ ذَكَرَهُ مِنْكُمْ فَلْيُسَلِّمْ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَيَخْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ فَيَقْضِي جَمِيعَ الْمَنَاسِكِ وَيَقِفُ بِعَرَفَةَ فَيُؤَمِّنُ عَلَى دُعَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيُؤَنِّسُ اللَّهُ بِهِ وَخَشَةَ قَائِمَنَا فِي غَيْبَتِهِ وَيَصِلُ بِهِ وَخَدَّتَهُ»^۲

حسن بن علی بن فضال گوید: «از امام رضا علیه السلام شنیدم که فرمود: به راستی خضر علیه السلام از آب حیات نوشید و زنده است و تا دمیدن در صور نمیرد. او نزد ما می آید و بر ما سلام می دهد. آوازش را می شنویم و خودش را نمی بینیم. او

۱. خاتون آبادی اصفهانی (مدرس)، محمد رضا بن محمد مؤمن، جنات الخلود، ص ۹ (فرغ عن تعلیفه

هرجا نامبرده شود حاضر گردد و هر کدام شما نام او را برد، براو سلام دهد. او هر سال در موسم حج حاضر گردد و همه مناسک را به جای آورد. در عرفه وقوف کند و بردعای مؤمنان آمین گوید. خدا به وسیله او وحشت قائم ما را در حال غیبت بزداید و تنهایی او را مبدل به وصلت کند.»
حضرت خضر علیه السلام طبق این روایت جزو اصحاب امام زمان علیه السلام است.

منابع روایت:

۱. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۳۹۰، ب ۳۸، ح ۴.
۲. أَلَدَّرُ النَّظِيمُ فِي مَنَاقِبِ الْأُئِمَّةِ اللَّهَامِيمِ، شامی، یوسف بن حاتم، از امام حسن عسکری علیه السلام به صورت مرسل. البته متن آن همان متن کمال الدین است.
۳. اثبات الهداة، حرّ عاملی، محمد بن حسن، ج ۳، ص ۴۸۰؛ بخشی از این روایت را از کمال الدین نقل می کند.
۴. حلیة الابرار فی احوال محمد وآله الاطهار، بحرانی، سید هاشم، ج ۲، ص ۳۸۳؛ نقل شده از کمال الدین، ص ۶۹۰.
۵. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، ج ۵۲، ص ۱۵۲؛ نقل شده از کمال الدین با کمی تفاوت.
۶. منتخب الأثر، صافی گلپایگانی، لطف الله، ص ۲۶۲.

جلسه دوم

اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام)

بررسی سند روایت اول

«حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيُّ الْعَمَرِيُّ السَّمَرْقَنْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَاعَ يَقُولُ...»

مظفر بن جعفر

مظفر بن جعفر بن مظفر علوی عمری سمرقندی؛ ایشان شاید همان مظفر بن جعفر بن محمد باشد. در این صورت مظفر دوم که در سند روایت بیان شده، اضافی است؛ یا اینکه دو نفر هستند. گویا همه قائل به یکی بودن این دو هستند. در مورد اسم نیز می‌گویند: قبل از مظفر دوم، محمد بوده که حذف شده است.

با فرض یکی بودن، ایشان هیچ توثیقی ندارد. تنها اینکه ایشان از مشایخ مرحوم صدوق است و تلعبیری از ایشان اجازه روایت تمام کتب عیاشی

دارد. شیخ طوسی نیز در کتاب رجال، او را به عنوان کسی که روایتی از ائمه علیهم السلام به صورت مستقیم نقل نکرده، ذکر کرده است.

نظر مامقانی (۱۳۵۱ق)

مرحوم مامقانی درباره مظفر بن جعفر می گوید: «عده الشیخ ره فی رجاله ممن لم یرو عنهم علیهم السلام مضافا الی ما فی العنوان روی عنه التلعکبری اجازه کتب العیاشی محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش السّلمی عن ایبه جعفر بن محمد عن ایبه ابا النضر یکنی ابا طالب انتهى ولا شبهة فی کونه امامیا و کونه شیخ اجازه یغنیه عن التوثیق فهو بحکم الثقة»^۱

شکی در امامی بودن ایشان نیست. شیخ اجازه بودن برای توثیق او کفایت می کند؛ پس او در حکم ثقه است.

مرحوم مامقانی ایشان را با عنوان دیگری نقل می کند و می فرماید:

«فی مشیخة الفقیه روایتہ عنه عن محمد بن مسعود عن جعفر بن محمد عن ایبه ابی النضر و الظاهر کونه سابقه و انّ المظفر الثانی لقب محمد و الله العالم و زاد فی التعليقة وصفه بالسمرقندی و قال هو الذی یروی عنه الصدوق ره کثیرا مترحما علیه و لا یبعد ان یکون من مشایخه ثم قال و قیل المظفر الثانی تکرار و سهوبل هو کما فی سابقه و فیه تأمل انتهى».

«در مشایخ فقیه به این نام آمده و به طریق ایشان روایاتی را نیز نقل کرده است. وحید بهبهانی فرمودند: وصف او به سمرقندی است. مرحوم صدوق نیز از او بسیار روایت نقل می کند و نسبت به او ترحم دارد. اینکه او از مشایخ صدوق بوده، بعید نیست. گفته شده که مظفر دوم تکرار و سهواست.»

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال (چاپ سنگی)، ج ۳، ص ۲۲۰.

پس در مورد ایشان دو بحث مطرح بود: یکی متحد بودن او با مظفر بن جعفر بن محمد؛ و دیگری وثاقت او. در این زمینه نیز توثیق خاصی ندارد و تنها جزو مشایخ بودن تلعبیری و مرحوم صدوق را داشت. علاوه بر آن اینکه صدوق بسیار بر او ترحم می‌کند. این موارد در توثیق شخص، وابسته به اختیار مبنای رجالی است. مرحوم خویی^۱ هیچ‌یک از این موارد در توثیق نمی‌پذیرد؛ ولی مرحوم مامقانی می‌پذیرد. پس ایشان با لحاظ مبنای ثقة است.

نظر شوشتری (۱۶۴۱ق)

شوشتری درباره مظفر بن جعفر می‌گوید: «الظاهر وقوع سقط في رجال الشيخ وأنه المظفر بن جعفر بن المظفر - الآتي - ويشهد للسقط أنّ الإكمال روی في باب من شاهد القائم عليه السلام في خبر ترحيم الحجة عليه السلام بعد مولده ليلة لنسيم خادمة أبيه عليه السلام لما عطست عنده: «عن أبي طالب المظفر بن جعفر بن المظفر بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علي بن أبي طالب عليه السلام» فهذا السند يشهد أنه سقط من رجال الشيخ «المظفر بن جعفر» الثاني قبل «محمد بن عبد الله».^۲

مرحوم شوشتری نیز قائل به اتحاد این دو بوده و روایتی را از مظفر بن محمد بن مظفر نقل می‌کند. روایت ترحیم (رحمک الله بعد از عطسه) امام زمان عليه السلام نسبت به نسیم، خادمه امام حسن عسکری عليه السلام، که امام نسبت به نسیم بعد از آنکه روزه بودند، ترحیم می‌کنند.

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۷۸.

۲. شوشتری، محمد تقی، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۹۶.

به نظر ما آنچه بیان شد اگر اماره وثاقت مظفرین جعفر نباشد، لا اقل ایشان حسن است و مشکلی ندارد.

جعفر بن محمد بن مسعود

نظر شیخ طوسی (۶۰ق)

«فاضل، روی عن ابیه جمیع کتبه.» کلمه فاضل هیچ اماره و نشانه‌ای برای توثیق نیست. در وجیزه و بلغة نسبت به ایشان تعبیر ممدوح شده است.

نظر مامقانی

مرحوم مامقانی می‌فرماید: «از مجموع آنچه ذکر شد، می‌توان ایشان را جزو حسان قرار دهیم. رابط بین پدر و بعدی‌ها در نقل کتاب‌ها فقط ایشان بوده است.»

نظر فرزند مرحوم مامقانی

«عند التأمل في جميع ما ذكرناه يحصل الاطمئنان بأن المترجم من الحسان، فهو حسن، والحديث من جهة حسن أيضا، فتفطن.^۱»
«با تأمل در همه آنچه ذکر کردیم، اطمینان به اینکه مترجم از حسان است، حاصل می‌شود؛ پس او حسن و حدیث از جهت او نیز حسن است.»

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱۶، ص ۶۱.

محمد بن مسعود عیاشی

ایشان فوق وثاقت است.

نظر نجاشی (۴۵۰ق)

قال النجاشي: «محمد بن مسعود بن محمد بن عياش السلمي السمرقندي أبو النصر المعروف بالعيشي: ثقة، صدوق، عين من عيون هذه الطائفة، وكان يروي عن الضعفاء كثيرا وكان في أول أمره عامي المذهب، وسمع حديث العامة فأكثر منه، ثم تبصرو عاد إلينا.»^۱ او معروف به عیاشی، ثقه، راستگو و یکی از بزرگان شیعه است. البته از ضعفا روایات زیادی را نقل کرده، او در ابتدا از اهل سنت بود و از آنان احادیث فراوانی نقل می کرد، ولی بعدها شیعه شد.

جعفر بن احمد

ایشان به ابوسعید بن عاجز معروف است.

نظر مامقانی

«عده الشيخ رحمه الله في رجاله في باب من لم يرو عنهم عليهم السلام قائلا: جعفر بن أحمد بن أيوب يعرف ب: ابن التاجر، من أهل سمرقند، متكلم له كتب. انتهى وقال النجاشي: جعفر بن أحمد بن أيوب السمرقندي أبو سعيد، يقال له: ابن العاجز، كان صحيح الحديث و المذهب. روى عنه محمد بن مسعود العياشي، ذكر أحمد بن الحسين

۱. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، ج ۱۸، ص ۲۳۷.

رحمه الله أن له كتاب الردّ على من زعم أن النبي صلى الله عليه وآله وسلم كان على دين قومه قبل النبوة، ومثله بعينه في القسم الأول من الخلاصة... إلى قوله: العياشي. وكذا في رجال ابن داود. وفي الوجيزة: إنّه حسن كالصحيح.^۱

«شیخ طوسی در کتاب رجال او را در باب کسانی آورده که از ائمه علیهم السلام روایت نکرده است. وی می گوید: جعفر بن احمد بن ایوب معروف به ابن تاجر از اهل سمرقند و متکلم است. نجاشی گوید: جعفر بن احمد بن ایوب سمرقندی، ابوسعید، به او ابن عاجز گفته شده است. مذهب و حدیث او صحیح بوده است. محمد بن مسعود عیاشی از او روایت نقل کرده است. احمد بن حسین برای او کتابی ذکر کرده در رد بر کسانی که گمان می کردند پیامبر ﷺ قبل از نبوت بر دین قومش بود. علامه در قسمت اول ایشان را نقل کرده است. در وجیزه نیز نسبت به او تعبیر حسن مانند صحیح بیان شده است.»

نظر فرزند مامقانی

«بناء على جواز التوثيق بالقرائن المفيدة للاطمئنان بالوثاقة - كما هو المختار - فالمرجم ثقة جليل، والقول بأنه حسن كالصحيح أقل ما يقال فيه، فالخبر من جهته إما صحيح، أو حسن كالصحيح.^۲»

«بنا بر جواز توثیق به واسطه قرائنی که مفید به اطمینان به وثاقت است (همچنان که مختار ما همین است) پس مترجم، ثقة و جلیل است. این

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱۵، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۳۰.

دیدگاه که او حسن مانند صحیح است، کمترین چیزی است که در مورد او باید گفته شود؛ در نتیجه، خبر از جهت او یا صحیح یا حسن مانند صحیح است.
پس ایشان نیز مشکلی ندارد.

حسن بن علی بن فضال

بنی فضال نیز که معروف به این هستند که آنچه نقل می‌کنند را بگیرد و به آن عمل کنید، هر چند مرحوم خوئی به سند روایت بنی فضال اشکال می‌فرماید.
پس سند این روایت مشکلی ندارد. البته در این نیز اختلاف است. مفاد آن نیز این بود که حضرت خضر علیه السلام در دوران غیبت از یاران امام زمان علیه السلام است.

تحقیق مرحوم آیه الله طوسی (۱۳۶۳ش) پیرامون حضرت خضر علیه السلام

مرحوم والد ما در جواب از اشکال به طولانی بودن عمر امام عصر علیه السلام در کتاب «الشیعة والرجعة» بحثی پیرامون معمرین دارند. ایشان معمرین را در دوازده طبقه بیان می‌کنند. طبقه اول مخصوص کسانی است که عمر آنها از صد سال گذشته است. طبقه دوم مخصوص کسانی است که عمر آنها از دویست سال گذشته است. همین طور ادامه دارد تا به طبقه دوازدهم می‌رسد که مخصوص کسانی است که هزاران سال عمر کرده و تاکنون و تا ظهور امام مهدی علیه السلام یا تا قبل از قیامت زنده هستند. اولین شخصی که از آن اسم می‌برند، حضرت خضر علیه السلام است.

«الخضر الذي كان موسى بن عمران في عصره و هو خضرون بن قاييل

على ما تقدم في ص ٦٤ من هذا الكتاب نقلا عن السجستاني انه قال ان أطول بني آدم عمرا الخضرون بن قابيل ولعله قد جاوز ٩٠٠٠ سنة. أما نسبه ففيه أقوال كثيرة ربما تبلغ الى عشرة والصحيح على ما ذكره في ج ٧ من بحار الأنوار ان اسمه الياس بن ملكان بن عامر بن أرفحشد بن سام بن نوح. و في الاصابة ج ١ ص ٤٢٩ يقول: (القول الثالث): ما عن جابر عن وهب بن منبه. انه بليان بن ملكان بن فالغ بن شالخ بن عامر بن أرفحشد بن سام بن نوح. وقيل: انه من ولد بعض من كان آمن بابراهيم وهاجر من أرض بابل حكاه ابن جرير الطبري في تاريخه ص ١٨٨ ج ١. وقيل كان أبوه فارسيا واه رومية. وقيل بالعكس كما في الاصابة ص ٤٢٩ ج ١: وأما سبب تسميته خضرا قيل انه جلس على فروة بيضاء فاذا هي تهتز تحته خضراء. هذا اللفظ من رواية ابن المبارك. وفي كتبنا في ج ١٣ من بحار الأنوار ص ٢٨٦ ما بقرب منه. وفي مجمع البحرين في مادة خضر قال: واختلف في وجه تسميته بالخضر فقيل: سمي به لأنه كان اذا صلى اخضرَّ ما حوله. وقيل: انه كان في أرض بيضاء فاذا هي تهتز خضرا من خلفه. وفي معاني الأخبار في وجهه قال: لأنه كان لا يجلس على خشبة يابسة إلا اخضرت.

وأما كونه نبيا اختلف العلماء فيه فالأكثر على انه نبي محتجين بقوله تعالى: «وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي» وبانه أعلم من موسى ومما نقل من وصاياه لموسى عند الافتراق «يا موسى اجعل همك في معادك ولا تخض في ما لا يعينك ولا تترك الخوف في أمنك ولا تياس من الأمن في خوفك» فقال له موسى: زدني؟ فقال الخضر: «لا تضحك من غير عجب ولا تعير أحد الخاطئين بعد الندم، وابك على خطيئتك يا ابن عمران، يا موسى، لا تطلب العلم لتحديث به واطلب العلم لتعمل به واياك والغضب إلا في الله ولا ترض على احد إلا في الله ولا تحب لدنيا ولا تبغض لدنيا فان ذلك

يُخْرِجُ مِنَ الْإِيمَانِ وَيَدْخُلُ فِي الْكُفْرِ»^۱

«خضری که در عصر موسی بن عمران علیه السلام بود، او خضرون بن قاییل است. بنا برآنچه در صفحه ۶۴ از این کتاب به نقل از سجستانی گذشت: طولانی ترین عمر از بنی آدم را خضرون بن قاییل دارد و عمر او از ۹۰۰۰ سال متجاوز است. اما نسب او: در آن ده قول است و صحیح آنها بنا برآنچه در جلد ۷ بحار الانوار آمده این است که اسم او الیاس بن ملکان بن عامر بن ارفحشد بن سام بن نوح است. در کتاب اصابة از جابر بن وهب بن منبه نقل شده که او بلیان بن ملکان بن فالغ بن شالغ بن عامر بن ارفحشد بن سام بن نوح است. گفته شده است که او از نسل کسانی است که به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و از سرزمین بابل هجرت کرد. این قول را ابن جریر طبری در تاریخش حکایت کرده است. همچنین گفته شده است که پدر او فارسی و مادرش رومی بوده و بعضی برعکس این را گفته اند.

اما درباره سبب نام گذاری او به خضر گفته شده است به این جهت بوده که هر کجا می نشست سبز و خرم می شده است. این لفظ روایت ابن مبارک است. در کتب ما در بحار الانوار نیز نزدیک به همین معنا بیان شده است. در مجمع البحرین در ماده خضر گفته است: در وجه نام گذاری او به خضر اختلاف شده است؛ پس گفته شده است: خضر نامیده شد چون هنگامی که نماز می خواند، اطراف او سبز می شد. در معانی الاخبار در وجه نام گذاری او بیان شده است: به این جهت که او بر چوب خشکی نمی نشست مگر اینکه سبز می شد.

اما در نبی بودن او علما اختلاف کردند؛ پس اکثر آنان بر این هستند که او

نبی است. به دلیل:

۱. قول خداوند تعالی درباره او: «آن را از نزد خودم انجام ندادم.»

۲. اینکه او اعلم از حضرت موسی علیه السلام بود.

۳. از وصایایی که از او به حضرت موسی علیه السلام هنگام جدایی نقل شده است: «ای موسی همت را در آخرت قرار ده و در آنچه به تو مربوط نیست وارد نشو. اگر احساس امنیت کردی، خوف را ترک نکنی و اگر در خوف بودی، هیچ وقت از امان خداوند مأیوس نباش. پس موسی گفت: اضافه کن؟ پس خضر گفت: بدون دلیل نخند و گناه خطاکار را بعد از پشیمانی او به رخ او نکش. بر خطاهای خودت ای پسر عمران، گریه کن. ای موسی، علم را برای مطرح کردن خود طلب نکن؛ علم را برای عمل به آن طلب کن. از غضب دور باش و تنها برای خداوند غضب کن. راضی از کسی مشومگر در راه خداوند. برای دنیا حب و بغض نداشته باش که اگر برای دنیا باشد انسان را از ایمان خارج و در کفر داخل می کند.»

این دیدگاه برخلاف نظر مرحوم مدرس است.

جلسه سوم

اصحاب امام زمان عجل الله فرجه در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام)

ادامه بیان مرحوم طبسی پیرامون حضرت خضر علیه السلام

«و في الاصابة، ج ١، ص ٤٣٠، باسناده عن محمد بن اسحاق وبعض أهل الكتاب: انه أرسل الى قومه فاستجابوا له ونصر هذا القول أبو الحسن الرماني ثم ابن الجوزي. وقال الثعلبي: هونبي على جميع الأقوال معمر محبوب عن الأبصار وفيها ص ٤٣١ ومما يستدل به على نبوته ما أخرجه عبد بن الحميد من طريق ربيع بن أنس قال: قال موسى - لما لقي الخضر -: «السلام عليك يا خضر» فقال: «و عليك السلام يا موسى» قال: «وما يدرك اني موسى؟» قال: «أدراني بك الذي أدراك بي». وفي تفسير النيسابوري ص ٨ في هامش تفسير الطبري: روي ان موسى لما وصل اليه قال: (السلام عليك) فقال: (و عليك السلام يا نبي بني اسرائيل) فقال: من عرفك هذا؟ قال: الذي بعثك إلي.

و أما سبب طول عمره: فقد ذكر في الاصابة ج ١، ص ٤٣١، بمثل ما ذكرنا عن الحافظ الكراچكي في كنزه وذكر باسناده عن معتمر بن سليمان عن أبي جعفر عن أبيه عليهما السلام انه سئل عن ذي القرنين فقال: كان عبدا من عباد الله صالحا وكان من الله بمنزلة ضخم وكان قد ملك بين المشرق والمغرب وكان له خليل من الملائكة يقال له «رفائيل» وكان يزوره فينما هما يتحدثان إذ قال له: حدثني كيف عبادتكم في السماء فبكى وقال: و

ما عبادتکم عند عبادتنا ان في السماء لملائكة قياما لا يجلسون أبدا و
سجودا لا یرفعون أبدا و رکعا لا يقومون أبدا يقولون: «ربنا ما عبدناك حق
عبادتک». فبکی ذو القرنین ثم قال: یا رفائیل انی أحب أن أعمر حتى أبلغ
عبادة ربي حق عبادته. قال: و تحب ذلك؟ قال: نعم قال: فان لله عینا
تسمى عین الحياة من شرب منها شربة لم یمت أبدا حتی یكون هو الذي
یسأل ربه الموت قال ذو القرنین: فهل تعلم موضعها. قال: لا غیر اننا نتحدث
في السماء ان لله ظلمة في الأرض لم یطأها انس ولا جان فنحن نظن ان
تلك العین في تلك الظلمة فجمع ذو القرنین علماء الأرض فسألهم عن
عین الحياة فقالوا: لا نعرفها. قال: فهل وجدتم في علمکم ان لله ظلمة؟
فقال عالم منهم: لم تسأل عن هذا فاخبره فقال: انی قرأت في وصية آدم ذکر
هذه الظلمة و انها عند قرن الشمس. فتجهز ذو القرنین و سار ۱۲ سنة الى أن
بلغ طرف الظلمة، فاذا هي لیست بلیل و هي تفور مثل الدخان فجمع
العساكر و قال: انی ارید أن أسلكها فمنعوه فسأله العلماء الذین معه أن
یکف لئلا یسخط الله علیهم فابی فانتخب من عسکره ۶۰۰۰ رجل علی ۶۰۰۰
فرس انشئ بکرو عقد للخضر علی مقدمته فی الفی رجل، الخضریین یدیه و
قد عرف ما یطلب و کان ذو القرنین یکتبه ذلك فبینما هو یسیر إذ عارضه
واد فظن ان العین فی ذلك الوادی فلما أتى شفیر الوادی استوقف أصحابه و
توجه فاذا هو علی حافة عین من ماء فنزع ثیابه فاذا ماء أشد بیاضا من اللبن
و أحلی من الشهد فشرب منه و توضأ و اغتسل ثم خرج فلبس ثیابه و توجه و
مر ذو القرنین فأخطأ الظلمة.

وفیه عن الثعلبی ص ۴۳۲: یقال ان الخضر لا یموت إلا فی آخر الزمان
عند رفع القرآن! و قال النووي فی تهذیبہ: قال الأكثرون من العلماء انه حی
موجود بین أظهرنا و ذلك متفق علیه عند الصوفیة و أهل الصلاح و المعرفة

و حکایتهم في رؤيته والاجتماع معه والأخذ عنه وسؤاله و جوابه و وجوده في المواضيع الشريفة و مواطن الخير اكثر من أن تحصى وأشهر من أن تذكر. و قال أبو عمرو بن الصلاح في فتاويه: هو حي عند جماهير العلماء و الصالحين و العامة منهم.^۱

«در اصابة (ج ۱، ص ۴۳۰) به اسنادش از محمد بن اسحاق و بعضی از اهل کتاب نقل می کند: او نبی بوده و برای قومش مبعوث شده است. پس او را پذیرفتند. ابوالحسن رمانی نیز این قول را پذیرفته است. سپس ابن جوزی^۲ پذیرفته است. ثعلبی^۳ می گوید: همه می گویند خضر، نبی است و عمر طولانی دارد و از دیدگان پنهان است.»^۴ از آنچه بر نبوت خضر علیه السلام به آن استدلال شده این روایت است:

«حضرت موسی علیه السلام - هنگامی که خضر علیه السلام را ملاقات کرد - به او گفت: «سلام بر توای خضر» پس خضر گفت: «و سلام بر توای موسی.» او گفت: «از کجا دانستی که من موسی هستم؟» خضر گفت: «از همان جا که تو فهمیدی من خضر هستم.» در تفسیر نیشابوری که در حاشیه تفسیر طبری بوده نقل شده است: روایت شده چون موسی به خضر رسید گفت: «سلام بر

۱. طبسی نجفی، محمد رضا، الشیعة والرجعة، ج ۱، ص ۳۰۳.

۲. ابن جوزی (صاحب المنتظم، النجوم الزاهرة، الموضوعات و صفة الصفوة) بسیار متعصب بوده است. تعصب او در کتاب صفة الصفوة آشکار می شود؛ به طوری که شرح حال هر فرد مجهولی را می آورد، اما شرح حال امام کاظم علیه السلام و ائمه بعد را نمی آورد. او نوه ای به نام سبط بن جوزی دارد که رسماً می گوید جد من اشتباه کرده و او را محکوم می کند.

۳. ثعلبی صاحب تفسیر الکشف و البیان، انسان متعصب و بسته ای نیست.

۴. علت اینکه ائمه علیهم السلام به حضرت خضر علیه السلام استناد می کنند همین است که عمر طولانی دارد و از چشم ها پنهان است.

تو» پس خضر گفت: «سلام بر توای نبی بنی اسرائیل» پس موسی گفت: «از کجا شناختی؟» خضر گفت: «از همان کسی که تو را به نزد من فرستاد.»

«اما سبب طول عمر او: پس به تحقیق در اصابة (ج ۱، ص ۴۳۱) ذکر شده است به مثل آنچه از حافظ کراچکی در کنزالفوائد ذکر کردیم و به اسنادش از معتمر بن سلیمان از امام باقر از امام سجاد علیه السلام که سؤال شد از ذی القرنین؛ پس فرمود: «او بنده ای از بندگان خداوند و صالح بود و در پیشگاه خداوند دارای منزلت بزرگ بود. ذوالقرنین از مشرق تا مغرب را مالک شد. دوستی از فرشته ها داشت به نام «رفائیل» که به دیدن او می آمد. يك روز ذوالقرنین در میان گفت و گو گفت: «ای رفائیل از عبادت خودتان در آسمان برای من باز گو.» گفت: «ای ذوالقرنین عبادت شما در برابر عبادت ما چه ارزشی دارد؟ در آسمان فرشته هایی هستند که همیشه ایستاده اند و نمی نشینند. برخی پیوسته به سجده روند و سر بر ندارند. برخی نیز در رکوع هستند و هرگز بلند نمی شوند و می گویند: «پروردگارا حق عبادت و بندگی تو را ادا نکردیم.»

ذوالقرنین گریه سختی کرد و گفت: «من می خواهم زنده بمانم، تا حق عبادت پروردگارم را ادا کنم.» رفائیل، گفت: «راستی این را می خواهی؟» گفت: «آری» رفائیل گفت: «خدا در زمین چشمه ای به نام چشمه زندگی دارد که هر کسی که از آن بنوشد، نمیرد تا خودش از خدا مرگش را بخواهد.» ذوالقرنین گفت: «شما جای آن چشمه را می دانید؟» گفت: «نه، ولی در آسمان گویند: خدا را در زمین ظلماتی است که پای آدمی و پری به آن نرسیده و ما می پنداریم که آن چشمه در آن ظلمت است.»

ذوالقرنین همه علما را جمع کرد و از آن چشمه از آن ها سؤال کرد. همه گفتند: «نمی شناسیم.» به آنها گفت: «شما در کتب خدا و احادیث انبیا و

گفتار علمای پیش از خود یافتید که خدا در زمین چشمه‌ای به نام چشمه زندگی دارد؟» یکی از آنها گفت: «برای چه از این سؤال می‌کنی؟» پس به او خبر داد. گفت: «من در وصیت‌نامه آدم علیه السلام یافتم که خدا در زمین ظلمتی آفریده که نزد قرن خورشید است.» پس ذوالقرنین نیروها را بسیج کرد و دوازده سال به سوی مشرق رفت تا به گوشه تاریکی رسید. او تاریکی‌ای دید که تاریکی شب نبود؛ مثل دخان از آن چشمه آب می‌جوشید. همه لشکرش را گرد آورد و گفت: «می‌خواهم وارد این ظلمت شوم.»

پس او را از این کار منع کردند. علمایی که همراه او بودند از او خواستند که از این تصمیم خودداری کند تا خدا بر آن‌ها خشم نکند. ولی از رأی آنان پیروی نکرد و از لشکرش شش هزار مرد برشش هزار اسب انتخاب کرد و خضر را با دو هزار نیرو پیش قراول قرار داد. خضر فهمید که ذوالقرنین دنبال چه چیزی است و آن را کتمان می‌کند. او به نقطه‌ای رسید و حدس زد که همان جا باشد. چون لبه آن درّه ایستاد، به اصحابش دستور توقف داد و خود داخل رفت. آن لبه کنار همان چشمه بود. پس لباس‌هایش را درآورد و داخل آب شد. آن آب از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر بود. از آن نوشید و وضو گرفت و غسل کرد. سپس خارج شد و لباس‌هایش را پوشید و برگشت. ذوالقرنین عبور کرد اما ظلمت را نیافت.

از ثعلبی (ص ۴۳۲) چنین نقل شده است: «گفته شده است که خضر نمی‌میرد مگر در آخر الزمان هنگام رفع قرآن.» البته رفع قرآن چهل روز قبل از قیامت است که دیگر عالم تکلیف نبوده و زمان آماده شدن مقدمات بعث و نشور است.

نووی در کتاب تهذیب گفته است: «اکثر علما گفته‌اند که خضر زنده و موجود است و در بین ما است. نزد صوفیه و اهل صلاح و معرفت مورد اتفاق

است و قصه‌هایی راجع به دیدن او و ملاقات با او و گرفتن چیزی از او و سؤال و جواب از او و وجود او در مکان‌های شریف و مواطن خیراکثر از آنچه شمارش شود و اشهر از اینکه ذکر شود، است.» ابو عمرو بن صالح در فتاوا وایش گفته است: «او زنده است به نظر جمهور علما و صالحان و عامه آنها.»^۱

جلسه چهارم

اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام)

مقدمه

روایات درباره حضرت خضر علیه السلام را بیان کرده و شخصیت ایشان را مورد بررسی قرار دادیم. ایشان در کتب اهل سنت خیلی مطرح است. او در دوران غیبت امام زمان علیه السلام (البته اهل سنت تعبیر به غیبت نمی کنند) تا قبل از قیامت، تا قبل از خروج یاجوج و مأجوج، هر شب کنار همان سدی که ذوالقرنین بنا کرد، ملاقات دارد.

حیات خضر علیه السلام در روایات و کتب عامه

روایت دوم

«عن انس بن مالک قال: الخضر في البحر، وإلياس في البر، يجتمعان كلّ ليلة عند الرّدم الذي بناه ذوالقرنين بين الناس وبين ياجوج ومأجوج، و يحجّان كلّ سنة، ويشربان من زمزم شربة تكفيهما إلى قابل، طعامهما ذلك.»^۱

انس بن مالک گوید: ^۱ «مسکن خضر علیه السلام دریا است و مسکن الیاس خشکی است. ^۲ هر شب نزد سدی که ذوالقرنین بین مردم و بین یأجوج و مأجوج بنا کرد، ملاقات می‌کنند و هر سال حج به جا می‌آورند و از آب زمزم می‌نوشند که آن دورا تا سال بعد کفایت می‌کند. طعام آن دو هم همان آب است.»

منابع روایت:

۱. مسند الحارث بن أبي أسامة؛ البته این مسند امروزه در دسترس نیست. این روایت را کنزالعمال به نقل از مسند حارث بن ابی اسامه نقل می‌کند.
۲. فردوس الاخبار، دیلمی همدانی، شیرویه بن شهردار بن شیرویه، (ج ۲، ص ۲۰۲، ح ۳۰۰)، به صورت مرسل از انس بن مالک نقل می‌کند و به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت نمی‌دهد.
۳. إتحاف الخيرة المهرة، البوصیری، احمد بن ابی بکر بن اسماعیل، (ج ۹، ص ۱۸۷، ح ۸۷۹۵)، همراه با ارائه سند و کمی اختلاف: «إنَّ الخضر في البحر واليسع في البر».
۴. الزهر النضر (مجموعة الرسائل المنيرية) (ج ۲، ص ۲۰۱)، همان متن إتحاف است؛ البته با کمی تفاوت: «یعتمران» بدل «أو یجتمعان».
۵. كنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، متقی هندی، علاء الدین، علی بن حسام (ج ۱۲، ص ۷۱، ح ۳۴۰۴۷) عن الحارث، وفيه: «و یعتمران کلّ».

۱. در بعضی روایات نقل انس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و در بعضی نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد.

۲. طبق این نقل معلوم می‌شود که خضر علیه السلام همان الیاس نیست.

عام».

۶. البرهان علی وجود صاحب الزمان عجل الله فرجه، العاملي، السيّد محسن الأمين (ص ۱۴) به صورت مرسل از انس نقل می کند و نص آن همان نص الزهر النضراست.

۷. معجم احاديث الامام المهدي عجل الله فرجه، جمعی از نویسندگان، ج ۲، ص ۳۳۷.

بررسی سند روایت

حارث بن ابی اسامه

نظر فرزند مامقانی:

به هیچ وجه نامی از ایشان در کتب رجالی متقدم برده نشده است؛ تنها فرزند مرحوم مامقانی می فرماید:

«لم يرد فيه التوثيق. الحارث بن أبي أسامة التميمي جاء في فهرست الشيخ الطوسي: ۱۲۱ برقم ۱۰۷ (الطبعة الحيدرية)، في ترجمة علي بن محمد المدائني العامي، بسنده: ... عن ابن كامل، عن الحارث بن أبي أسامة، عنه... وذكر في أمالي الشيخ: ۲۴۰ حديث ۴۲۴، بسنده: ... عن محمد ابن إبراهيم، عن الحارث بن أبي اسامة، عن المدائني... وفي أمالي الشيخ الطوسي ۳ / ۲ الجزء الرابع عشر (طبعة مطبعة النعمان، وفي طبعة مؤسسة البعثة: ۳۸۹ حديث ۸۵۴)، بسنده: ... وجاء أيضا في صفحة: ۳۸۲ حديث ۸۲۴: الحارث بن محمد بن أبي اسامة، وكذلك في صفحة: ۳۸۵ حديث ۸۳۷، و صفحة: ۳۹۳ حديث ۸۶۸. وجاء أيضا في توحيد الصدوق: ۳۷۷ حديث ۴، وكذلك في (الأربعون حديثا) لمنتجب الدين

بن بابویه: ۵۵ حدیث ۲۷، و حلیۃ الأبرار ۱/۲۴۱، المعنون من رواة العامة، و اختلفوا فيه؛ حيث ضعفه بعض ووثقه آخرون.^۱

«حارث بن ابی اسامه هیچ توثیقی ندارد. نام او در فهرست شیخ طوسی در صفحه ۱۲۱ در شرح حال علی بن محمد مدائنی آمده است. در امالی شیخ طوسی در صفحه ۲۴۰ در ضمن سندی آمده است. در امالی شیخ طوسی جلد ۲، صفحه ۳ نام او به عنوان سند آمده است. در توحید صدوق صفحه ۳۷۷ نام او در سندی آمده است. همچنین در منتخب الدین ابن بابویه و در حلیۃ الأبرار در سندی نام او آمده است. ایشان از روات عامی است و در او اختلاف کرده اند؛ بعضی او را تضعیف و بعضی توثیقش کرده اند.»

نظر علمای عامه نسبت به حارث بن ابی اسامه

ذهبی (۷۴۸ق) می گوید: «الحافظ،^۲ الصدوق، العالم، مسند العراق،^۳ صاحب المسند المشهور.^۴ او مورد اختلاف است. ابن حبان (۸۸۳ق) او را جزو ثقات نقل کرده است. دارقطنی (۳۸۵ق) گفته است: صدوق است. ابن حزم (۴۵۶ق) گفته است: ضعیف است.

۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱۷، ص ۳۳.

۲. کسی است که لا اقل صد هزار حدیث با سند حفظ باشد.

۳. کسی است که حدیث را با سند نقل کند، خواه سند آن را نیز بفهمد یا آنکه با سند آشنایی نداشته باشد.

۴. مسند نویسی یعنی نوشتن روایات بر مبنای اصحاب. مسند حارث نه بر مبنای ابواب و نه بر مبنای اصحاب نوشته شده است؛ بلکه به هم ریخته است.

۵. ذهبی، شمس الدین، سیر اعلام النبلا، ج ۳، ص ۳۸۸.

بعضی گفته‌اند: «لا بأس بالرجل وأحاديثه على الإستقامة؛ اشكالي براو نیست و احادیث او مستقیم است.»
سپس ذهبی می‌گوید:
«وهوالذی روی کتاب العقل، ذنبه اخذه على الرواية ولعله كان محتاجا.»

مشکل او این بود که بردرسش پول می‌گرفت و شاید او محتاج بوده است. مشکل دیگر او فقر او بوده است، او گفته بود که من شش دختر دارم که کوچک‌ترین آن‌ها شصت سال عمر دارد؛ هیچ کدامشان را شوهر ندارم چون فقیر بودم و کسانی نیز که می‌آمدند فقیر بودند و کراهت داشتم که عیالم را زیاد کنم؛ سی سال است که کفنم را به میخ آویزان کردم و ترسیدم که اگر کفنم را آماده نکنم بعد از مرگم، کفنم را به من ندهند.
این شخص بین عامه مشکل دارد. بعضی او را تضعیف کرده‌اند. در کتب شیعه نیز به او اشاره‌ای نشده است. البته بخشی از متن روایت در روایات ما وجود دارد. در روایت امام رضا علیه السلام - که سند آن را تصحیح کردیم - نیز چنین آمده بود که حضرت خضر علیه السلام هر سال به حج می‌رود. در مورد بخش دیگر روایتش نیز مانعی از پذیرش آن نیست؛ چون برخلاف اعتقادات ما نیست؛ بلکه روایت‌های دال بر طول عمر امام زمان علیه السلام را تأیید می‌کند.
اما اگر مدرک روایت را فردوس الاخبار قرار دهیم، آن را به صورت مرسل از انس نقل کرده است.

مرحوم کشی به نقل از امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «ثلاثة يكذبون على رسول الله صلی الله علیه و آله منهم انس بن مالك؛ سه نفر هستند که به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نسبت می‌دهند، یکی از آنان انس بن مالک است.»

یعنی اگر روایت مسند نیز بود مشکل آن حل نمی شد، چه رسد به اینکه به صورت مرسل از انس نقل شده است. البته انس نزد عامه جایگاه ویژه‌ای دارد و تعداد روایات او بیش از دوهزار روایت است.

روایت سوم

«يأتي الدجال وهو محرم عليه أن يدخل نقاب المدينة، فيخرج إليه رجل يومئذ هو خير الناس أو من خیرهم، فيقول: أشهد أنك الدجال الذي حدثنا رسول الله ﷺ حديثه. فيقول الدجال: رأيتم إن قتلت هذا ثم أحييته أنشكون في الأمر؟ فيقولون: لا، فيقتله ثم يحييه، فيقول حين يحيى: والله ما كنت قط أشد بصيرة فيك مني الآن. قال: ف يريد قتله الثانية فلا يسلط عليه. قال معمر: وبلغني أنه يجعل على حلقه صفيحة من نحاس، وبلغني أنه الخضر الذي يقتله الدجال ثم يحييه.»^{۲۱}

ابوسعید خدری از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که آن حضرت حدیثی طولانی درباره دجال فرمودند که بیان ایشان پیرامون دجال این است: «هنگامی که دجال ظهور می‌کند به همه جا می‌رود؛ اما کوچه‌های مدینه براو حرام است که داخل آنها شود. پس مردی در برابر او خروج می‌کند که او بهترین انسان‌ها یا از بهترین انسان‌ها است. پس می‌گوید: شهادت می‌دهم که تو دجال هستی؛ همان کسی که پیامبر ﷺ حدیث او را برای ما نقل کردند. دجال می‌گوید: اگر من این را کشتم سپس او را زنده کردم، باز هم شک می‌کنید که من خدای شما هستم؟ می‌گویند: نه، این کار را بکن تا برای ما مسلم شود.

۱. جمعی از نویسندگان، معجم الأحادیث الإمام المهدي، ج ۳، ص ۱۸۳.

۲. این روایت تأییدکننده اعتقاد شیعه به رجعت است که در کتب دست اول عامه با مدارک محکم و زیاد آمده است.

پس او را می‌کشد، سپس او را زنده می‌کند. پس هنگامی که زنده می‌شود، می‌گوید: اگر قبلاً کمی شک و تردید در دجال بودن تو داشتم، الان دیگر شکمی ندارم که تو همان دجال هستی. گفت: پس اراده می‌کند که دوباره او را بکشد، ولی دیگر توان آن را ندارد. معمر (راوی حدیث) می‌گوید: به من رسیده که او با قصد خفه کردنش آهن به حلقش می‌گذارد. به من رسیده است که او خضر علیه السلام است که دجال او را می‌کشد، سپس زنده می‌کند.»

از این روایت استفاده می‌شود که حضرت خضر علیه السلام زنده است و زمانی که دجال می‌آید توسط او کشته و دوباره زنده شده و حیات او ادامه پیدا می‌کند.

منابع روایت:

۱. المصنّف، الحميري اليماني الصنعاني، عبد الرزاق بن همام بن نافع، ج ۱۱، ص ۳۹۳.
۲. الفتن، نعیم بن حمّاد، ج ۲، ص ۵۵۱، ح ۱۵۴۷، از المصنّف.
۳. مسند، احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۳۶، از المصنّف.
۴. صحيح بخاری، ج ۹، ص ۷۶.
۵. صحيح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۵۶، همان متن المصنّف.
۶. كشف الغمة، اربلی، علی بن عیسی، ج ۳، ص ۲۹۱، نقل شده از صحيح مسلم.
۷. زهرة المقول، الشدقي الحسيني، السيد بدرالدین بن حسن بن علی، ص ۶۹، نقل شده از صحيح مسلم.
۸. بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر، ج ۵۱، ص ۹۸، نقل شده از صحيح

مسلم.

این روایت را منابع زیادی از عامه نقل کرده‌اند، اما از شیعه کسی آن را نقل نکرده است. سه منبعی نیز که آن را نقل کرده‌اند از صحیح مسلم آورده‌اند.

بررسی سند روایت

عبدالرزاق

عبدالرزاق به نظر ما ایرادی ندارد و نزد عامه نیز موثق است.

زهری

زهری از نظر ما بسیار مشکل دارد. او «منذیل الامراء» (دستمال حاکمان) بود و جنایات، خلاف کاری‌ها و اشتباهات خلفا را توجیه کرده و بر آنها روپوش می‌گذاشت. وی در کتمان فضایل اهل بیت علیهم‌السلام تعمّد داشته است. یکی از نوادگان جعفر طیار در شام می‌خواست روایتی را از زنی نقل کند، زهری به او می‌گوید: «از او نقل نکن، او خواهر من است، او خرفت است». خواهرش به او می‌گوید: «من خرفت هستم یا تو که فضایل اهل بیت علیهم‌السلام را کتمان کردی؟» در کتاب المجروحین ابن حبان چنین نقل شده است: «به هیچ وجه معهود نیست که زهری یا انس بن مالک روایتی در فضیلت امیرالمومنین علیه‌السلام نقل کنند.»^۱

پس روایت مزبور مشکل زهری را دارد. البته منعی از پذیرش متن این روایت نیست؛ زیرا شواهد دیگری نیز دارد. البته اگر شواهد دیگری بر آن نبود، نمی‌توانستیم به راحتی آن را بپذیریم.

اصحاب اهل بیت در دوران غیبت

مفاد آن نیز این است که خضر علیه السلام تا زمان دجال زنده است. در بعضی از
نصوص و کلمات علمای ما گفته شده است که دجال ده روز قبل از ظهور
امام زمان علیه السلام خارج می شود. البته در بحث های قبل اشاره کردیم که اصلا
در روایات ما برای دجال اعتبار و اهمیتی قائل نشده اند. آنچه در مورد او
نقل شده از منابع اهل سنت است. دجال به نظر ما شخصی است که
جریانی از شرک و نفاق پشت سر او است.

جلسه پنجم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (حضرت خضر علیه السلام)

مقدمه

گفته شد که در روایات ما در موارد متعددی به حضرت خضر علیه السلام اشاره شده است. گاهی راز غیبت به راز کارهای ایشان تشبیه شده است؛ یعنی همان طور که راز آن کارها بعد از اینکه خضر خواست جدا شود، تبیین شد، راز غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه نیز بعد از ظهور کشف می شود. گاهی غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه به غیبت خضر علیه السلام تشبیه شده است. او با ائمه علیهم السلام ملاقات داشته، با لباس های مبدل نزد ایشان می آمده و سؤالاتی را مطرح می کرده و جواب می گرفته است. وقتی نیز از در بیرون می رفته، ناپدید می شده است. امام علیه السلام می فرمودند: «ببینید او کجا رفت؟» می گفتند: «او غیبتش زد.» امام علیه السلام می فرمودند: «او برادرم خضر بود.»

حضرت خضر علیه السلام و مهدویت

روایت چهارم

«و عن أحمد بن إسحاق بن سعد الأشعري، قال: دخلت على أبي محمد الحسن بن عليّ عليهما السلام وأنا أريد أن أسأله عن الخلف من بعده،

فقال لي مبتدءا: يا أحمد بن إسحاق، إنّ الله تبارك وتعالى لم يخلّ الأرض منذ خلق آدم عليه السّلام ولا يخلّيها إلى أن تقوم الساعة من حجة الله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله فمن الإمام والخليفة بعدك؟ فنهض عليه السلام مسرعا فدخل البيت، ثمّ خرج وعلى عاتقه غلام كأنّ وجهه القمر ليلة البدر، من أبناء الثلاث سنين.

فقال: يا أحمد بن إسحاق لولا كرامتك على الله عزّ وجلّ وعلى حججه ما عرضت عليك ابني هذا، إنّهُ سمّي رسول الله صلّى الله عليه وآله وكنيته، الذي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما. يا أحمد بن إسحاق مثله في هذه الأمّة مثل الخضر عليه السلام، ومثله مثل ذي القرنين، والله ليغيبّ غيبة لا ينجوفها من الهلكة إلّا من ثبتته الله عزّ وجلّ على القول بإمامته، ووفقه فيها للدّعاء بتعجيل فرجه. فقال أحمد بن إسحاق: فقلت له: يا مولاي فهل من علامة يطمئنّ إليها قلبي؟ فنطق الغلام عليه السّلام بلسان عربيّ فصيح فقال: أنا بقيّة الله في أرضه، والمنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثرا بعد عين يا أحمد بن إسحاق.

فقال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسرورا فرحا، فلمّا كان من الغد عدت إليه فقلت له: يا ابن رسول الله لقد عظم سروري بما مننت به عليّ، فما السّنة الجارية فيه من الخضر وذي القرنين؟ فقال: طول الغيبة يا أحمد. قلت: يا ابن رسول الله وإنّ غيبته لتطول؟ قال: إي وربّي حتّى يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به، ولا يبقى إلّا من أخذ الله عزّ وجلّ عهده لولايتنا، وكتب في قلبه الإيمان وأيده بروح منه. يا أحمد بن إسحاق: هذا أمر من أمر الله، و سرّ من سرّ الله، وغيب من غيب الله، فخذ ما آتيتك واكتمه وكن من

الشَّاكِرِينَ، تَكُنْ مَعَنَا غَدًا فِي عَلَيَّيْنِ.»^۱

«از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری منقول است که گفت: «بر حضرت ابومحمد، حسن بن علی عسکری علیه السلام وارد شدم و تصمیم داشتم درباره جانشین بعد از خودش سؤال کنم. پس خود آن حضرت سخن را آغاز کرد و فرمود: ای احمد بن اسحاق، به درستی که خداوند - تبارک و تعالی - از هنگام خلقت آدم و نیز تا هنگام برپایی قیامت زمین را هیچ‌گاه از حجت خود بر خلق خالی نگذاشته و نخواهد گذاشت.^۲ به وسیله حجت الهی بلا را از اهل زمین دور می‌سازد و به [برکت] او باران فرومی‌بارد و به خاطر او برکات زمین را برمی‌آورد.

پرسیدم: یابن رسول الله، پس امام و خلیفه بعد از شما کیست؟ برخاست و با عجله به اندرون خانه رفت. سپس بیرون آمد در حالی که کودکی سه ساله که صورتش مانند ماه شب چهارده بود برشانه داشت. آن‌گاه فرمود: ای احمد بن اسحاق، اگر بر خداوند - عزوجل - و حجت هایش عزیز نبودی این فرزند را به تونشان نمی‌دادم. او هم نام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هم کنیه آن جناب است که زمین را پراز قسط و عدل کند در حالی که از جور و ظلم پر شده باشد. ای احمد بن اسحاق، مثل او در این امت مثل خضر و ذوالقرنین است. به خدا سوگند، او غیبتی خواهد داشت که در آن از هلاکت نجات نمی‌یابد مگر آن که خداوند - عزوجل - او را به اقرار و اعتقاد به امامتش

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۴. جمعی از نویسندگان، معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۶، ص ۸۹.

۲. پس آنچه گفته شده است که صدسال بعد از امام زمان علیه السلام هرج و مرج می‌شود یا اینکه بعد از ایشان مهدی‌های متعددی می‌آیند، صحیح نیست؛ زیرا نه زمین لحظه‌ای از حجت خداوند خالی می‌ماند؛ و نه اینکه ۲۴ امام خواهیم داشت. نعوذ بالله.

ثابت قدم داشته و به دعا کردن برای تعجیل فرجش توفیق دهد.

احمد بن اسحاق می‌گوید: عرضه داشتیم: آیا نشانه‌ای هست که قلبم به آن اطمینان و آرامش یابد؟ پس آن کودک با زبان عربی فصیح سخن گفت و فرمود: من بقية الله در زمین او و انتقام گیرنده از دشمنان او هستم. پس از دیدن عین، دنبال اثر و نشانه مگرد، ای احمد بن اسحاق.

احمد بن اسحاق گوید: پس خوشحال و مسرور بیرون آمدم. چون روز بعد شد، دوباره به خدمت آن حضرت رسیدم و عرض کردم: یا بن رسول الله، من به آنچه بر من منت گذاشتی خیلی خوشحالم. پس روشی که در او از خضر و ذوالقرنین جاری است، کدام است؟ فرمود: ای احمد، طول غیبت. گفتم: یا بن رسول الله، بی تردید غیبت او طولانی خواهد شد؟ فرمود: آری. سوگند به پروردگارم تا جایی که بیشتر کسانی که معتقد به این امر هستند از آن برگردند و باقی نمی‌ماند مگر کسی که خداوند - عزوجل - از او برای ولایت ما پیمان گرفته باشد و ایمان را در قلبش بنویسد و او را به روحی از جانب خود تأیید فرماید. ای احمد بن اسحاق، این امری از امور الهی و سری از اسرار خداوند و غیبی از غیب الله است؛ پس بگیر آنچه به تو آموختم و آن را مخفی بدار و از شاگردان باش که فردای قیامت با ما در علّیین خواهی بود.»

در روایات دیگر درباره حکمت یا علت غیبت و مخفی بودن علت آن، جهات مختلفی نقل شده است؛ از جمله: خالی شدن اصلاّب کافران از مؤمنان، خوف، اراده خداوند به پیاده کردن سنت‌های پیامبران در حضرت مهدی علیه السلام، رها بودن گردن ایشان از بیعت ظالمان، غضب خداوند بر مردم و امتحان خداوند. اما این‌ها هیچ کدام علت تامه نیستند؛ بلکه تنها جزء العله یا حکمت هستند.

روایت پنجم

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ دُوسٍ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ قُتَيْبَةَ التَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا حَمْدَانُ بْنُ سُلَيْمَانَ التَّيْسَابُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْمَدَائِنِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام يَقُولُ إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ فَقُلْتُ وَلِمَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لِأَمْرٍ لَمْ يُؤْذَنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ قُلْتُ فَمَا وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ قَالَ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهُ الْغَيْبَاتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَمْ يَنْكَشِفْ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِيمَا أَنَا الْخَضِرُ عليه السلام مِنْ خَرْقِ السَّفِينَةِ وَقَتْلِ الْعُلَامِ وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ لِمُوسَى عليه السلام إِلَى وَفْتِ افْتِرَاقِهِمَا يَا ابْنَ الْفَضْلِ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَسِرٍّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَغَيْبٍ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّوَجَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَفْعَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ»^۱

عبدالله بن فضل هاشمی چنین نقل کرده است: «از امام صادق عليه السلام شنیدم که می فرمود: صاحب الامر عليه السلام غیبتی دارد که از آن ناچار است؛ [و در پی آن] هر باطل جویی در آن به شک می افتد. گفتم: قربانت، چرا؟ فرمود: برای علتی که ما مأذون نیستیم آن را برای شما بیان کنیم. گفتم: حکمت در غیبت او چیست؟ فرمود: سبب حکمت در غیبت او همان سبب حکمت در غیبت حجت هایی از خداست که پیش از او بودند. به درستی که وجه حکمت در این باره منکشف نشود مگر پس از ظهورش. چنانچه وجه حکمت کارهای خضر عليه السلام از شکستن کشتی، کشتن پسر بیچه و

فصل پنجم در بیان غیبت صاحب الامر

برپا داشتن دیوار شکسته به موسی علیه السلام هویدا نشد، مگر بعد از آنکه از یکدیگر جدا شدند. ای پسر فضل، این امرامری از امور خدای تعالی و سزای از اسرار او و غیبی از غیوب او است. چون دانستیم که خدای عزوجل، حکیم است، تصدیق داریم که همه افعال او حکیمانه است، اگرچه وجه آن برای ما منکشف نباشد.

روایت ششم

«عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفري، عن أبي جعفر الثاني عليه السلام، قال: أقبل أمير المؤمنين عليه السلام و معه الحسن بن علي عليه السلام و هومتكى على يد سلمان، فدخل المسجد الحرام فجلس إذ أقبل رجل حسن الهيئة واللباس، فسلم على أمير المؤمنين عليه السلام فردّ عليه السلام، فجلس، ثم قال: يا أمير المؤمنين، أسألك عن ثلاث مسائل إن أخبرتني بهنّ علمت أنّ القوم ركبوا من أمرك ما قضى عليهم، وأن ليسوا بمؤمنين في دنياهم و آخرتهم، وإن تكن الأخرى علمت أنّك وهم شرع سواء، فقال له أمير المؤمنين عليه السلام: سلني عما بدا لك... ثم قام فمضى، فقال أمير المؤمنين: يا أبا محمد، اتبعه فانظر أين يقصد، فخرج الحسن بن علي عليه السلام، فقال: ما كان إلا أن وضع رجله خارجا من المسجد فما دريت أين أخذ من أرض الله، فرجعت إلى أمير المؤمنين عليه السلام فأعلمته، فقال: يا أبا محمد أتعرفه؟ قلت: الله ورسوله و أمير المؤمنين أعلم، قال: هو الخضر عليه عليه السلام»^۱

امام جواد عليه السلام فرماید: روزی امیرالمؤمنین عليه السلام به همراهی امام حسن عليه السلام

سلمان فارسی در حالی که امیرالمؤمنین علیه السلام به دست سلمان تکیه کرده بود، آمدند و وارد مسجدالحرام شدند. هنگامی که آن حضرت نشست ناگهان مردی نیکومنظر و خوش لباس پیش آمد و به ایشان سلام کرد. ایشان نیز جوابش را داد. او نزد آن حضرت نشست و سپس عرض کرد: من از شما سه مسأله می‌پرسم، اگر آنها را درست جواب دادید می‌دانم مردم درباره امامت شما مرتکب خلافتی شدند که من بر آنها حکم می‌کنم که در دنیا و آخرت خود ایمن نیستند و در خطرند. اگر وضع دیگری باشد می‌دانم که شما با آنها برابرید و فضیلتی بر آنها ندارید. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: از هر چه خواهی سؤال کن... سپس برخاست و رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابومحمد، دنبالش برو و ببین قصد کجا دارد. امام حسن علیه السلام دنبالش بیرون رفت. ایشان هنگامی که بازگشت فرمود: جز همان نبود که گامی بیرون مسجد گذاشت و دیگر ندیدم به کدام سرزمین خدا رفت. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای ابومحمد، آیا او را شناختی؟ گفتم خدا و رسول او اعلم‌اند و امیرالمؤمنین می‌داند. فرمود: او خضر علیه السلام بود..

روایات درباره ملاقات‌هایی که حضرت خضر علیه السلام با ائمه علیهم السلام داشته، بسیار است؛ اما ما به بیان همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

نتیجه:

طبق اعتقاد ما حضرت خضر علیه السلام تا دوران ظهور امام زمان علیه السلام هستند. ایشان در دوران غیبت یار و یاور امام علیه السلام می‌باشند؛ اما نسبت به زمان ظهور مطلبی در مورد ایشان وجود ندارد و یا ما نیافتیم.

درباره حضرت خضر علیه السلام از مرحوم والد نقل کردیم که اکثرا نظرشان براین است که ایشان از پیامبران الهی هستند. اما روایتی در کمال الدین نقل شده که ظاهر آن این است که فلسفه وجودی و طول عمر او را مسئله دیگری، یعنی تقریب پذیرش طول غیبت امام زمان علیه السلام می داند. اما اینکه خود ایشان نبی باشد، گویا این روایت نبوت ایشان را زیر سؤال می برد.

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ حَاتِمِ التَّوْفَلِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالْكَزْمَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عِيْسَى الْوُشَاءُ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرٍ الْقُمِّيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرٍ بْنُ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحَارِثِ عَنْ سَعِيدِ بْنِ مَنْصُورِ الْجَوَاشِينِيِّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ الْبُذْدَلِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبِي عَنْ سَدِيدِ الصَّرِفِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَابْنُ بَصِيرٍ وَأَبَانُ بْنُ تَغْلَبٍ عَلَى مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عليه السلام... وَأَمَّا الْعَبْدُ الصَّالِحُ أَغْنَى الْخَضِرَ عليه السلام فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَا طَوَّلَ عُمُرَهُ لِنُبُوءَةِ قَدَرِهَا لَهُ وَلَا لِكِتَابِ يُنَزِّلُهُ عَلَيْهِ وَلَا لِشَرِيعَةٍ يَنْسَخُ بِهَا شَرِيعَةً مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ وَلَا لِإِمَامَةٍ يُلْزِمُ عِبَادَهُ الْاِقْتِدَاءَ بِهَا وَلَا لِطَاعَةٍ يَفْرُضُهَا لَهُ بَلَى إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمَّا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ أَنْ يَقْدَرَ مِنْ عُمْرِ الْقَائِمِ عليه السلام فِي أَيَّامِ غَيْبَتِهِ مَا يَقْدَرُ وَعِلْمٌ مَا يَكُونُ مِنْ إِنْكَارِ عِبَادِهِ بِمُقْدَارِ ذَلِكَ الْعُمْرِ فِي الطُّوْلِ طَوَّلَ عُمْرِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ فِي غَيْرِ سَبَبٍ يُوجِبُ ذَلِكَ إِلَّا لِعِلَّةِ الْاِسْتِدْلَالِ بِهِ عَلَى عُمْرِ الْقَائِمِ عليه السلام وَلَيَقْطَعَ بِذَلِكَ حُجَّةَ الْمُعَانِدِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ.»^۱

«و اما عبد صالح، خضر علیه السلام، پس خدای تبارک و تعالی به او عمر طولانی

داد، نه به خاطر نبوتی که برای او مقدر نموده است؛ و نه برای کتابی که به او نازل خواهد کرد؛ و نه به خاطر شریعتی که با آن شریعت، پیامبران پیش از او را نسخ نماید؛ و نه برای امامتی که به بندگان خدا تبعیت از آن را لازم و اطاعت از آن را واجب نماید؛ [بلکه] برای این بود که خدای تبارک و تعالی در سابقه علمش گذشته بود که برای قائم علیه السلام در ایام غیبتش عمر طولانی خواهد داد و می دانست که بندگانش طول عمر او را انکار خواهند کرد. عمر عبد صالح علیه السلام را طولانی کرد تا دلیلی بر پذیرفتن طول عمر قائم علیه السلام و بریدن حجت عناد و رزان شود که مردم را بر خدا حجتی نباشد. «

از صدر این روایت نفی یا اثبات نبوت حضرت خضر علیه السلام استفاده نمی - شود؛ اما استفاده نفی نبوت ایشان از ذیل آن بعید نیست.

جلسه ششم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (ابدال)

مقدمه

بحث ما درباره اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری بود. عنوان اول که حضرت خضر علیه السلام بود، بیان شد. عنوان دوم که در ادامه در صدد بررسی آن هستیم، «ابدال» است. تعداد ابدال، طول عمر آنها، وضعیت جایگزینی آنها در صورت رحلت یکی از افراد، اینکه آیا در دوران غیبت کبری از یاران اند یا اینکه تنها وجود دارند و هنگام ظهور به امام ملحق می-شوند؟ آیا در روایات ما به ابدال پرداخته شده یا عمده روایات مربوط به آن در کتب عامه است و تأکید هم بر شام می کنند؟ در روایات ما چقدر به ابدال پرداخته شده است؟ آیا از این کلمه در بین شیعه نیز سوءاستفاده شده است؛ همچنان که گروه های منحرفی مانند صوفیه بر شخصیت های خودشان تطبیق داده اند و عامه نیز به شامات و اموی ها بیشتر بها داده اند.

ابدال

درباره اینکه مراد از ابدال چه کسانی هستند، مرحوم مجلسی در بحار الانوار بابی را تحت عنوان «نادر فی أن الابدال هم الأئمه علیهم السلام» مطرح می کند. ایشان اصل ابدال را منکر نشده، ولی در مصداق آن حرف دارد. او

به استناد بعضی از روایات می گوید: «مصدق ابدال اهل بیت علیهم السلام هستند.» اما در ارتباط با ابدالی که در روایت (دعای) ام داود آمده، تفسیر دیگری داشته و مراد از ابدال در آن را اصحاب ائمه علیهم السلام می داند.

بیان اول:

«الاحتجاج رُوي عن الخالد بن الهيثم الفارسي قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام إنَّ النَّاسَ يَزْعُمُونَ أَنَّ فِي الْأَرْضِ أَبَدًا لِمَنْ هَؤُلَاءِ الْأَبْدَالُ قَالَ صَدَقُوا الْأَبْدَالُ الْأَوْصِيَاءُ جَعَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْأَرْضِ بَدَلَ الْأَنْبِيَاءِ إِذْ رَفَعَ الْأَنْبِيَاءَ وَحَتَّمَهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. بَيَانُ ظَاهِرِ الدَّعَاءِ. الْمَرْوِيُّ مِنْ أَمِّ دَاوُدَ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام فِي التَّصْفِ مِنْ رَجَبٍ حَيْثُ قَالَ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَرَحِمْتَ وَبَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ وَالشُّعَدَاءِ وَالشُّهَدَاءِ وَأَيِّمَةِ الْهُدَى اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأَبْدَالِ وَالْأَوْتَادِ وَالسِّيَاحِ وَالْعِبَادِ وَالْمُخْلِصِينَ وَالزُّهَادِ وَأَهْلِ الْجِدِّ وَالِاجْتِهَادِ.» إلى آخر الدعاء يدل على مغايرة الأبدال للأئمة عليهم السلام لكن ليس بصريح فيها فيمكن حمله على التأكيد. ويحتمل أن يكون المراد به في الدعاء خواص أصحاب الأئمة عليهم السلام والظاهر من الخبر نفي ما تفتريه الصوفية من العامة كما لا يخفى على المتتبع العارف بمقاصدهم عليهم السلام.^۱

در کتاب احتجاج طبرسی آمده است: «هیشم فارسی گفت: به حضرت رضا عليه السلام عرض کردم: مردم^۲ معتقدند که در زمین ابدالی وجود دارد؛ این

در دوران پیش از

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۴۸.

۲. ناس (مردم) اشاره به عامه و اهل سنت دارد. گویا این فرهنگ در بین آن ها رایج بوده است که ابدالی روی زمین هستند.

ابدال چه کسانی هستند؟ فرمود: راست می‌گویند؛ ابدال همان اوصیا هستند. خداوند آنها را در زمین بدل و به جای انبیا قرار داده است؛ چون انبیا از دنیا رفته‌اند و حضرت محمد ﷺ خاتم است.»

توضیح: ظاهر دعایی که از امام داود از امام صادق ﷺ نقل شده در نیمه رجب که می‌فرماید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم صل علی الابدال والاولاد والسیاح والمخلصین والزهاد و اهل الجد والاجتهاد...» تا آخر دعا، حاکی از آن است که ابدال با ائمه علیهم السلام فرق دارند؛ ولی صراحت ندارد. ممکن است حمل بر تأکید شود؛ همچنین ممکن است منظور از ابدال در دعا خواص اصحاب ائمه علیهم السلام باشند. ظاهر خبر ادعای صوفیه اهل سنت را نفی می‌کند. چنانچه متتبع و محقق خود این مطلب را دریافت می‌کند (که ائمه علیهم السلام خود را ابدال می‌دانند).

بیان دوم:

«روی الثعلبی یاسناده عن رجل من أهل عسقلان أنه کان یمشی بالأردن عند نصف النهار فرأی رجلاً فقال یا عبد الله من أنت فجعل لا یکلمنی فقلت یا عبد الله من أنت قال أنا إلیاس قال فوقعت علی رعدة فقلت ادع الله أن یرفع عني ما أجد حتی أفهم حدیثک وأعقل عنک قال فدعالي بثمان دعوات یا بریا رحیم یا حنان یا منان یا حی یا قیوم ودعوتین بالسریانیة فلم أفهمهما فرفع الله عني ما کنت أجد فوضع کفه بین کتفی فوجدت بردها بین ثديي فقلت له یوحى إلیک الیوم قال منذ بعث محمد رسولاً فإنه لیس یوحى إلی قال قلت له فکم من الأنبیاء الیوم أحياء قال أربعة اثنان فی الأرض واثنان فی السماء ففي السماء عیسی ویدریس علیهما السلام وفي الأرض إلیاس والخضر علیهما السلام قلت کم الأبدال قال ستون رجلاً

خمسون منهم من لدن عريش المصر إلى شاطئ الفرات ورجلان بالمصيصة ورجل بعسقلان وسبعة في سائر البلاد وكلما أذهب الله تعالى بواحد منهم جاء سبحانه بآخرهم يدفع الله عن الناس البلاء وبهم يمطرون قلت فالخضر أنى يكون قال في جزائر البحر قلت فهل تلقاه قال نعم قلت أين قال بالموسم قلت فما يكون من حديثكما قال يأخذ من شعري وأخذ من شعره قال وذاك حين كان بين مروان بن الحكم وبين أهل الشام القتال فقلت فما تقول في مروان بن الحكم قال ما تصنع به رجل جبار عات على الله عز وجل القاتل والمقتول والشاهد في النار قلت فيني شهدت فلم أظعن برمح ولم أرم بسهم ولم أضرب بسيف وأنا أستغفر الله تعالى من ذلك المقام لن أعود إلى مثله أبدا قال أحسنت هكذا فكن فيني وإياه قاعدان إذ وضع بين يديه رغيفان أشد بياضا من الثلج فأكلت أنا وهورغيفا وبعض آخر ثم رفع فما رأيت أحدا وضعه ولا أحدا رفعه وله ناقة ترعى في واد الأردن فرفع رأسه إليها فما دعاها حتى جاءت فبركت بين يديه فركبها قلت أريد أن أصحبك قال إنك لا تقدر على صحبتي قال إني خلق ما لي زوجة ولا عيال فقال تزوج وإياك والنساء الأربع إياك والناشرة والمختلعة والملاعنة والمباراة وتزوج ما بدا لك من النساء قال قلت إني أحب لقاءك قال إذا رأيتني فقد رأيتني ثم قال لي إني أريد أن أعتكف في بيت المقدس في شهر رمضان ثم حالت بيني وبينه شجرة فوالله ما أدري كيف ذهب.»^۱

«ثعلبی به سند خودش از مردی از اهل عسقلان نقل می‌کند که نزدیک ظهر به طرف اردن حرکت می‌کرد. پس مردی را دید و به او گفت: ای بنده خدا، تو کیستی؟ هیچ جوابم را نداد. پس گفتم: ای بنده خدا، تو کیستی؟

گفت: من الیاس هستم. پس بدنم لرزید. سپس گفتم: از خداوند بخواه من تیزهوش شوم تا بتوانم مطالب را دریابم و چیزهایی که می‌گویی را بفهمم. پس برایم با هشت عنوان، دعا کرد: یا رحیم، یا حنان، یا منان، یا حی، یا قیوم؛ و دو دعا به زبان سریانی کرد که من آن دو را نفهمیدم. پس دریافتم قوی شد. سپس دستش را بین دو شانه من گذاشت. در پی آن، اثرش را روی سینه‌ام یافتم.^۱

پس گفتم: امروز به تو وحی می‌شود؟ گفت: از زمانی که محمد ﷺ به رسالت مبعوث شد، دیگر به من وحی نشد. گفتم: چه تعداد از انبیا امروز زنده هستند؟ گفت: چهار نفر؛ دو نفر در زمین و دو نفر در آسمان. پس در آسمان عیسی و ادريس علیه السلام^۲ و در زمین الیاس و خضر علیه السلام گفتم: چه تعداد ابدال هستند؟ گفت: شصت نفر که پنجاه نفر از آنان در عریش مصر تا رود فرات، دو نفر در مصیبه، یک نفر در عسقلان (فلسطین کنونی) و هفت نفر

۱. البته این کار از انبیا بعید نیست. از اولیا نیز بعید نیست، چه برسد به ائمه علیهم السلام. ذاذان از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود. او چیزی از قرآن نمی‌دانست. حضرت در گوش او چیزی فرمودند، در همان لحظه حافظ قرآن شد. ابن سائب کلبی می‌گوید: «بیماری ای برای من پیشامد کرد که همه چیز را فراموش کردم. خدمت امام باقر علیه السلام رفتم. یک لیوان آب که گویا در آن تربت حضرت اباعبدالله علیه السلام ریخته بود، به من دادند، علمم به من بازگشت.» این داستان را وقتی برخی عامه مانند ذهبی نقل می‌کنند با حقد و کینه آورده، آن را تکذیب کرده و می‌گویند: این غلو است. اما همین‌ها این مطالب را برای افراد عادی خودشان نیز قائل اند. مرحوم امینی به کتاب کرامات الاولیاء، صفة الصفوة اشاره می‌کند که این حرف‌ها را حتی برای افراد مجهول قبول دارند؛ اما نسبت به امامان شیعه اشکال کرده و نمی‌پذیرند. مرحوم اربلی می‌گوید: «با هم هستیم، تا کنار بارگاه موسی بن جعفر علیه السلام می‌آید، اما داخل نمی‌آید؛ ولی همین آقا سرمزار کسانی می‌رود که هیچ شناختی نسبت به او ندارد و می‌گوید: قطب من الاقطاب.»

۲. گویا اکثر اهل سنت برخلاف اکثر علمای شیعه قائل به حیات ادريس علیه السلام هستند.

۳. از این مطلب استفاده می‌شود که حضرت خضر علیه السلام نیز پیامبر است.

در سایر بلاد است. هریک از آن‌ها که از دنیا برود، خداوند عزوجل کسی دیگر را جایگزین او می‌کند. خداوند عزوجل به برکت این‌ها بلارا از مردم دور می‌کند و باران به برکت آنان می‌آید (همانند این مضمون از امام رضا علیه السلام نیز نقل شده است).

گفتم: پس خضر کجا است؟ گفت: در یکی از جزایر دریا است. گفتم: آیا با او ملاقات داری؟ گفت: بله. گفتم: کجا؟ گفت: در موسم حج. گفتم: آنجا چه می‌گویید؟ گفت: شعر می‌گوییم. گفت: این ملاقات هنگامی بود که بین مروان بن حکم و بین اهل شام جنگ بود. پس گفتم: نظر شما در مورد مروان بن حکم چیست؟ گفت: چه کار داری به مردی که جبار و طغیانگر در برابر خداوند است. قاتل و مقتول و شاهد در آتش هستند. گفتم: من شرکت کردم اما شمشیر نزد من و الان از این کارم استغفار می‌کنم که دیگر شرکت نکنم. گفت: احسن! همین طور کن. می‌گوید: همین طور نشسته بودیم که ناگهان دونان برایمان آوردند. آن‌ها را خوردیم. پس بدون اینکه کسی را ببینیم سفره جمع شد. او مرکبی داشت، چون خواست برود بدون اینکه اشاره کند، مرکب پیش او آمد. گفتم: می‌خواهم با تو باشم گفت: همراهی مرا نمی‌توانی. گفتم: من زن و فرزندی ندارم که منتظرم باشند. گفت: بروزن بگیر، اما مواظب باش زن به یکی از این اوصاف چهارگانه نگیری: ناشزه و مختلعه و ملاحنه و مبارئه؛ و غیر آن از زنان را بگیر. گفتم: من دیدن تو را دوست دارم. گفت: هروقت مرا دیدی، دیده‌ای. سپس گفت: من اراده کردم که در ماه رمضان در بیت المقدس معتکف شوم. پس بین من و او

اصحاب
امام رضا
در دوران
غیبت
کبری

۱. مروان بن حکم به امام حسن مجتبی علیه السلام تنیدی کرد؛ گفت: «شنیده‌ام تو مرا لعن می‌کنی.» امام فرمود: «من لعن نکردم، خدا تو را لعن کرد.»

درختی قرار گرفت. سپس به خدا قسم که ندیدم کجا رفت.»
این روایت مصاحبه‌ای بود که بین شخصی و حضرت الیاس علیه السلام واقع شده و راوی آن نیز معلوم نیست. ثعلبی نیز آن قدر نزد ما معتبر نیست که هر چیزی را که نقل کند، بپذیریم. ولی ما اقرار آنان را قبول داریم. عامه قضیه ابدال را خیلی برجسته کرده‌اند و با این کار مصادیقی که خودشان آورده‌اند را بزرگ کرده‌اند.

جلسه هفتم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم در دوران غیبت کبری (ابدال)

بیان سوم

نظر کفعمی

بر اساس بیان علامه مجلسی در بحار الانوار، کفعمی (۹۰۵ ق) در حاشیه مصباح چنین می فرماید:

«وقال الشيخ الكفعمي رحمه الله في هامش جنته عند ذكر دعاء أم داود، قيل إن الأرض لا يخلو من القطب وأربعة أوتاد وأربعين أبدالاً وسبعين نجيباً وثلاثمائة وستين صالحاً فالقطب هو المهدي ع ولا يكون الأوتاد أقل من أربعة لأن الدنيا كالخيمة والمهدي كالعمود وتلك الأربعة أطناؤها وقد يكون الأوتاد أكثر من أربعة والأبدال أكثر من أربعين والنجباء أكثر من سبعين والصلحاء أكثر من ثلاثمائة وستين والظاهر أن الخضرو إلياس من الأوتاد فهما ملاصقان لدائرة القطب. وأما صفة الأوتاد فهم قوم لا يغفلون عن ربهم طرفه عين ولا يجمعون من الدنيا إلا البلاغ ولا تصدر منهم هفوات الشرو ولا يشترط فيهم العصمة من السهو والنسيان بل من فعل القبيح ويشترط ذلك في القطب. وأما الأبدال فدون هؤلاء في المراقبة وقد تصدر منهم الغفلة فيتداركونها بالتذكرو لا يتعمدون ذنباً. وأما النجباء فهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم در دوران غیبت کبری

دون الأبدال. وأما الصلحاء فهم المتقون الموفون بالعدالة وقد يصدر منهم الذنب فيتداركونه بالاستغفار والندم قال الله تعالى «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»^۱ جعلنا الله من قسم الأخير لأننا لسنا من الأقسام الأول لكن ندين الله بحبهم ولايتهم ومن أحب قوما حشر معهم.

وقيل إذا نقص أحد من الأوتاد الأربعة وضع بدله من الأربعين وإذا نقص أحد من الأربعين وضع بدله من السبعين وإذا نقص أحد من السبعين وضع بدله من الثلاثمائة وستين وإذا نقص أحد من الثلاثمائة وستين وضع بدله من سائر الناس.^۲

کفعمی می‌فرماید: «گفته شده است: ^۳ به درستی که زمین از قطب، چهار نفر اوتاد، چهل نفر بدل، هفتاد نفر نجیب و سیصد و شصت نفر انسان‌های صالح و پاکدامن خالی نمی‌ماند. پس قطب، حضرت مهدی علیه السلام است. اوتاد کمتر از چهار نفر نیست؛ چون دنیا مانند خیمه‌ای است و حضرت مهدی علیه السلام مانند عمود آن خیمه و آن چهار اوتاد طناب‌های آن خیمه هستند. گاهی نیز ممکن است که اوتاد از چهار نفر بیشتر باشند. ابدال بیش از چهل، نجبا بیش از هفتاد و صالحان بیش از سیصد و شصت نفر هستند. گویا خضرو الیاس جزو اوتاد بوده، در نتیجه همیشه همراه حضرت مهدی علیه السلام هستند.

۱. اعراف (۷)، ۲۰۱.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۳۰۱.

۳. نویسنده همان ابتدا نظر خود را می‌دهد؛ مبنی بر آنکه آنچه در مورد ابدال و غیره می‌گوید، در قالب «قیل» است.

اما ویژگی های اوتاد: کسانی هستند که یک لحظه از یاد خداوند عزوجل غافل نیستند. کار آن ها تنها ابلاغ است. نقاط ضعف و سیاهی که از بشر صادر می شود، از آن ها صادر نمی گردد (اصلا گناه نمی کنند). در آن ها عصمت از سهو و نسیان شرط نیست؛ بلکه عصمت از قبیح شرط است.^۱ شرط عصمت تنها در مورد قطب است.^۲

اما ابدال در مرتبه پایین تر از اوتاد هستند. آن ها گاهی از خداوند عزوجل غافل می شوند؛ اما به واسطه تذکر، تدارک می کنند و تعدد در انجام گناه ندارند. نجبا در مرتبه پایین تر از ابدال قرار دارند. صالحان انسان های باتقوایی هستند که موصوف به صفت عدالت هستند. [کسانی که در اطراف امام زمان علیه السلام هستند، پایین ترین آنان، بالاترین رتبه جامعه ما است.] ممکن است گاهی از آنان گناهی سر بزند؛ پس به واسطه استغفار و پشیمانی، تدارک می کنند. خداوند تعالی می فرماید: «در حقیقت کسانی که [از خدا] پروا دارند چون وسوسه ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا] را به یاد آورند و بناگاه بینا شوند.

همچنین گفته شده است: چنانچه یکی از اوتاد (چهار نفر) از دنیا برود، یکی از ابدال (چهل نفر) را جایگزین او می کنند. چنانچه یکی از چهل نفر از دنیا برود، یکی از هفتاد نفر را جایگزین او می کنند. چنانچه یکی از هفتاد نفر از دنیا برود، یکی از سیصد و شصت نفر را جایگزینش می کنند. چنانچه

۱. در مورد حضرت زینب علیها السلام نگفته اند که رتبه ایشان رتبه عصمت است؛ ولی هرگز از آن بزرگوار نقاط ضعف و اشتباهاتی که از بشر سر می زند، سر نمی زد. البته مرحوم مامقانی تعبیر دیگری دارد که اگر گفتیم ایشان معصوم هستند، حرف گزافی نگفته ایم.

۲. در اینکه درباره اوتاد گفته شد عصمت شرط نیست، اشکال است؛ چون خضر - اگر پیامبر باشد - و الیاس معصوم هستند. مگر اینکه بگوییم در غیر آن دو شرط نیست.

یکی از سیصد و شصت نفر از دنیا بود، یکی از سایر مردم را جایگزین او می-کنند.»

نظر علامه امینی

مرحوم علامه امینی درباره ابدال می فرماید:

«الابدال مصطلح جدید جاء به الأمويين محاولة منهم لذر الرماد في أعين المسلمين، على أن الأمويين رجالا ونساء، إن لم نقل إنهم أفضل من أهل البيت وصحابة رسول الله فإنهم يوازونهم في الفضل، وذلك تلافيا للوضع الذي أوجدوه بقتلهم أصحاب رسول الله خصوصا ممن كانوا مع أمير المؤمنين (عليه السلام)، وإن المسلمين سوف ينصرون ويزقون ويمطرون بهؤلاء الأبدال، وعليه فإن الخروج على الشام وأميرها سوف يرفع النصر والرزق عن المسلمين. وقد انطلت هذه الحيلة على الكثير من بسطاء المسلمين و اعتقدوا بصحتها عند ما عاد معاوية من صلحه مع الإمام الحسن (عليه السلام) خطب بالناس وذكرهم بنفسه وأعطى الإشارة المتفق عليها مع الوضعين بعد سماعهم كلمة الأبدال والشروع في وضع الأحاديث هذه الفرية. ولقد نفى الكثير من العلماء صحة هذه الأحاديث وهذه الروايات وقالوا بأنها روايات باطلة سنداً ومتناً، كما أن أهل الحديث المحققين قد تكلموا في أسانيد أحاديث الأبدال هذه، ومنهم الحافظ ابن الجوزي الذي حكم بوضعها و تابعه على ذلك ابن تيمية وكذلك السخاوي.»^۱

«ابدال مصطلح جدیدی است که امویان شایع کردند تا خاکستر در چشمان مسلمانان بریزند؛ اینکه مرد و زن امویان، اگر نگوییم از اهل بیت و

اصحاب رسول خدا ﷺ برترند، لا اقل هم وزن با آنان در فضل هستند. این کار را برای جبران وضعیتی انجام دادند که با قتل اصحاب رسول خدا ﷺ، به خصوص اصحابی که همراه امیرالمومنین (علیه السلام) بودند به وجود آوردند. همچنین اینکه به مسلمانان به واسطه این ابدال نصرت و روزی می رسد و باران باریده می شود.^۱ بنابراین، قیام علیه شام و امیرآن سبب می شود نصرت و رزق از مسلمانان برداشته شود.^۲ این حيله برخيلی از مسلمانان ساده لوح مؤثر بود و به صحت آن اعتقاد پیدا کردند. هنگامی که معاویه از صلح با امام حسن (علیه السلام) برگشت، برای مردم خطبه خواند و آنان را به خودش متذکر شد. به واضعان حدیث، بعد از اینکه کلمه ابدال را شنیدند، اشاره کرد که احادیثی درباره این دروغ جعل کنند. به تحقیق بسیاری از علما صحت این احادیث و روایات را نفی کرده و گفته اند که این روایات، هم از نظر سند و هم از نظر متن باطل هستند؛ چنان که محققان اهل حدیث در سند احادیث ابدال بحث کرده اند؛ از آن جمله حافظ بن جوزی است که حکم به جعلی بودن این روایات کرده است. ابن تیمیه و سخاوی نیز از او تبعیت کرده اند.»

بیشتر روایات درباره ابدال از منابع اهل سنت نقل شده است. اما روایاتی که در منابع ما نقل شده، به وضوح مصداق ابدال را مشخص کرده اند.

۱. هنگامی که خواستند مستنصر عباسی فاسد را بکشند، گفتند: او را نکشید که آسمان به زمین می آید؛ لذا او را در بوربایی بپیچید و آهسته مالش دهید و همین طور به آسمان نگاه کنید. چنین کردند تا مرد.

۲. حجاج وقتی شنید کاروانی از کوفه عازم زیارت قبر شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است، عصبانی شد و این سخنرانی را ایراد کرد: «أ يطوفون حول الاعواد و العظام الرميمة؟ الا يطوفون حول قصر امير المؤمنين عبد الملك بن مروان؟ الا يعلموا ان الخليفة المرء خير من رسوله؟»

اساساً سیره ائمه علیهم السلام این بود که مباحث مطرح و شایع در جامعه را یار د می کردند یا به تفسیر و توضیح صحیح آن و تعیین مصداق واقعی اش می - پرداختند.

نظر مجذوب تبریزی

مرحوم مجذوب تبریزی، شارح کتاب شریف کافی، درباره روایتی از امام رضا علیه السلام می فرماید:

«ومن فوائد المقام علی ما أفاد برهان الفضلاء أنَّ المنسوبين إلى العرش - یعنی علم کتابه سبحانه - ثلاثة أقسام: الأول: حَمَلَة العرش ليعرضوا يوم القيامة أعمال العباد حسناتها وسيئاتها على كتاب الله عزَّ وجلَّ وهم ثمانية أصناف: آدم وأوصياؤه عليهم السلام، نوح وأوصياؤه عليهم السلام، إبراهيم وأوصياؤه عليهم السلام، موسى وأوصياؤه عليهم السلام، عيسى وأوصياؤه عليهم السلام، محمد وأوصياؤه عليهم السلام، رضوان وسائر خزنة الجنة، مالك وسائر خزنة النار. القسم الثاني: من حول العرش وهم صنفان: الأول: المؤمنون الذين أدركوا خدمة الحجة نبياً أو وصياً من أصناف الثمانية المذكورة على حقيقة الإيمان، كثلاثين نفرًا من الشيعة يكونون بإذن الله سبحانه فيما بين المسجدين في خدمة صاحب عليه السلام في غيبته الكبرى يُقال لهم: التَّنَطُّسَة جمع ناطس بالنون والمهملتين بمعنى الجاسوس، إذا مات واحدٌ منهم أو أكثر يبدل الله - عزَّ وجلَّ - مكانه من خلص الشيعة، وبهذا يُقال لهم: الأبدال أيضاً»^۱

«از فواید مقام آنچه برهان الفضلاء^۲ افاده کرده است که منسوبین به عرش

۱. مجذوب تبریزی، الهدایا للشیعة أئمة الهدی (شرح أصول کافی للمجذوب التبریزی)، ج ۲،

ص ۳۰۹.

۲. دانشنامه جهان اسلام، ج ۳، ص ۳۰۰.

یعنی علم کتاب خداوند سه قسم هستند:

قسم اول، حمله عرش که روز قیامت اعمال بندگان از حسنات و سیئات را به کتاب خداوند عرضه می‌کنند که آنها هشت صنف هستند: آدم و اوصیای او علیهم‌السلام، نوح و اوصیای او علیهم‌السلام، ابراهیم و اوصیای او علیهم‌السلام، موسی و اوصیای او علیهم‌السلام، عیسی و اوصیای او علیهم‌السلام، محمد و اوصیای او علیهم‌السلام، رضوان و سائر خزنه بهشت، مالک و سائر خزنه جهنم.

قسم دوم: کسانی که حول عرش هستند و آنها دو صنف‌اند: اول، مؤمنانی که خدمت حجّتی از حجج الهی (نبی یا وصی) را از اصناف هشت‌گانه مذکور بر حقیقت ایمان درک کردند؛ مانند سی نفر شیعه‌ای که به اذن خداوند مابین دو مسجد در خدمت حضرت صاحب‌الزمان علیه‌السلام در دوران غیبت کبرا هستند که به آنها گفته می‌شود: نطسه، جمع ناطس، به معنای جاسوس. هنگامی که یکی از آنها یا بیشتر، از دنیا برود، خداوند فرد دیگری از شیعیان خالص را بدل او قرار می‌دهد و به این جهت به آنها ابدال نیز گفته می‌شود.»

ایشان از آن سی نفری که همراه امام هستند، تعبیر به ابدال کردند. البته مشخص نکردند که چنین تعبیری را از کجا گرفته‌اند. گویا ایشان ابدال را پذیرفته، آنها را از یاران امام عصر علیه‌السلام در دوران غیبت کبرا می‌دانند.

ابدال در روایات

روایت اول

«قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْجَعَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عِيسَى بْنُ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ

حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَامِرِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُوَيْدٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ دَخَلْتُ أَنَا وَفَطْرُ بْنُ خَلِيفَةَ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَقَرَّبَ إِلَيْنَا تَمْرًا فَأَكَلْنَاهُ وَجَعَلَ يُنَاقِلُ فِطْرًا مِنْهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ كَيْفَ الْحَدِيثُ الَّذِي حَدَّثْتَنِي عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي الْأَبْدَالِ فَقَالَ فِطْرٌ سَمِعْتُ أَبَا الطُّفَيْلِ يَقُولُ سَمِعْتُ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ الْأَبْدَالُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَالتَّجَبَاءِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَجْمَعُهُمُ اللَّهُ لَشَرِّ يَوْمٍ لَعَدُونَا - فَقَالَ جَعْفَرُ الصَّادِقُ عليه السلام رَحِمَكُمُ اللَّهُ بِنَا يُبْدَأُ الْبَلَاءُ ثُمَّ بِكُمْ وَبِنَا يُبْدَأُ الرَّخَاءُ ثُمَّ بِكُمْ رَحِمَ اللَّهُ مَنْ حَبَّبَنَا إِلَى النَّاسِ وَلَمْ يَكْرِهْنَا إِلَيْهِمْ»^۱

محمد بن سويد اشعری گوید: «من و فطرن خلیفه بر امام صادق عليه السلام وارد شدیم. ایشان مقداری خرما پیش ما نهاد و ما از آن خوردیم. حضرت چند دانه ای به فطرداد و به او فرمود: حدیثی که از ابی الطفیل درباره ابدال برای من گفתי چگونه بود؟ فطر گفت: از ابی الطفیل شنیدم که می گفت: از علی، امیرالمؤمنین عليه السلام شنیدم که می فرمود: ابدال از اهل شام و نجبا از اهل کوفه اند. خداوند همگی آنان را در روزی که بدترین روزگار برای دشمن ما است (روز ظهور حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه) گرد هم خواهد آورد. امام صادق عليه السلام فرمود: خدا شما را رحمت کند! بلا و گرفتاری از ما شروع می شود، سپس به شما می رسد. آسایش نیز از ما شروع شده و آنگاه به شما خواهد رسید. خدا رحمت کند کسی را که ما را محبوب مردم سازد و ما را مبعوض آنان نگرداند (آنان را از ما نراند).»

ابوطفیل از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین عليه السلام است. او عمر طولانی داشت و تا زمان مختار زنده و در قیام او پرچمدارش بود. او جزو

کسانی است که قائل به رجعت است؛ کتاب معارف ابن قتیبہ به این تصریح دارد. جای اشکال بر عامه است که از طرفی همه صحابه رسول خدا ﷺ را عادل دانسته و از طرفی دیگر، رجعت را از بدترین درجات رفض می دانند. جابر بن یزید جعفی هفتاد هزار روایت از امام باقر علیہ السلام شنیده است؛ او همه آن ها را پاره می کند و دور می ریزد چون او قائل به رجعت است. در حالی که ابوطیفیل اعتقاد به رجعت دارد. پس طبق نقل ذہبی، ابوطیفیل دروغ گو و منافق است. در حالی که خود عامه می گویند که همه صحابه عادل هستند. همچنین نسبت کذاب به مختار می دهند به جهت اینکه از قاتلان اباعبدالله الحسین علیہ السلام انتقام گرفت. در حالی که ابوطیفیل صحابی پرچمدار او بود. ابوطیفیل طولانی ترین عمر را در بین صحابه داشت، او بعد از سال صد هجری از دنیا رفت.

منابع روایت:

۱. الأمالی، مفید، محمد بن محمد، ص ۳۰.
۲. بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر، ج ۵۲، ص ۳۴۷؛ نقل شده از امالی با کمی تفاوت.
۳. معجم أحادیث الإمام المهدي علیہ السلام، جمعی از نویسندگان، ج ۵، ص ۲۵۶.

بررسی سند روایت

سند این روایت، عامی است و از طریق شیعه نقل نشده است.

«قَالَ أَخْبَرَنِي أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْجَعَابِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ عِيْسَى بْنِ عُثْمَانَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ

حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَامِرِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُؤَيْدٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ...

خالد بن عامر

خالد بن عمر مهمل است. فرزند مامقانی نیز بیان می کنند که او مهمل است.

محمد بن سويد

نسبت به محمد بن سويد نیز مطلبی بیان نشده است؛ مگر اینکه گفته اند: یا عامی و یا زیدی است.

عمر بن عيسى

عمر بن عيسى مذموم است.

نظر مرحوم تستری (۱۴۱۶ق):

فقال أبو عبد الله - عليه السلام -: «إني أرسلت مع عمر أخي عذافر لأم فروة بمتعة لها عندكم، فزعم أنه استودعته علما» وقال الشيخ في رجاله في أصحاب الصادق - عليه السلام -: عمر بن عيسى الصيرفي مولى، وأخوه عذافر. أقول: هو «عمر بن عيسى بن أفلح» كما يظهر من النجاشي في محمد بن عذافر. ثم عدم عنوان العلامة في الخلاصة له مع وضوح دلالة خبر الكشي على ذمه غريب! ولعله زعم أن قوله: «فزعم أنه استودعته علما» راجع إلى أبي الخطاب الذي ذكر قبل، إلا أنه مع كونه خلاف الظاهر يمتنع نقل الكشي الخبر تحت هذا العنوان، لا في عنوان أبي الخطاب. هذا، و«أم فروة» الواردة في الخبر بنته - عليه السلام -. وتحريفات خبر الكشي لا

تخفی، ولعل قوله. «بمتعة لها عندكم» محرف «بمقنعة لها عندي»^۱
 امام صادق علیه السلام فرمودند: «من توسط عمر، برادر عذافر، یک روسری را که
 نزد من بود، برای ام فروة فرستادم. پس او گمان کرد که علمی را نزد او امانت
 گذاشته‌ام.» شیخ طوسی در کتاب رجال در اصحاب صادق علیه السلام فرموده
 است: «عمر بن عیسی صیرفی و برادر او عذافر» بنده می‌گویم «او
 عمر بن عیسی بن افلاح است، همان‌طور که از نجاشی درباره محمد بن عذافر
 ظاهر است.» پس اینکه علامه در خلاصه نام او را ذکر نکرده، با وجود وضوح
 دلالت خبر کثی بر ذم او، غریب است.»
 بنابراین عمر بن عیسی نیز مشکل دارد.

نتیجه

این روایت از جهت سندی مورد اشکال است و از طرق خاصه نیز نقل
 نشده است. مفاد آن نیز این بود که خداوند ابدال و نجبا را برای روز انتقام
 نگه داشته است. البته متن روایت با اعتقادات ما منافات ندارد و اگر
 شواهد دیگری بر آن باشد، می‌پذیریم. ولی ظاهر آن، این است که ابدال جزء
 یاران امام عصر علیه السلام در عصر ظهور می‌باشند. والله العالم.

جلسه هشتم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (ابدال)

مقدمه

همان طور که گذشت، موضوع مورد بحث، اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری است. عامه درباره ابدال بزرگ نمایی می کنند. آن ها به امام زمان عجل الله تعالی فرجه که زنده و موجود باشد، اعتقاد ندارند؛ از همین رو به ناچار افراد دیگری را جایگزین آن حضرت می کنند. برای دستیابی به دیدگاهی روشن در مورد ابدال، لازم است که روایات و کلمات مربوطه مورد بررسی قرار گیرد که در ادامه انجام می شود.

بیان ابن ابی الحدید (۶۵۶ق) درباره ابدال

ابن ابی الحدید ذیل این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام «اللهم بلی لا تخلو الأرض من قائم بحجة الله تعالی کیلا یخلو الزمان ممن هو مهیمن لله تعالی علی عباد و مسیطر علیهم» می گوید: «هذا یکاد یکون تصریحا بمذهب الإمامیة إلا أن أصحابنا یحملونه علی أن المراد به الأبدال الذین وردت الأخبار النبویة عنهم أنهم فی الأرض سائحون فمنهم من یعرف ومنهم من لا یعرف وأنهم لا یموتون حتی یدعوا السرو هو العرفان عند قوم آخرین یقومون مقامهم؛ این عبارت تصریح به مکتب امامیه است. مگر اینکه اصحاب ما

این فرمایش را بر این حمل کردند که مقصود، ابدالی هستند که روایات نبوی در مورد آن‌ها این چنین رسیده است: آن‌ها در زمین جهانگرد هستند. پس بعضی از آن‌ها شناخته شده و بعضی نیز ناشناخته هستند. آن‌ها نمی-میرند تا اینکه اسرار (عرفان) را نزد قوم دیگری گذارند که جانشین آنان هستند.»^۱

البته به گفته خود ابن ابی‌الحدید عبارت مورد نظر صراحت در عقاید امامیه دارد. از صریح تنها به صریح دیگر شاید بتوان رفع ید کرد. اما رفع ید از نص صریح با قرائن احتمالی صحیح نیست، لذا فرمایش ایشان درست نیست. «قائم لله بالحجة» یعنی صاحب شرع و مذهب است؛ در حالی که ابدال صاحب شرع و مذهب نیستند.

روایت دوم از روایات شیعی در مورد ابدال

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُقْبَةَ التَّهْمِي عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْبَنْيَاءِ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام «يُبَايِعُ الْقَائِمَ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَتَيْفٌ عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ فِيهِمُ الثُّجَبَاءُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ وَالْأَبْدَالُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَالْأَخْيَارُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَيُقِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُقِيمَ.»^۲

امام صادق عليه السلام می‌فرماید: «سیصد و اندی به تعداد اهل بدر که در بین آن‌ها نجبا از اهل مصر و ابدال از اهل شام و اخیار از اهل عراق هستند، با قائم عليه السلام بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. پس تا زمانی که خداوند بخواهد هستند.»

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۸، ص ۳۵۱.

۲. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، ص ۴۷۶.

از این روایت استفاده می‌شود که ابدال جزو آن سیصد و سیزده نفر هستند. آن‌ها از جمله کسانی هستند که در همان ابتدا بیعت کرده و از یاران حضرت در دوران ظهور به شمار می‌روند. همچنین استفاده می‌شود که ابدال قبل از ظهور هستند؛ اما مأموریت و مسئولیت آنان از وقت ظهور رقم می‌خورد. روایت مزبور به قرینه روایت قبل، توضیح و تفسیر داده می‌شود. این روایت مورد اشکال نیست؛ اما قول به اینکه ابدال در دوران غیبت کبری در رکاب امام علیه السلام و جزو یاران حضرت هستند را ثابت نمی‌کند.

منابع روایت:

۱. الغیبة، طوسی، محمد بن حسن، ص ۴۷۶، ح ۵۰۲.
۲. تاج الموالید، طبرسی، امین الاسلام، با کمی تفاوت؛ «و یبایعوه من النجباء و الابدال و الاخیار، کلهم شاب لا کهل فیهم ثم یصیر الیه شیعه من أطراف الأرض تطوی لهم طیاً حتی یبایعوه، و یکون دار ملکه الکوفة، و اکثر مقامه صلوات الله علیه بها؛ با ایشان بیعت می‌کنند از نجبا و ابدال و اخیار. همه آن‌ها جوان هستند^۱ و هیچ سالخورده‌ای در بین آنان نیست؛ پس شیعیان از اطراف زمین به او می‌پیوندند.^۲ زمین به اراده آن‌ها حرکت می‌کند تا با ایشان بیعت کنند. دار الحکومه ایشان کوفه بوده و اکثر عمر شریفشان را در کوفه هستند.»

۱. حکیم بن سعد می‌گوید: از علی علیه السلام شنیدم که فرمودند: «اصحاب المهدی شباب لا کهل فیهم الا مثل کحل العین و الملح فی الزاد و اقل الزاد الملح.» طوسی، محمد بن الحسن، الغیبة، ص ۲۸۴.

۲. ابن حرف مرحوم حرّعاملی را تأیید می‌کند که می‌فرماید: «خروج حضرت از مکه با سیصد و سیزده نفر نیست؛ بلکه کمترین تعداد آن صدهزار نفر است. اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۷۸.

۳. اثبات الهداة، حرّ عاملی، محمد بن حسن، ج ۳، ص ۵۱۷ و ۵۱۸، ب ۳۲، ف ۱۱، ح ۳۷۸؛ نقل شده از غیبة طوسي.
۴. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، ج ۵۲، ص ۳۳۴، ب ۲۷، ح ۶۴؛ نقل شده از غیبة طوسي.
۵. منتخب الاثر، صافی، لطف الله، ص ۴۶۸، ف ۶، ب ۱۱، ح ۲؛ نقل شده از غیبة طوسي.
۶. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام، جمعی از نویسندگان، ج ۴، ص ۴۴۵.

بررسی سند روایت

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُقْبَةَ التَّهْمِي عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْبَنْدَاءِ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام...»

احمد بن عمر بن مسلم

شخصی به نام و عنوان احمد بن عمر بن مسلم در کتب رجالی نیست؛ اما به عنوان احمد بن عمرو بن مسلم است که او نیز توثیق ندارد و مهمل است.

حسن بن عقبه نه می

حسن بن عقبه نه می نیز مهمل است.

ابی اسحاق بناء

ابی اسحاق بناء نیز مهمل است.

جابر جعفی

نسبت به جابر جعفی بحث است؛ اما به نظر ما ایشان موثق است. البته با توثیق ایشان مشکل سند این روایت حل نمی شود؛ چون سه نفر مهمل در

سند آن وجود دارد. در مجموع، این روایت قوی است و بر آن شواهد متعددی وجود دارد. از نظر محتوا نیز با مبانی ما تعارضی ندارد.^۱

۱. در کتاب شریف جامع الشتات میرزای قمی، در پاسخ به سؤالی که از ایشان درباره امکان اعتماد به کتب تاریخی عامه پرسیده شده بود چنین آمده است: «اگر با مبانی و مسلمات و اعتقادات ما منافات نداشته باشد، اشکالی ندارد؛ اما اگر با مبانی ما در تعارض باشد، آن‌ها را نمی‌پذیریم.»

جلسه نهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیوم در دوران غیبت کبری (ابدال)

ادامه بررسی شخصیت جابر جعفری

نسبت به جابر جعفری بسیار ظلم شده است؛ عامه نسبت به او موضع گیری سختی داشته و تنها به این جهت که او به رجعت ایمان دارد احادیثش را نقل نمی کنند.

نظر مرحوم مامقانی (۱۳۵۱ق):

«آنچه از مجموع روایاتی که نقل کردیم استفاده می شود این است که ایشان نزد صادقین علیهم السلام از جلالت و منزلت عظیمی برخوردار بوده است. بلکه او از اهل اسرار صادقین علیهم السلام، مورد لطف و عنایت خاص ایشان و امین آنها بر آنچه که به هر کسی به امانت نمی گذاشتند مگر نزد افراد خاص و استثنایی و عادل مورد اعتماد در بیان اسرار و مناقب اهل بیت علیهم السلام بوده است. در کتاب مناقب در ترجمه مولای ما، امام باقر علیه السلام، نقل شده که باب ایشان جابر بن یزید جعفری بوده است. معقول نیست که امام معصوم فردی غیر عادل را باب و واسطه بین خود و شیعیان قرار دهد. از ابن غضائری - که اصرار بر تضعیف روات دارد - توثیق او را شنیده ایم. تضعیف ابن غضائری نسبت به اکثر روایان از او، به شخصیت ایشان ضرر نمی زند؛ چون ضعف

راویان از او، راجع به فعل او نیست تا اینکه بر علیه او باشد. مرحوم مجلسی در وجیزه ایشان را توثیق کرده است. در بلغه نیز توثیق شده است. از مجموع مطالب این نکته به دست می‌آید که ایشان ثقة و جلیل است و به اخبارش اعتماد می‌شود؛ به جهت اینکه ابن غضائری - که عادت او بر تضعیف رجال بدون جهت است - او را توثیق کرده و توثیق او معادل با توثیق همه علما است. اموری این توثیق را تأیید می‌کند:

۱. توثیق وجیزه، بلغه و اکمال؛

۲. ترجم امام صادق علیه السلام نسبت به ایشان؛

۳. اخبار ذکر شده کاشف از جلالت و جایگاه بلند ایشان نزد صادقین علیهم السلام است؛ و اینکه ایشان صندوق اسرار صادقین علیهم السلام و باب امام باقر علیه السلام بوده است. همچنین اینکه علوم ائمه علیهم السلام به چند نفر برمی‌گردد که جابریکی از آنها است.

۴. تضعیف ایشان توسط علمای عامه، کاشف از نهایت جلالت او است. ذهبی گوید: «او از بزرگان علمای شیعه بوده و شعبه او را توثیق کرده است و توثیق او نادر است.» حفاظ او را ترک کرده است. ابن حجر درباره وی می‌گوید: «او ضعیف و رافضی است.»

از آنچه ذکر کردیم آشکار شد که وثاقت این شخص تردیدناپذیر است. پس وجهی برای آنچه از فاضل جزائری در حاوی نقل شده که او را در شمار ضعفا آورده، نیست. پیش از این گمان می‌کردم که قلم جزائری از متأخرین و ابن غضائری از متقدمین در سبقت گرفتن در تضعیف ثقات برابر هستند؛ لکن اکنون برای من ظاهر شد که قلم جزائری از قلم ابن غضائری در تضعیف پیشی گرفته است؛ چون کسانی را که ابن غضائری توثیق کرده، او تضعیف کرده است. ناگفته نماند که این برای من تعجب‌آور نیست،

نهایت تعجب من از شهید ثانی است که بر فرمایش علامه حلی که فرموده «در احادیث او توقف می‌کنم.» حاشیه می‌زند و می‌فرماید: «وجهی برای توقف در آنچه این‌ها از او روایت کرده‌اند، نیست؛ چون روایتی که از او نقل می‌کنند، همه ضعیف هستند که موجب رد روایت آنان است. توقف مصنف در آنچه خود جابر نقل می‌کند، به جهت اختلاف مردم در مدح و ذم او، شایسته است؛ اگر جراح را مقدم نکنیم. به هر حال وجهی برای آوردن ایشان در این قسم نیست.

معلوم شد که جرح به اندازه‌ای نیست که با توثیق ابن غضائری برابری کند؛ زیرا به مؤیداتی که گذشت، تأیید شده است. بلکه به تحقیق نسبت به او جرحی نداریم، یا معارضی نداریم که نسبت به آنچه دلالت بر توثیق او می‌کند، جرح باشد؛ مثل آن چیزی که از شیخ مفید رحمه الله شنیدیم. پس ملاحظه کن! جابر مظلوم است با اینکه در نهایت جلالت و از اهل اسرار بوده است! متأسفانه بعضی در وثاقت او توقف می‌کنند.^۱

اصحاب اهل بیت در دوران

۱. «إِنَّ الَّذِي يَسْتَفَادُ مِنْ مَجْمُوعِ مَا مَرَّ مِنَ الْأَخْبَارِ، أَنَّ الرَّجُلَ فِي غَايَةِ الْجَلَالَةِ، وَنَهَايَةِ النَّبَالَةِ، وَلَهُ الْمَنْزِلَةُ الْعَظِيمَةُ عِنْدَ الصَّادِقِينَ عليه السلام، بَلْ هُوَ مِنْ أَهْلِ أَسْرَارِهِمَا وَبَطَانَتِهِمَا، وَمُورِدُ لُطَافِهِمَا الْخَاصَّةِ وَعَنَائَتِهِمَا الْمَخْصُوصَةِ، وَأَمِينُهُمَا عَلَى مَا لَا يُؤْتَمَنُ عَلَيْهِ إِلَّا أَوْحَدِي الْعَدُولِ مِنَ الْأَسْرَارِ، وَمُنَاقِبِ أَهْلِ الْبَيْتِ عليه السلام. وَقَدْ نَقَلَ فِي تَرْجُمَةِ مَوْلَانَا الْبَاقِرِ عليه السلام عَنِ الْمُنَاقِبِ أَنَّ بَابَهُ: جَابِرُ ابْنِ يَزِيدَ الْجَعْفِيُّ، وَلَا يَعْقِلُ تَمَكِينَ الْإِمَامِ عليه السلام الْمَعْصُومِ مِنْ صَبْرٍ وَغَيْرِ الْعَدْلِ بِأَبَالِهِ، وَوَاسِطَةُ بَيْنِهِ عليه السلام وَبَيْنَ شِيعَتِهِ الضَّعْفَاءِ الْأَخْيَارِ. وَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ ابْنِ الْغَضَائِرِيِّ - الْمَصْرَ عَلَى تَضْعِيفِ الرَّوَاةِ - تَوْثِيقَهُ. وَلَا يَقْدَحُ تَضْعِيفُهُ أَكْثَرَ الرَّوَاةِ عَنْهُ؛ ضَرُورَةُ أَنَّ ضَعْفَ الرَّوَاةِ عَنْهُ لَيْسَ رَاجِعًا إِلَى فِعْلِهِ حَتَّى يُؤَاخَذَ عَلَيْهِ وَيُغْمَزَ بِهِ فِيهِ. وَوَقَّعَهُ الْفَاضِلُ الْمَجْلِسِيُّ أَيْضًا فِي الْوَجِيزَةِ. وَفِي الْبَلُغَةِ: إِنَّهُ ثِقَةٌ عَلَى الْأَطْهَرِ.

فَتَلَخَّصَ مِنْ ذَلِكَ كَلَهُ: أَنَّ الرَّجُلَ ثِقَةٌ جَلِيلٌ يَعْتَمِدُ عَلَيْهِ فِي خَبَرِهِ، لِتَوْثِيقِ ابْنِ الْغَضَائِرِيِّ - الَّذِي عَادَتُهُ الْغَمْزُ فِي الرِّجَالِ غَالِبًا مِنْ غَيْرِ جَهَةٍ - إِتْيَاهُ الْمَعَادِلَ لِتَوْثِيقِ جَمْعٍ، مَضَافًا إِلَى تَأْيِيدِهِ بِأُمُورٍ فَمَنْهَا: تَوْثِيقُ الْوَجِيزَةِ، وَالْبَلُغَةِ، وَالْإِكْمَالِ. وَمِنْهَا: تَرْحَمُ الصَّادِقَ عليه السلام عَلَيْهِ. وَمِنْهَا: الْأَخْبَارُ

نظر فرزند مرحوم مامقانی:

«انسان واقعا متحیر می ماند از تضعیف بعضی از علما نسبت به چنین شخصی، چطور سریع ایشان را تضعیف می کنند با این مقاماتی که ایشان دارد:

۱. باب امام باقر علیه السلام بودن؛
۲. ترجم امام صادق علیه السلام برایشان؛
۳. شهادت امام صادق علیه السلام به راست گویی ایشان؛
۴. بازگشت علم ائمه علیهم السلام به ایشان و چند نفر دیگر؛

المزبورة الكاشفة عن جلالته و علو قدره عند الصادقين عليهم السلام و كونه عيبة أسرارهما عليهما السلام، و كونه باب الباقر عليه السلام، و انتهاء علوم الأئمة عليهم السلام إلى جمع، هو أحدهم كما مرّ. ومنها: تشنيع علماء العامة عليه، الكاشف عن غاية جلالته، حتى أنّ الذهبي قال: إنّ من أكبر علماء الشيعة، و أنّه وثّقه شعبة فثبّت، و تركه الحفّاظ. انتهى. و ابن حجر قال: إنّّه ضعيف رافضي. انتهى. و بالجملة؛ فقد بان ممّا ذكرنا فيه أنّ وثاقة الرجل غير قابلة للريب بوجه، فلا وجه لما صدر من الفاضل الجزائري في الحاوي من عدّه في الضعفاء. و إنّني كنت أزعّم أنّ قلمي الجزائري - في المتأخرين - و ابن الغضائري - في المتقدمين - في المسارعة إلى تضعيف البرءاء الثقات كفرسي رهان، لكن ظهر لي الآن أنّ قلم الجزائري أسبق من قلم ابن الغضائري، حيث عدّ في الضعفاء من وثّقه ابن الغضائري، و لكن ليس لي منه كثير تعجّب، و إنّما غاية عجبني من الشهيد الثاني رحمه الله حيث علّق على قول العلامة عليه السلام في عبارة الخلاصة المزبورة.

«قوله: لا وجه للتوقف فيما يرويه هؤلاء عنه، لشدة ضعفهم الموجب لرّد روايتهم، و إنّما ينبغي توقّف المصنف رحمه الله فيما يرويه جابر نفسه، لاختلاف الناس في مدحه و ذمّه، إن لم يرتح الجراح. و على كلّ حال، فلا وجه لإدراجه في هذا القسم. انتهى. فإنّ فيه: إنّك قد عرفت أنّ الجراح ممّا لم يجرحه بما يقابل توثيق ابن الغضائري المؤيّد بما مرّ من المؤيّدات، بل قد بان لك أنّ لا جرح في حقّه عند التحقيق، أو معارض بما صدر من الجراح نفسه، ممّا يدلّ على توثيقه، مثل ما سمعته من الشيخ المفيد قدّس سرّه فلاحظ. و لعمرى أنّ جابرا هذا مظلوم. حيث إنّّه على نهاية جلالته، و كونه من أهل الأسرار، توقّف بعضهم في وثاقته». مامقانی، عبدالله، تنقيح المقال في علم الرجال (ط الحديثه)، ج ۱۴، ص ۱۱۷ تا ۱۳۶.

۵. امام باقر علیه السلام به ایشان کتابی امانت داد و فرمود: تا زمانی که بنی امیه هستند، آن را نقل نکن و بعد از رفتن آن ها حتما آن را بازگو کن؛

۶. سرزدن امور خارق العاده و کرامات از ایشان؛

۷. حاضر بود برای دفاع از ولایت، خود را به دیوانگی بزند؛ آنجا که امام علیه السلام به او اشاره کردند که خودت را به دیوانگی بزن.

۸. کثرت روایات ایشان در معارف الهی و احکام؛ از ائمه علیهم السلام نیز چنین بیان شده است: «جایگاه رجال را نزد ما از تعداد روایاتی که از ما نزد او است، بشناسید.»

با وجود این همه امتیازات برای جابر، کمترین چیزی که نسبت به ایشان می توان گفت این است که بگوییم ثقه و جلیل است. پس ایشان نزد ما ثقه ثقه و جلیل است و روایت او بدون هیچ شکی صحیح است.^۱

۱. أقول: «يحار المرء، وتحيطه هالة من الوجوه من تضعيف بعض أعلامنا للمترجم - طاب رمسه -، وغفلتهم في تحقيق حال بعض الرواة المبرزين، والتسرع في الحكم عليهم بالضعف أو الجهالة، ومن أولئك الرواة الأبرار، وعيبة أسرار الأئمة الأطهار صلوات الله وسلامه عليهم المترجم الجليل جابر بن يزيد الجعفي رضوان الله تعالى عليه، فإنه اختص بمزايا عالية ترفعه إلى قمة الوثاقة والجلالة، ولك أن تسرح نظرك فيما نقله المؤلف قدس سره، وذكرته في التعليق من كلمات الخاصة والعامة، وتمنح الموضوع دراسة وافية، لتقف على مقام هذا المحدث العظيم، بعد أن وثقه طائفة من العامة، وشهدوا بعلمه، وصدقه، ووثاقته. وضعفه آخرون محتجين بأنه كان يؤمن بالرجعة، وأنه عند هلاك الوليد، واجتماع الناس في المسجد حدث المجتمعين بحديث، وقال: حدثني وصي الأوصياء، ووارث علم الأنبياء محمد بن علي عليه السلام... فرموه بالجنون، وهم معذورون في تضعيفه ورميه بالجنون؛ لأنه إذا كان محمد بن علي الباقر عليه السلام وصي الأوصياء، وكان الوارث لعلم الأنبياء، فما الذي يبقى لأشياخهم وخلفائهم، فهم مضطرون لحفظ مذهبهم، وعدم انهدام أساس عقيدتهم، من رمية بكل ما يحظر منه، ولكن المؤسف له جدا من بعض علماء الخاصة المتسرعين في الأحكام، والمتساهلين في تحقيق حال الرواة، من رمية بالضعف... وإليك بعض ما أمتاز به هذا المترجم الجليل: ۱- كونه بوابا للإمام الباقر عليه السلام. ۲- ترخم الإمام الصادق عليه السلام عليه. ۳- شهادة الإمام

در نتیجه، جابر بن یزید جعفری هیچ مشکلی ندارد.

داستان مرحوم رازی در مورد ابدال

بعضی به این اشاره دارند که در دوران کنونی نیز کسانی هستند که به عنوان ابدال مطرح باشند. مرحوم رازی صاحب کتاب «گنجینه دانشمندان و آثار الحجه» عالمی متخلق و اهل معنا بوده و داستان‌ها و مطالبی که در مورد افراد دیده یا شنیده بود را در این کتاب و کتاب‌های دیگر نقل می‌کند. او در کتاب «کرامات الصالحین» اشاره به ابدال کرده^۱ و چنین نقل می‌کند:^۲

«در یکی از شهرها کاسب گمنامی به نام «محمد علی کرباس باف» بود. او در ظاهر شخصی عادی اما انسان بامعنوی بود. وی یکی از ابدال و واسطه‌های فیض میان حضرت مهدی (عج) و دوستانش بود که کسی بر این مطلب آگاهی نداشت. تا اینکه این قضیه به وسیله یکی از تجار تبریز

اصحاب امام زمان (عج) در دوران غیبت کبری

الصادق (ع) بآنه کان یدقق علیهم فی حدیثه. ۴- انتهاء علم الأئمة (ع) إلى أربعة .. هو أحدهم. ۵! - إعطاء الباقر (ع) له كتابا و حرم عليه أن يحدث بما فيه ما دام لبني أمية سلطان، وأوجب عليه بأن يحدث بما فيه بعد انقراض سلطانهم، وأنعم عليه كتابا آخر و حرم عليه بأن يحدث بما فيه. ۶- ظهور أمور منه خارقة، وكرامات فائقة. ۷- امثاله لأمر امامه عليه السلام حيث أمره بالتجتن حفظا لدمه. ۸- كثرة رواياته في المعارف الإلهية والأحكام، وقد صرح عنهم (ع) بآنه: «اعرفوا منازل الرجال متنا على قدر روايتهم عتاً». ومع هذه المميزات كيف يمكن التغاض عنها و عده في مستوى أقل من الوثاقه والجلالة...! فهو عندي ثقة، جليل، والرواية من جهته صحيحة بلا ريب، والله العالم». همان، ص ۱۴۰.

۱. اصل موضوع ابدال در روایات ما آمده است. همچنین اینکه جزو اولین کسانی هستند که در دوران ظهور با امام زمان (عج) بیعت می‌کنند؛ اما اینکه نقش و وظیفه آنان در دوران غیبت و رابطه آنان با امام (عج) چه هست، عمده در روایات عامه بیاناتی وجود دارد.

۲. رازی، محمد شریف، کرامات الصالحین، ص ۱۶۸.

به نام حاج محمدحسین تبریزی آشکار شد. ایشان نقل می‌کند: «من فرزند نداشتم، به هردری زدم که خداوند عزوجل به من فرزندی بدهد، اما داده نشد. تا اینکه در عالم مکاشفه، انسان با عظمتی را دیدم. به من گفت: «برو به شهر فلان نزد محمدعلی کرباس باف، به خواسته‌ات می‌رسی.»

او بایکی از خدمتگزارانش در پی محمدعلی کرباس باف می‌رود. به او می‌گویند: او در آن کوچه است و دکان کوچکی دارد. می‌گوید: با اولین نگاه به چهره این شخص، آثار معنویت را در او دیدم. من سلام کردم و ایشان جواب داد. در همان اولین برخورد با نام جوابم را داد و گفت: «علیکم السلام حاج محمدحسین تبریزی، مطلب تو روا شد.»

می‌گوید: من شگفت‌زده شدم و گفتم: من غریبم از راه دور آمده‌ام اجازه می‌دهید شب همین جا بخواهم. هدفم این بود که بیشتر سراز کارهای او درآورم. گفت: مانعی ندارد. وارد مغازه او شدم تا ببینم چه کار می‌کند. هنگام مغرب رسید. اذان گفت و نمازش را خواند. مقداری از شب گذشت، سفره را باز کرد، مقداری نان و ماست بود، گفت: شما فرد ثروتمندی هستید و غذاهای گوناگونی خورده‌اید. غذای من همین است؛ اگر دوست دارید بفرمایید. گفتم: آقا غذای شما برای ما از هر غذایی لذیذتر است. غذا را خوردیم و شب همان جا خوابیدیم. دیدم که ایشان نیمه شب برخاست و به دعا و نماز و عبادت پرداخت و بعد نیز مشغول کار خودش شدند.

به او گفتم: من برای حاجت خویش از راه دور آمدم و شما در همان لحظه برخورد به من گفتید: حاجت روا شد. از شما خواهش می‌کنم به من بگویید از کجا و چگونه به این مقام نائل آمده‌اید؟ گفت: شما چه کار به این کارها دارید؟ دنبال حاجت آمده بودید؛ گفتم: حاجت روا شد؛ به لطف آقا

امام زمان علیه السلام مشکل تو حل شد. برگرد این چه سؤالی است که می‌کنی؟ گفتم: به خدا قسم تا به من نگویی از اینجا نمی‌روم. من مهمان توهستم و مهمان به گردن میزبان حق دارد. باید به من بگویی.

گفت: می‌گویم اما از تو عهد می‌گیرم که در این شهر به کسی نگویی و تا زنده هستم محرمانه بماند. گفت: من در این دکانی که می‌بینی، مشغول کار بودم مقابل من خانه یکی از این مسئولان نظامی کشور بود و سربازی نیز در خانه او بود. یک روز آن سرباز آمد و به من گفت: از کجا غذا فراهم می‌کنی؟ گفتم: برای چی؟ گفت: من در خدمت کسی هستم که نمی‌خواهم از غذای او بخورم. می‌خواهم غذای حلال بخورم. گفتم: من هر سال مقداری گندم می‌خرم، همین جا می‌گذارم و کم‌کم از آن استفاده می‌کنم. گفت: برای من نیز بخر. پول به من داد. او هر روز می‌آمد یک نان می‌گرفت و می‌برد.

مدتی گذشت، دیدم نیامد. سراغ او را گرفتم، گفتند: در فلان مسجد خوابیده، بیمار است و کسی را نیز ندارد. رفتم بر بالین او و جویای حالش شدم. گفتم: برایت طبیب بیاورم؟ گفت: نه، نیازی نیست، امشب شب آخر من است. نیمه شب از دنیا می‌روم. کسی در نیمه شب به دکان تو می‌آید و آگاهی می‌کند. هر دستوری که به تو داد اجرا کن. هر آنچه از گندم و آرد نزد تو است مال خودت باشد. می‌گوید: نیمه شب در دکان زده شد. دیدم دو نفر آمدند و گفتند: سرباز از دنیا رفت. برویم او را غسل و کفن و دفن کنیم. رفتیم او را تجهیز کردیم و در همان مسجد به خاکش سپردند. من نیز خدا حافظی کردم و برگشتم و به کار خودم ادامه دادم.

چند شب بعد در مغازه‌ام را زدند. بیرون آمدم و دیدم دو نفر هستند. یکی از آن دورا شناختم. همان کسی بود که آن شب آمده بود. گفتند: آقا تورا خواسته است. به همراه آن‌ها به طرف صحرا رفتیم. با آنکه روزهای آخر ماه

بود اما دشت مثل شب چهاردهم ماه روشن بود. من شگفت زده بودم. تا بالاخره به آن منطقه رسیدیم. دیدم عده‌ای دور آقایی نشسته‌اند. ایشان مرا پیش خودش فراخواند. به خدمت ایشان رفتم. رو کرد به دیگران و فرمود: «می‌خواهم مقام سرباز را به این بدهم.» من نفهمیدم منظور ایشان چیست. گفتم: آقا من این کارها را نکردم. کار نظامی نکردم. دوباره فرمودند: «نه مقام او را می‌خواهیم به تو بدهم.»

تازه فهمیدم او از ابدال و واسطه فیض بوده است. حال که از دنیا رفته، آن بزرگوار مرا به جای او تعیین فرموده بود. در بازگشت هوا تاریک بود و من طبق دستور مولایم به این مقام رسیدم. اینکه حاجت تو را پیش از آنکه بگویی گفتم، از خودم نیست؛ بلکه از آقا گرفتم و برای تو نقل کردم.

جلسه دهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (ابدال)

مقدمه

موضوع محوری مباحث مطرح شده در این نوشتار، اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری است. عنوان اول حضرت خضر علیه السلام بود که بیان شد. عنوان دوم ابدال است که در حال ارائه مباحث مربوط به آن هستیم. عنوان سوم نیز سی نفر همراه حضرت هستند که در ادامه آن را مطرح خواهیم کرد.

روایات عامه درباره ابدال

درباره صالحان دوره غیبت کبری (ابدال) در روایات ما نیز بیاناتی وجود دارد. اینکه خداوند عزوجل بلا را به وسیله آن‌ها از مردم دفع می‌کند.^۱ یا اینکه در وقت ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه با ایشان بیعت می‌کنند. اما اینکه در دوران غیبت، کارگزار و واسطه فیض حضرت باشند، چنین مطلبی در روایات به ندرت پیدا می‌شود. لذا پس از تحقیق باید بگوییم: ابدال جزو

۱. «و بکم أسقى عبادى الغيث و ادفع عنهم البلاء... لولاكم لأنزلت عليهم عذابى (ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۰ و منتخب الأثر، صافی گلپایگانی، ص ۶۴۹).

عناوینی نیست که در رکاب حضرت در دوران غیبت کبری باشند.

روایت سوم

«حدثنا عبد الله، حدثني أبي، ثنا أبوالمغيرة، ثنا صفوان، حدثني شريح - يعني ابن عبيد - قال: ذكر أهل الشام عند علي بن أبي طالب رضي الله عنه وهو بالعراق، فقالوا: العنهم يا أمير المؤمنين. قال: لا، أئني سمعت رسول الله ﷺ يقول: الأبدال يكونون بالشَّام، وهم أربعون رجلاً، كلما مات رجل أبدل الله مكانه رجلاً، يسقى بهم الغيث، وينتصر بهم على الأعداء، و يصرف عن أهل الشَّام بهم العذاب.»

شريح بن عبيد گوید: «نزد علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر اهل شام شد و ایشان در عراق بود. پس گفتند: ای امیرالمؤمنین آن‌ها را لعن کنیم؟ فرمود: نه، شنیدم رسول الله ﷺ می‌فرماید: ابدال از شام هستند. آن‌ها چهل مرد هستند؛ هرگاه یکی از آنان بمیرد، خداوند فرد دیگری را جایگزینش می‌کند. به واسطه آن‌ها باران می‌بارد؛ به واسطه آن‌ها بردشمنان‌شان پیروز می‌شود؛ و به خاطر آن‌ها عذاب از اهل شام برمی‌گردد.»

منابع روایت

مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۱۲.

منابع بسیاری از عامه این روایت را نقل می‌کنند؛ اما از شیعه کسی آن را نقل نکرده است.

دلالت روایت

در حالی که در روایات ما بر کوفه و نجف اشرف تأکید شده، اما در این

روایت و دیگر روایات عامه بر شام تأکید و نسبت به آن بزرگنمایی شده است.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) با شامی ها جنگ کردند و درباره آنان می فرمودند: «قاتلوا بقية الاحزاب قاتلوا الذين يقولون كذب الله ورسوله ونحن نقول صدق الله ورسوله»^۱ شامی ها کسانی بودند که مستحق حیات نبودند و قتلشان جائز بود. در شهادت امام حسین (علیه السلام) همه جا گریه کردند غیر از شام که اصلا اظهار ناراحتی و حتی اظهار تأسف نیز نکردند. بنابراین این سنخ روایات که می خواهد حریمی را برای شامی ها قرار دهد، آن نیز در آن روز و آن نیز که به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت می دهند، برای این است که نخست، حریم را تثبیت کنند و سپس امیرالمؤمنین (علیه السلام) را زیر سؤال ببرند؛ مبنی بر اینکه شما که می دانستی اهل شام چنین هستند، چرا با آن ها وارد جنگ شدی؟

این سنخ روایات به نوعی زمینه سازی برای توجیه کارهای خودشان است. در روایات عامه آمده است که امام حسن (علیه السلام) به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت به آغاز جنگ با شام و ریخته شدن خون شامیان اعتراض کردند و آن حضرت فرمودند: نمی دانستم کار به اینجا کشیده می شود. در واقع این ها همان حرف های ابن تیمیه را در این قالب تکرار می کنند. او می گوید: اصلا امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای دیانت نجنگید. ابن تیمیه - علیه مایستحق - می گوید: ایشان اصلا دستوری^۲ از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نداشتند و بلکه تنها نظر شخصی خودش بوده است. او با این کار خون مسلمانان زیادی را ریخته است. ابن تیمیه هیچ ایرادی به معاویه - علیه مایستحق - نمی گیرد.

۱. ابن حیون، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۴.

۲. ابن تیمیه، منهاج السنه النبویه، ج ۴، ص ۳۳۳.

معاویه ای که منشأ فتنه بود و حاضر نشد زیر بار خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام برود. آیا معاویه در آن جنگ ها کسی را نکشته است؟ از همین رو باید بگوییم که این سنخ روایات برای تخطئه امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به جنگیدن است. به همین جهت است که مدارک بسیاری از عامه این روایت را نقل کرده و حال آنکه یک مصدر شیعی آن را نقل نکرده است.

روایت چهارم

«وَأَخْبَرَنَا أَبُو حَمْزَةَ غَالِبٌ مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجُرْجَانِي - بِالْثَعْلَبِيَّةِ -، أَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ حَمْزَةَ - بِجُرْجَانَ -، أَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُوسُفَ بْنِ بَامُويَه، أَنَا أَبُو سَعِيدٍ بْنُ الْأَعْرَابِيِّ، قَالَا: نَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَفَّانَ، نَا زَيْدُ بْنُ الْحَبَابِ، حَدَّثَنِي - وَفِي حَدِيثِ الْقُزَوِينِيِّ، نَا - ابْنُ لَهْيَعَةَ، عَنْ خَالِدِ بْنِ يَزِيدٍ السَّكْسَكِيِّ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هَلَالٍ، عَنْ عَلِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، قَالَ: قُبَّةُ الْإِسْلَامِ بِالْكُوفَةِ، وَالهَجْرَةُ بِالْمَدِينَةِ، وَالنَّجْبَاءُ بِمِصْرَ، وَالأَبْدَالُ بِالشَّامِ، وَهُمْ قَلِيلٌ.»^۱

سعید بن هلال از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که فرمود: «قبه اسلام در کوفه و هجرت در مدینه است. نجبا در مصر و ابدال در شام هستند که تعداد آنها اندک است.»

در ذیل همین روایت این عبارت نیز آمده است: «وَالْعَصَائِبُ بِالْعِرَاقِ.»

معنای عصائب:

«قوله تعالى: «وَتَحْنُ عُصْبَةٌ» هي بضم العين فالسكون: الجماعة من

فهرست روایات در دوران پیش از

الرجال نحو العشرة، وقيل من العشرة إلى الأربعين، والجمع «عَصَبٌ» مثل غرفة وغرف، وليس للعصبة واحد - نقلاً عن الأخفش. وسميت بذلك أخذاً من الشد، كأنه يشد بعضهم بعضاً شد الأَعْصَابِ، وهي أطناب المفاصل، والتقدير في الآية «والحال نحن عُصْبَةٌ» أي جماعة أقوياء، فنحن أحق بالمحبة من صغيرين لا كفاية فيهما»^۱

«عصبة به ضم و سکون عین، گروهی از مردها که تقریباً عدد آن‌ها به ده برسد. گفته شده است که از ده تا چهل را عصبه گویند. جمع آن عَصَب است؛ مثل غرفه که جمع آن عُرف است. به نقل از اخفش، عصبه واحد ندارد. عصبه نامیده شد چون برگرفته شده از بستن است. گویا این‌ها به همدیگر بسته شده‌اند؛ مانند اعصاب ورگ‌ها که به هم بسته شده و آن طناب، مفاصل است. ما عصبه‌ایم یعنی جماعتی قوی هستیم؛ پس ما لایق تربه محبت از آن دو هستیم (دست به دست هم دادند. همان طوری که طناب‌ها به همدیگر ورگ‌ها به همدیگر بسته شده است، این‌ها نیز به همدیگر وابسته هستند.)»

منابع روایت:

۱. تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج ۱، ص ۲۹۶.
 ۲. الفائق فی غریب الحدیث، زمخشری، محمود بن عمر، ج ۱، ص ۸۷.
 ۳. لسان العرب، ابن منظور، محمد بن مکرم، ج ۱، ص ۶۰۵.
- عامه به این روایت خیلی بها نداده‌اند و در کتب ما نیز نیامده است ولی مضمون آن ایرادی ندارد.

۱. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۲۱.

روایت پنجم

قال حذيفة: «فقام عمران بن الحصين الخزاعي، فقال: يا رسول الله، كيف لنا بهذا حتى نعرفه؟ فقال: هو رجل من ولد كنانة من رجال بني إسرائيل، عليه عباءتان قطوانيتان، كأن وجهه الكوكب الدرّي في اللون، في خده الأيمن خال أسود، ابن أربعين سنة، فيخرج الأبدال من الشام وأشباههم، و يخرج إليه النجباء من مصر، وعصائب أهل المشرق وأشباههم، حتى يأتوا مكّة فيبايع له بين زمزم والمقام.»

حذیفه می گوید: «عمران از جا بلند شد و گفت: ای پیامبر خدا ما قائم را از کجا بشناسیم؟ پیامبر ﷺ فرمودند: او... پس ابدال اشباه آنان از شام خارج شوند و نجبا از مصر به سوی او خارج شوند و عصائب اهل مشرق و اشباه آنان خارج شوند تا بیایند مکه؛ سپس بین زمزم و مقام با او بیعت کنند.»

از این روایت استفاده می شود که ابدال وجود دارند؛ اما هنگام ظهور نمود پیدا کرده و بیعت می کنند و نقش آنان در زمان ظهور است.

منابع روایت:

۱. جامع البیان فی تفسیر القرآن، طبری، محمد بن جریر، ج ۱۵، ص ۱۷.
۲. معجم الأحادیث الامام المهدي ﷺ، جمعی از نویسندگان، ج ۲، ص ۱۶۶.

این روایت نیز عامی است و در مدارک خاصه روایتی تحت این عنوان نداریم ولی مضمون آن مورد قبول است.

جلسه یازدهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (ابدال)

ادامه بررسی روایات ابدال

مقدمه

بحث ما درباره اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری، در مورد ابدال و نقش آنان بود. به روایاتی اشاره و آن‌ها را بیان کردیم که ابدال از ابداعات اهل سنت نیست؛ بلکه در روایات ما نیز آمده است و در کتب شیعه نیز روایت صحیحی بر آن داریم.

روایت معتبر شیعی درباره ابدال

روایت ششم

محدث نوری (۱۳۲۰ق) نقل می‌کند:

«الْجَعْفَرِيَّاتُ^۱، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَدَّثَنِي مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي

طَالِبٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ دَعَا لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسًا وَعِشْرِينَ مَرَّةً نَزَعَ اللَّهُ الْغِلَّ مِنْ صَدْرِهِ وَكَتَبَهُ مِنَ الْإِبْدَالِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: کسی که در هر روز برای مؤمنان و مؤمنات بیست و پنج بار دعا کند، خداوند کینه را از سینه او می‌زداید و نام او را جزو ابدال ثبت می‌کند؛ ان شاء الله.»

از این روایت استفاده می‌شود که رتبه ابدال وجود دارد و راه رسیدن به آن این است که از خود بگذری. پس در مثبت بودن ابدال جای بحث نیست. اما درباره ارتباط آن‌ها با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در دوران غیبت کبری، مطلبی در روایات وجود ندارد. البته در کتب خاصه و عامه این مطلب وجود دارد که ابدال با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) در هنگام ظهور بیعت می‌کنند و جزو پیش قراولان سپاه آن حضرت هستند.

ادامه روایات عامه درباره ابدال

روایت هفتم

«حدثنا علي بن سعيد الرازي، قال: حدثنا علي بن الحسن الخوَّاص، قال: حدثنا ابن لهيعة، قال: حدثنا عتيَّاش بن عباس القتباني، عن عبد الله بن زريق الغافقي، عن علي بن أبي طالب عليه السلام أنَّ رسول الله ﷺ قال: «يكون في آخر الزمان فتنة تحضِّل الناس كما يحضِّل الذهب في المعدن، فلا تسبَّوا أهل الشام، ولكن سبَّوا أشرارهم، فإنَّ فيهم الأبدال، يوشك أن يرسل على أهل الشام سبب من السماء فيفترق جماعتهم حتى لوقاتلهم الثعالب

اصحاب ائمه زمان (عجل الله تعالی فرجه) در دوران غیبت کبری

غلبتهم، فعند ذلك يخرج خارج من أهل بيتي في ثلاث رايات، المكثر يقول: هم خمسة عشر ألفاً، والمقلّ يقول: هم اثنا عشر ألفاً، أماراتهم: أمت أمت، يأتون بسبع رايات تحت كلّ راية منها رجل يطلب الملك، فيقتلهم الله جميعاً، ويردّ الله إلى المسلمين ألفتهم ونعمتهم وقاصيهم ودانيهم»^۱

طبرانی^۲ از علی عليه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «در آخر الزمان فتنه‌ای باشد که در آن مردم چنان غریب‌ال می‌شوند که طلا را از معدن به دست آورند.^۳ اهل شام^۴ را دشنام ندهید؛ ولی افراد بد ایشان را دشنام دهید؛ زیرا ابدال در میان آنها باشند. نزدیک است که عذابی از آسمان بر اهل شام فرو ببارد و جمع آنها را متفرق سازد؛ تا جایی که اگر شغال‌ها با آن‌ها بجنگند بر آنها غلبه کنند. در این وقت یکی از اهل بیت من با سه پرچم خروج کند. بعضی از مردم که بسیار شمارند گویند: پانزده

۱. طبرانی، ابوالقاسم، المعجم الأوسط، ج ۴، ص ۵۳۸، ح ۳۹۱۷؛ معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، ج ۲، ص ۲۴۱.

۲. طبرانی (۳۶۰ - ۲۶۱) از علمای تقریباً با انصاف اهل سنت است. شصت سال عمرش را در اصفهان گذراند و در آنجا با نواصب مقابله می‌کرد. او کتاب‌های متعددی را از خود به جا گذاشت؛ مهمترین آثار او معجم الکبیر در ۲۵ جلد، معجم الاوسط در ۱۰ جلد و معجم الاصفدر یک جلد است. ذهبی می‌گوید که به دلیل نقل روایاتی درباره فدک و غیر آن، به او جوهر ریخته، او را از نقل چنین روایاتی نهی کردند. ایشان روایت «من مات و لم يعرف امام زمانه مات مיתה جاهلیة» را نقل کرده است. المعجم الکبیر ج ۱۹، ص ۳۸۸.

۳. «مردم با ایمان بسیار کمیاب، گمنام و مخفی هستند و به زحمت می‌توان آن‌ها را پیدا کرد».

۴. در روایتی از امام صادق علیه السلام است که چون امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، همه اهل زمین گریه کردند، مگر شام؛ بلکه آن‌ها اظهار شادی و خوشحالی کردند. یکی از مستندات کسانی که نظرشان مبنی بر عدم مشروعیت روزه روز عاشورا است، همین روایت است.

هزار باشند و آنها که کم شمرند گویند: دوازده هزار.^۱ شعار جنگی آنها اُمّت! اُمّت! (بمیران! بمیران!)^۲ است. با هفت پرچم روبه‌رو می‌شوند که زیر هر پرچمی مدعی سلطنت باشد. خدا همه را بکشد و الفت و نعمت از دست رفته مسلمانان را به آنها بازگرداند و دور و نزدیک آنها را جمع کند.»

از این روایت استفاده می‌شود که ابدال مثبت هستند؛ اما نسبت به نقش آنان در دوران غیبت کبری بیانی ندارد.

روایت هشتم

«أخبرنا أبو سعد أحمد بن محمد بن أحمد بن البغدادي، أنا أبو العباس أحمد بن محمد بن أحمد بن القاسم الطهراني، وأبو عمرو بن مندة، قالوا: أنا الحسن بن محمد بن يوسف، أنا أحمد بن محمد بن عمر النسائي، نا أبو بكر بن أبي الدنيا، نا الحسن بن أبي الربيع، أنا عبد الرزاق، معمر، عن الزهري، عن عبد الله بن صفوان، قال: قال رجل يوم صفين: اللهم العن أهل الشام، فقال علي عليه السلام: لا تسبوا أهل الشام جما غفيرا فإن بها الأبدال، فإن بها الأبدال، فإن بها الأبدال.»^۳

عبدالله بن صفوان گوید: «شخصی در روز صفین گفت: خدایا اهل شام را لعنت کن؛ پس امام علی علیه السلام فرمود: همه اهل شام را دشنام ندهید، پس به درستی که در بین آنها ابدال هستند.»

۱. در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز این مطلب وجود دارد که امام زمان علیهم السلام از مکه به همراه ده هزار نفر خروج می‌کنند.

۲. مرگ برای کسانی که دیگر هدایت نمی‌شوند و اگر باز به آنها مهلت داده شود، بر جنایاتشان می‌افزاید؛ از همین رو امام علی علیه السلام موانع سرراه هدایت و سعادت مردم را برمی‌دارند.

۳. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۱، ص ۳۳۵؛ معجم الأحادیث الإمام المهدی علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۴۲.

از این روایت نیز استفاده می‌شود که ابدال مثبت هستند. اما نسبت به نقش آنان در عصر غیبت کبری بیانی ندارد. راوی این روایت، زهری است.

محمد بن مسلم زهری

زهری اگرچه نزد علمای عامه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، اما به تعبیر خود اهل سنت او دستمال [کاغذی] حاکمان و امرا بود. هرگاه خلفا کار خلافی انجام می‌دادند، او فوراً آن را توجیه می‌کرد. وی همیشه سرباز امویان بوده و به جعل احادیث می‌پرداخته است. او سنت صحابه را در فرهنگ اسلام وارد کرد و آن را در کنار سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داد. وی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام موضع بسیار منفی و ظالمانه‌ای داشت. شخصی از آل جعفر در شام حدیثی از یک زن نقل کرد، او اعتراض کرد و گفت: «از این زن روایت نقل نکن؛ او خواهر من است و خرفت شده است.» آن زن به زهری می‌گوید: «من خرفت شدم یا تویی که فضایل اهل بیت علیهم السلام را کتمان می‌کنی؟!»

ابن حبان گوید: «دو نفر هستند که اصلاً سابقه ندارد فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل کنند؛ یکی از آن دو زهری است.»^۱ بعضی اصرار دارند که او را شیعه قلمداد کنند. در حالی که او هیچ خدمتی به شیعه نداشت. امام زین العابدین علیه السلام او را این‌گونه نصیحت کردند که مواظب باش پل برای ظالمان نباشی. این فرمایش امام را آلوسی می‌آورد و می‌گوید:

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۵، ص ۱۷۲، شرح حال حضرت علی علیه السلام، ابن حبان، المجروحین، ج ۱، ص ۲۵۸.

«قال بعض الناصحين»؛ او متأسفانه نام امام عليه السلام را نمی برد.^۱

روایت نهم

«عن أم سلمة، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «يكون اختلاف عند موت خليفة، فيخرج رجل من بني هاشم من المدينة إلى مكة فيجيئه ناس فيبايعونه بين الركن والمقام وهو كاره، فيجهز إليهم جيشاً من الشام حتى إذا كانوا بالبيداء خسف بهم، فيأتيتهم عصابات أهل العراق وأبدال الشام، وينشأ رجل بالشام أخواله كلب، فيجهز إليهم جيشاً فيهزمهم الله، وتكون الدائرة عليهم، وذلك يوم كلب، والخائب من خاب غنيمة كلب، ويستخرج الكنوز، ويقسم الأموال، ويلقي الإسلام بجرانه إلى الأرض، يعيش في ذلك سبع سنين - أو ست سنين -»^۲

از ام سلمه روایت شده است که گفت: «پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله فرمودند: هنگام مرگ خلیفه ای، اختلاف رخ دهد و مردی از بنی هاشم از اهل مدینه به مکه رود و جمعی از اهل آنجا نزد او آیند و با او برخلاف میل خودش، میان رکن و مقام بیعت کنند.^۳ پس از شام لشکری به سوی او فرستاده شود و زمین بیداء^۴ که میان مدینه و مکه است، آن لشکر را فرو برد. چون مردم این پیشامد را بدانند ابدال اهل شام و عصابات^۵ اهل عراق به او رو آورند و با او

در دوران غیبت

۱. آلوسی، روح المعانی، ج ۱۲، ص ۴۸۰.

۲. طبرانی، ابوالقاسم، المعجم الكبير، ص ۳۹۰ و ۳۹۱، ح ۹۳۱؛ معجم الأحادیث / الإمام المهدي عليه السلام، ج ۲، ص ۲۹۹.

۳. بیعت بین رکن و مقام در روایات اهل بیت عليهم السلام نیز وجود دارد.

۴. بیداء هم اکنون در وسط مدینه قرار گرفته است (معالم الحجاز).

۵. عصابات به گروه های اندک (سه نفر، سه نفر) گویند.

بیعت کنند. سپس مردی از قریش که دایی هایش قبیله بنی کلب باشند، لشکری به سوی آن‌ها فرستد و اهالی مکه بر آنها غلبه کنند و لشکریان بنی کلب هلاک شوند. ناامید کسی است که در غنیمت بنی کلب حاضر نباشد. آن غنیمت‌ها را میان آنها قسمت کند و به سنت پیغمبرشان میان آنها عمل کند. اسلام در زمین پابرجا گردد. آن پیشوا هفت سال - یا شش سال - در میان مردم درنگ کند.^۱

از این روایت نیز استفاده می‌شود که نقش آفرینی ابدال در هنگام ظهور امام زمان (عجله الله تعالی فرجه) است. این روایت مدت حکومت امام مهدی (عجله الله تعالی فرجه) را هفت سال ذکر کرده که با روایات و کلمات عالمان شیعه هم خوانی ندارد. ما این موضوع را دو سال قبل، ضمن بحث «حکومت‌های پس از امام عصر (عجله الله تعالی فرجه)» بیان کردیم.

۱. به نظر ما امام زمان (عجله الله تعالی فرجه) بیش از این مدت حکومت خواهند کرد.

جلسه دوازدهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم در دوران غیبت کبری (ابدال)

ادامه روایات عامه در مورد ابدال

مقدمه

بحث ما درباره اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیهم در دوران غیبت کبری، در مورد ابدال و نقش آنان بود. پیش از این به روایاتی اشاره و براساس آن‌ها بیان کردیم که در روایات ما از ابدال سخن به میان آمده است؛ هرچند بیشتر در کتب عامه نقل شده است. البته این نیز ناگفته نماند که اهل سنت در این زمینه بزرگ‌نمایی می‌کنند.

روایت دهم

صالح فرزند ابی خلیل از دوستش نقل می‌کند که امّ سلمه، همسر رسول گرامی صلی الله علیه و آله، فرمودند:

«یکون اختلاف عند موت الخلیفة فیخرج رجل من اهل المدینة هاربا الی مکه فتأثیه ناس من اهل مکه فیخرجونه و هو کاره فیبايعونه بین الركن و المقام و یبعث الیه بعث من الشام فیخسف بهم بالبیداء بین مکه و المدینة فاذا رأى الناس ذلك اتاه ابدال الشام و عصائب اهل العراق

فیبايعونه...».

«هنگام مرگ خلیفه، اختلافی به وجود می‌آید و مردی از اهل مدینه به سوی مکه گریخته و جمعی از مردم آنجا با او بین رکن و مقام بیعت می‌کنند. آنگاه جمعیتی از شام برای مقابله با او قیام کرده، به طرف مکه به حرکت درمی‌آیند. سپس، آن‌ها در زمین بیداء، بین مکه و مدینه به زمین فرو می‌روند. هنگامی که مردم از این جریان آگاه می‌شوند، ابدال شام و عصاب اهل عراق به سوی او آمده، با او بیعت می‌کنند...».

منابع روایت:

۱. المصنّف، عبد الرزّاق، ج ۱۱، ص ۳۷۱، ح ۲۰۷۶۹؛ «عن معمر، عن قتادة، يرفعه إلى النبي ﷺ، قال: ...»
 ۲. الفتن، ابن حمّاد، ج ۱، ص ۳۵۸، ح ۱۰۳۷؛ «حدثنا عبد الرزّاق، عن معمر، عن قتادة،^۱ قال: قال رسول الله ﷺ: «أُتِه يستخرج الكنوز، ويقسم المال، ويلقي الإسلام بجرانه.»
 ۳. المصنّف، ابن أبي شيبة، ج ۱۵، ص ۴۵، ح ۱۹۰۷۰؛ «حدثنا عفّان، قال: حدثنا عمران القطّان، عن قتادة، عن أبي الخليل، عن عبد الله بن الحارث، عن أمّ سلمة، قالت: قال رسول الله ﷺ: ...»
 ۴. مسند احمد، احمد بن حنبل: ج ۶، ص ۳۱۶؛ به سند دیگر از ام سلمه.
- منابع زیادی از عامه این روایت را نقل کرده‌اند که قدیمی‌ترین آن‌ها مصنف نوشته عبد الرزاق است. کتاب مزبور نزد اهل سنت شاید جایگاه

۱. قتاده معاصرا امام باقر علیه السلام و از تابع تابعین است؛ لذا نمی‌تواند به صورت مستقیم از پیامبر اکرم ﷺ نقل کند.

بخاری را نداشته باشد، اما مؤلف آن، عبدالرزاق، از مشایخ بخاری است. بخاری از عبدالرزاق روایت نقل می‌کند و او در میان اهل سنت جایگاه بلندی دارد. عبدالرزاق نسبت به شجره ملعونه حساس بود و هرگاه حرف آنان در درس او می‌شد، می‌گفت: «مجلس ما را به ذکر آل ابی سفیان آلوده نکنید.»^۱

از منابع خاصه نیز هر کسی این روایت را نقل کرده، از طرق عامه نقل کرده است.

۵. عُمْدَةُ عُيُونِ صِحَاحِ الْأَخْبَارِ فِي مَنَاقِبِ إِمَامِ الْأَبْرَارِ (مشهور به الْعُمْدَةُ)، حسن بن رشیق، ص ۴۳۳، ح ۹۱۱؛ از الجمع بین الصحاح.

۶. الملاحم والفتن (التشريف باليمن في التعريف بالفتن)، سید بن طاووس، ص ۱۳۵ و ۱۳۶، ب ۱۲۷، ح ۱۵۴؛ عن أبي ثور و عبد الرزاق و ابن معاذ عن معمر عن قتادة، قال: قال رسول الله ﷺ: «تأتيه عصائب العراق و أبدال الشام، فيبايعونه بين الركن والمقام». همچنین: ص ۱۴۶، ب ۱۴۷، ح ۱۷۶؛ از الفتن ابن حمّاد.

۷. كشف الغمّة، اربلی، علی بن عیسی، ج ۳، ص ۲۶۹؛ از بیان الشافعی.

۸. غَايَةُ الْمَرَامِ وَ حُجَّةُ الْخَصَامِ فِي تَعْيِينِ الْإِمَامِ مِنْ طَرِيقِ الْخَاصِّ وَ الْأَعْيَانِ، سلیمان بحرانی، هاشم، ج ۷، ص ۹۴ و ۹۵، ب ۱۴۱، ح ۴۸؛ از الجمع بین الصحاح؛ و ص ۱۰۸ و ۱۰۹، ب ۱۴۱، ح ۱۲۷؛ از بیان الشافعی.

۹. جَلِيَّةُ الْأَبْرَارِ فِي أَحْوَالِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ آلِهِ الْأَظْهَارِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، بحرانی، سید هاشم، ج ۵، ص ۵، ب ۵۳، ح ۱۲؛ از الجمع بین الصحاح؛ و ص ۴۷۱،

ب ۵۳، ح ۹۱؛ از بیان الشافعی.

۱۰. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، ج ۵۱، ص ۸۸، ب ۱؛ از کشف الغمّة.

به نقل از کتاب البیان، کنجی شافعی.

۱۱. ملحقات إحقاق الحقّ، مرعشی نجفی، شهاب الدین، ج ۲۹،

ص ۲۸۴؛ از جامع الأحادیث؛ و ص ۲۸۵؛ از برهان المتّقی؛ و ص ۴۸۶؛ از

نزول عیسی بن مریم؛ و ص ۴۸۷؛ از عقد الدرر؛ و ص ۵۴۱ و ۵۴۲؛ از عقد الدرر.

۱۲. معجم الأحادیث الامام المهدی علیه السلام، جمعی از نویسندگان، ج ۲،

ص ۱۹۷.

در روایاتی که علمای عامه بیشتر روی آن تأکید می‌کنند، باید تأمل کرد.

آن‌ها تلاش می‌کنند روایات درباره اهل بیت علیهم السلام را تحریف و تبدیل کنند.

شعیب ارنائوط که از متعصبان معاصر اهل سنت است، تعلیقی در مورد

روایت «لایبغضک الا منافق و لایحبک الا مؤمن» دارد. او می‌گوید: «اگرچه

در صحیح مسلم آمده، ولی راوی آن کسی است که متهم به تشیع است؛ و

روایت درست، روایتی است که در مورد انصار است: «لایحب الانصار الا

المؤمن و لایبغض الانصار الا المنافق.» عجباً!! تعصب تا چه حد؟!

البته متن روایت ابدالی که اهل سنت نقل می‌کنند از جنبه اعتقادی

مخالف اعتقادات ما نیست. اما این طور نیز نیست که هر روایتی را که همه

عامه با سند نقل کرده‌اند، بگوییم اعتبار دارد؛ چون روایات سنددار جعلی،

فراوان است؛ یعنی هم روایت و هم سند آن را جعل کرده‌اند و اگر سند هم

داشته باشد، بعضی از رجال آن از نظر ما اعتبار ندارند و ضعیف می‌باشند.

بررسی سند روایت

قتاده

قتاده متهم به نصب است.

مرحوم شوشتری (۱۴۱۶ق) می‌فرماید:

«و كيف كان: فقال الطبري - في ذيله - في قتادة بن دعامة: كان أعمى حافظاً فطنا ويكثي أبا الخطاب. وفي العقد الفريد: قال قتادة: حفظت ما لم يحفظ أحد ونسيت ما لم ينس أحد، حفظت القرآن في سبعة أشهر، و قبضت على لحيتي وأنا أريد قطع ما تحت يدي فقطعت ما فوقها!». وفي البيان: جمع سليمان بن عبد الملك بين قتادة والزهرى فغلب قتادة الزهرى، فقيل لسليمان في ذلك، فقال: إنه فقيه مليح، قال القحذمي: لا و لكته تعصب [للقرشية، و] لانقطاعه إليهم ولروايته فضائلهم. وعده المعارف في التابعين»^۱

طبری گفته است: «قتادة بن دعامة نابینا و حافظ بود. کنیه او ابوالخطاب بود. در عقد الفريد آمده است: قتاده گفت: چیزهایی را حفظ کردم که احدی حفظ نکرد و فراموش کردم آنچه احدی فراموش نکرد. قرآن را طی هفت ماه حفظ کردم. روی محاسنم را گرفتم، می‌خواستم از پایین آن بزنم، از بالا زدم.» در بیان آمده است: «سليمان بن عبد الملك، قتاده و زهری را برای مناظره جمع کرد. قتاده غالب شد. سپس به سليمان گفته شد: قتاده غالب شد. پس گفت: او فقيه مليحی است. قحذمی گفت: نه لکن او تعصب قرشی دارد، به جهت اینکه به آن‌ها گرایش داشت و فضایل آن‌ها را

قتل زین العابدین علیه السلام در دوران خلافت یزید

روایت می‌کرد.»

قتاده نسبت به ائمه علیهم‌السلام موضع‌گیری منفی داشت:^۱

ابوحزمه ثمالی گفت: «در مسجد پیامبر ﷺ نشسته بودم که مردی نزدیک

۱. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضِيلِ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ فَسَلَّمَ فَقَالَ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقُلْتُ فَمَا حَاجَتُكَ فَقَالَ لِي أَتَعْرِفُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ نَعَمْ فَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ قَالَ هَيَّأْتُ لَهُ أَرْبَعِينَ مَسْأَلَةً أَسْأَلُهُ عَنْهَا فَمَا كَانَ مِنْ حَقِّي أَخَذْتُهَا وَمَا كَانَ مِنْ بَاطِلٍ تَرَكْتُهَا قَالَ أَبُو حَمْزَةَ فَقُلْتُ لَهُ هَلْ تَعْرِفُ مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَمَا حَاجَتُكَ إِلَيْهِ إِذَا كُنْتُ تَعْرِفُ مَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ فَقَالَ لِي يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنْتُمْ قَوْمٌ مَا تُطَافُونَ إِذَا رَأَيْتَ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْبِرْنِي فَمَا انْقَطَعَ كَلَامُهُ حَتَّى أَقْبَلَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَوْلَهُ أَهْلُ خُرَاسَانَ وَغَيْرُهُمْ يَسْأَلُونَهُ عَنْ مَنَاسِكِ الْحَجِّ فَمَضَى حَتَّى جَلَسَ مَجْلِسُهُ وَجَلَسَ الرَّجُلُ قَرِيبًا مِنْهُ قَالَ أَبُو حَمْزَةَ فَجَلَسْتُ حَيْثُ أَسْمَعُ الْكَلَامَ وَحَوْلَهُ عَالَمٌ مِنَ النَّاسِ فَلَمَّا قَضَى حَوَائِجَهُمْ وَانْصَرَفُوا التَفْتُ إِلَى الرَّجُلِ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا قَتَادَةُ بْنُ دِعَامَةَ الْبَصْرِيُّ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْتَ فقيه أَهْلِ الْبَصْرَةِ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَيَحْيَا يَا قَتَادَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ خَلْقًا فَجَعَلَهُمْ حُجَجًا عَلَى خَلْقِهِ فَهُمْ أَوْلَادُ فِي أَرْضِهِ قَوْمٌ بِأَمْرِ نُجَبَاءٍ فِي عِلْمِهِ اضْطَفَأَهُمْ قَبْلَ خَلْقِهِ أَظَلَّةٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِهِ - قَالَ فَسَكَتَ قَتَادَةُ طَوِيلًا ثُمَّ قَالَ أَضْلَحَكَ اللَّهُ وَاللَّهِ لَقَدْ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيِ الْفَقَّهَاءِ وَفَدَّامَ ابْنِ عَبَّاسٍ فَمَا اضْطَرَبَ قَلْبِي فَدَّامَ أَحَدٌ مِنْهُمْ مَا اضْطَرَبَ قُدَامَكَ وَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَدْرِي أَيْنَ أَنْتَ أَنْتَ بَيْنَ يَدَيِ بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَبُذَكَرِهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ - رِجَالٌ لَا تُلْهِمُهُمْ تِجَارَةً وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ - فَأَنْتَ تَمْ وَنَحْنُ أَوْلَيْكَ فَقَالَ لَهُ قَتَادَةُ صَدَقْتَ وَاللَّهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ وَاللَّهُ مَا هِيَ بُيُوتٌ حِجَابَةٌ وَلَا طِينٌ قَالَ قَتَادَةُ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْجُبْنِ فَتَبَسَّمَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ رَجَعْتَ مَسْأَلَتِكَ إِلَى هَذَا قَالَ صَلَّيْتُ عَلَيْكَ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهِ فَقَالَ إِنَّهُ رُبَّمَا جُعِلْتُ فِيهِ الْإِنْفَحَةُ الْمَيْتَةُ قَالَ لَيْسَ بِهَا بَأْسٌ إِنَّ الْإِنْفَحَةَ لَيْسَ لَهَا عُرُوقٌ وَلَا فِيهَا دَمٌ وَلَا لَهَا عَظْمٌ إِنَّمَا تَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ ثُمَّ قَالَ وَإِنَّمَا الْإِنْفَحَةُ بِمَنْزِلَةِ دَجَاجَةٍ مَيْتَةٍ أُخْرِجَتْ مِنْهَا بَيْضَةٌ فَهَلْ تَأْكُلُ تِلْكَ الْبَيْضَةَ قَالَ قَتَادَةُ لَا وَلَا أَمْرٌ بِأَكْلِهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِمَ قَالَ لَأَنْهَا مِنَ الْمَيْتَةِ قَالَ لَهَا خُصَّتْ تِلْكَ الْبَيْضَةُ فَخَرَجَتْ مِنْهَا دَجَاجَةٌ أَتَاكُلُهَا قَالَ نَعَمْ قَالَ فَمَا حَرَّمَ عَلَيْكَ الْبَيْضَةَ وَأَحَلَّ لَكَ الدَّجَاجَةَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَذَلِكَ الْإِنْفَحَةُ مِثْلُ الْبَيْضَةِ فَاشْتَرَّ الْجُبْنُ مِنَ أَشْوَاقِ الْمُسْلِمِينَ مِنْ أَيْدِي الْمُضَلِّينَ وَلَا تَسْأَلْ عَنْهُ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَكَ مِنْ يُخْبِرُكَ عَنْهُ. «كليني، محمد بن يعقوب، کافی، ج ۶، ص ۲۵۶.

آمد، سلام کرد و به من گفت: شما که هستی؟ گفتم: يك نفر از اهل کوفه. پرسیدم چه کار داری؟ گفت: تو ابوجعفر، محمد بن علی علیه السلام را می‌شناسی؟ گفتم: آری با او چه کار داری؟ گفت: چهل مسأله آماده کرده‌ام که از او بپرسم، تا هرچه درست بود را بگیرم و هرچه صحیح نبود را رها کنم. به او گفتم: تو بین حق و باطل فرق می‌گذاری؟ گفت: بله. گفتم: در این صورت که تو بین حق و باطل فرق می‌گذاری چه احتیاجی به او داری. ناراحت شد و گفت: شما مردم کوفه گروهی هستید که کسی نمی‌تواند بر شما غالب شود و با شما بحث کند. اگر ابوجعفر علیه السلام را دیدی به من خبر بده.

در همین بین امام علیه السلام آمد و چند نفر از اهل خراسان و عده‌ای دیگری اطرافش را گرفته بودند و از مناسک حج می‌پرسیدند. امام علیه السلام رفت تا در جای خود نشست. آن مرد نیز رفت نزدیک آن‌ها نشست. ابوحزمه گفت: نزدیک نشستیم به طوری که سخن آن‌ها را بشنوم. اطرافم نیز گروهی از مردم بودند. وقتی مردم سؤالات خود را مطرح کردند و رفتند، امام علیه السلام روبه آن مرد کرد و فرمود: تو که هستی؟ گفت: من قتاده بن دعامه بصری هستم. امام علیه السلام فرمود: توفقیه اهل بصره هستی؟ گفت: بله. فرمود: وای بر تو! خداوند گروهی از بندگان خاص را آفرید، پس آنان را حجت بر خلق قرار داد. آن‌ها کوه‌های استوار زمین و آماده فرمان خداوند؛ برگزیدگان او از خلقت که خداوند، آن‌ها را قبل از آفرینش انسان‌ها برگزیده است، آن موقعی که چون سایه و هاله‌ای اطراف عرش بودند.

قتاده مدتی سکوت کرد و چیزی نگفت. بعد گفت: خدا امر شما را اصلاح کند، به خدا قسم من در مقابل دانشمندان بزرگ نشسته‌ام و ابن عباس را درك کرده‌ام، هیچ‌گاه دلم آنچنان که در مقابل شما به لرزه

درآمد، نلرزیده است.

امام فرمود: میدانای تودر کجا هستی؟ در مقابل آن خانواده ای هستی که خداوند اجازه ذکر و اعلاى نام خود را به آنها داده است. صبح و شام به یاد اویند و هرگز ثروت دنیا و خرید و فروش، آن ها را از یاد خدا و نماز و زکات، غافل نمی کند. تودر چنین جایی هستی. ما آن خانواده ایم. قتاده گفت: واقعا راست می گویی. فدایت شوم! آن خانه ها که خداوند در این آیه می فرماید، خانه های سنگ و گلی نیست. قتاده گفت: سؤالی دارم. امام علیه السلام فرمود: بگو. گفت: حکم پنیرهایی که در بازار می فروشند، چیست؟ امام علیه السلام لبخندی زد و فرمود: تمام سؤال های تو منحصر به همین پنیر شد؟ عرض کرد: همه را فراموش کردم. فرمود: خوردن پنیر اشکالی ندارد. عرض کرد: بسیاری از اوقات در پنیر، مایه پنیر می زنند که از شکم بزغاله مرده بیرون می آورند؟ فرمود: اشکالی ندارد آن شیردان که از شکم بزغاله خارج می کنند، رگ و خون و استخوان ندارد. مثل این است که از شکم مرغ مرده ای، تخم مرغ بیرون آورند. چنین تخم مرغی را می خوری؟ گفت نه. فرمود: به چه علت؟ گفت: چون از مرغ مرده است. فرمود: اگر همین تخم مرغی که از شکم مرغ مرده بیرون آمده، تبدیل به جوجه شود و بعد مرغ گردد، آن مرغ را می خوری؟ عرض کرد: بله. فرمود: چه کسی به تو گفته تخم مرغ حرام است، ولی اگر مرغ شود حلال می گردد؟ فرمود: همین طور مایه پنیر شبیه تخم مرغ است. پنیر را از بازار مسلمانان و از دست نمازگزاران بخرو دیگر جست وجو نکن؛ مگر اینکه کسی اطلاع دهد که این پنیر به خصوص دارای اشکال است.»

پس قتاده از نظر ما دارای مشکل بوده و اعتباری ندارد. اما روایت ابدال از جهت محتوا مورد اشکال نبوده و مضامین آن در روایات ما نیز آمده است.

طبق این روایت، ابدال و عصائب جزو یاران حضرت مهدی عج در دوران ظهور هستند. اما این روایت ثابت نمی‌کند که آنان در دوران غیبت کبری نیز از یاران امام زمان عج و در ارتباط با ایشان هستند.

جلسه سیزدهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (ابدال)

ادامه روایات عامه درباره ابدال

روایت یازدهم

«قالوا في الخبر: ثم تسير خيل السفیانیّ تريد مكّة، تنتهي إلى موضع يقال له: بیداء، فينادي مناد من السماء: يا بیداء، بیدی بهم فيخسف بهم، فلا ينجونهم إلاّ رجلان من كلب، يقلب وجوههما في أقفيتهما، یمشیان القهقريّ على أعقابهما، حتّى یأتیا السفیانیّ فیخبرانه، ویأتی البشیر المهدیّ و هو بمكّة، فیخرج معه اثنا عشر ألفا، فهم الأبدال والأعلام، حتّى یأتی المباء (المیاء خ ل) ویأسر السفیانیّ، ویغیر علی كلب لأنّهم أتباعه، و یسبی نساءهم، قالوا: فالخائب یومئذ من خاب عن غنائم كلب.»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «لشکر سفیانیّ به قصد مکه حرکت می کنند و به مکانی می رسند که به آن بیداء گفته می شود. پس منادی از آسمان ندا می دهد: ای بیداء، آن ها را نابود کن. سپس آن ها را فرو می برد. از آن ها کسی نجات پیدا نمی کند، مگر دو نفر از قبیله کلب. صورت آن دو برمی گردد و به

عقب راه می‌روند تا اینکه نزد سفیانی آمده و او را با خبر می‌کنند. بشیر نزد حضرت مهدی علیه السلام می‌آید در حالی که او در مکه است. پس همراه او دوازده هزار نفر خروج می‌کنند^۱ که ابدال و افراد شاخص هستند. [حمله می‌کند] تا اینکه به منطقه مباء (مباه) می‌رسد و سفیانی را اسیر می‌گیرد. به قبیله کلب [- که در شام هستند -] حمله می‌کند؛ چون آن‌ها پیروان سفیانی هستند. زنان آن‌ها را اسیر می‌گیرد. گویند: خائب کسی است که از غنائم کلب محروم بماند.»

طبق این روایت، ابدال همان دوازده هزار نفری هستند که همراه امام زمان علیه السلام خروج می‌کنند. این روایت بیانگر آن است که ابدال در هنگام ظهور در کنار حضرت هستند. البته این روایت نسبت به اینکه ابدال در دوران غیبت چه نقش و ارتباطی با امام علیه السلام دارند، بیانی ندارد. شاید موافق روایت ابن رزین خافقی باشد که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند: «یخرج المهدي في اثني عشر ألفاً أن قلو...» یعنی کمترین عددی که امام زمان علیه السلام با این عدد خروج می‌کند، دوازده هزار نفر است.^۲

اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری

منابع روایت:

۱. البدء والتاریخ، بلخی، احمد بن سهل (ابن مطهر مقدسی)، ج ۲، ص ۱۷۸-۱۷۹؛ وقال: «وروي أنّ النبي صلی الله علیه و آله قال: ...»
۲. خريدة العجائب و فريدة الغرائب، سراج الدين بن الوردی، ص ۱۹۸؛

۱. این دوازده هزار نفر از نقاط مختلف جهان هستند؛ چون اهل مکه از همان ابتدا با پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام مشکل داشتند و دارند.

۲. ابن طاووس، ابوالقاسم، علی بن موسی، الملاحم والفتن (التشريف بالمنن فی التعریف بالفتن)، ص ۶۵.

مرسلا عن النبي ﷺ.

۳. معجم الأحاديث الإمام المهدي عليه السلام، جمعی از نویسندگان، ج ۲، ص ۳۸۷.

بررسی سند روایت

احمد بن سهل بلخی (۳۲۲ ق)

درباره احمد بن سهل بلخی گفته اند: ^۱ «عالم، سلک فی مصنفاته طریق الفلاسفة، كان معلما لصبيان، ثم رفعه العلم الى رتبة عليّة، له تأليفات: صور الاقاليم، بيان وجوه الحكمة من الاوامر والنواهي الشرعية (كتاب العلم والتعليم)». ولی ایشان بر فرض وثاقت و اعتبار، روایت را به صورت مرسل نقل می کند. پس از تتبع نیز نامی از او در کتاب های رجالی نیافتیم.

مفاد روایت نیز این است که ابدال در ابتدای ظهور در کنار حضرت مهدی عليه السلام در مکه هستند و ایشان همراه آنان از مکه خارج می شود. این مطلب در روایات ما نیز آمده است که امام عليه السلام به تنهایی از مکه خارج نمی شوند تا اینکه حلقه تکمیل شود. حلقه را نیز از ده هزار تا چهارده هزار نفر گفته اند.

روایت دوازدهم

«إذا سمع العائد الذي بمكة الخسف خرج مع اثني عشر ألفاً، فيهم الأبدال حتى ينزلوا إيلياء، فيقول الذي بعث الجيش حين يبلغه الخبر من إيلياء: لعمر الله لقد جعل الله في هذا الرجل عبرة. بعثت إليه ما بعثت،

۱. کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفين تراجم مصنفی الكتب العربية، ج ۱، ص ۲۴۰.

فساخوا فی الأرض. إنّ فی هذا العبرة و نصرة. فیؤدی إلیه السفیانی الطاعة. فیخرج حتّی یلقی کلبا، و هم أخواله، فیعبرونه بما صنع، و یقولون: کساك الله قمیصا فخلعته! فیقول: ما ترون؟ أستقیله البیعة؟ فیقولون: نعم. فیأتیه إلی ایلّیاء فیقول: أقلنی فیقول له: أتحبّ أن أقیلک؟ فیقول: نعم. فیقتهله. ثمّ یقول: هذا رجل قد خلع طاعتی. فیأمر به عند ذلك، فیدبح علی بلاطة باب ایلّیاء. ثمّ یسیر إلی کلب فینهبهم. فالخائب من خاب یوم نهب کلب.»

«وقتی آن پناهنده به مکه (حضرت مهدی علیه السلام) خبر فرورفتن در زمین بیداء را می شنود، با دوازده هزار نفر که در میان آنها ابدال نیز حضور دارند، قیام کرده، از مکه خارج می شود، تا آنکه در ایلّیاء (بیت المقدس) فرود آید. سفیانّی که این خبر را می شنود، می گوید: «به خدا سوگند، خداوند در این مرد عبرتی قرار داده است. من سپاهی مقتدر و مجهز را به سوی او فرستادم؛ اما در زمین فرورفتند. این امر مایه عبرت است.» از این رو سفیانّی تسلیم وی شده، پیروش می گردد. او (سفیانّی) از آنجا بیرون می رود تا آنکه به دایّی هایش از طایفه کلب برمی خورد. آن ها او را سرزنش می کنند و می گویند: «خدا پیراهن [سروری و فرماندهی] را بر تنت کرده بود، اما تو خود آن را بیرون آوردی! او می گوید: نظر شما چیست؟ آیا بیعتش را پس دهم؟ می گویند: آری. سپس سفیانّی به ایلّیا به نزد امام علیه السلام رفته، می گوید: بیعتم را پس بگیر. حضرت می فرماید: آیا چنین دوست داری؟ می گوید: آری. امام بیعتش را از او برمی دارد و می گوید: این مرد از اطاعت من خارج شده است. آنگاه دستور می دهد در دروازه ایلّیا سرش را جدا کنند. سپس [امام علیه السلام] به سوی طایفه کلب رفته و غنایمی به دست می آورد. محروم کسی است که از آن غنایم، بی بهره بماند.»

از این روایت چنین استفاده می شود که ابدال در دوران ظهور نقش دارند و

نقش آنان نیز عمدتاً در درگیری با طایفه کلب است. آن‌ها را سرکوب و کارشان را یکسره می‌کنند اما اشاره‌ای به نقش آنان در عصر غیبت ندارند.

منابع روایت:

۱. الفتن، نعیم بن حمّاد، ج ۱، ص ۳۴۷، ح ۱۰۰۲؛ «حدثنا الوليد ورشدین عن ابن لهيعة، قال: حدثني أبو زرعة، عن محمد بن علي، قال: ... ولم يسنده إلى النبي ﷺ».
۲. عقد الدرر، المقدسي السلمي، يوسف بن يحيى بن علي بن عبد العزيز، ص ۱۲۱؛ آورده مرسلأ عن نعیم بن حمّاد.
۳. القول المختصر فی علامات المهدي المنتظر، هيثمي، ابن حجر، ص ۹۷، ح ۲۶؛ مختصر و با کمی تفاوت.
۴. عرف السيوطي، الحاوي، سيوطي، جلال الدين، ج ۲، ص ۷۲؛ برگرفته از الفتن اثر ابن حمّاد، با کمی تفاوت.
۵. كنز العمال في سنن الاقوال والافعال، متقى هندی، علاء الدين، ص ۱۲۳، ب ۴، ف ۲، ح ۳۲؛ از الفتن.
۶. ملحقات إحقاق الحق، مرعشی نجفی، شهاب الدين، ج ۲۹، ص ۵۳۷؛ از عقد الدرر.
۷. معجم الأحاديث الإمام المهدي ﷺ، جمعی از نویسندگان، ج ۲، ص ۳۹۰.

بررسی سند روایت

سند این روایت مشکل دارد و به پیامبر اکرم ﷺ منتهی نمی‌شود.

نتیجه:

از روایاتی که عامه درباره ابدال نقل کرده‌اند، استفاده می‌شود که ابدال مثبت هستند و در دوران ظهور امام زمان علیه السلام نیز نقش دارند. طبق دو روایت اخیر مسئولیت سنگین مبارزه با اساس ظلم و فساد که سفیانی باشد بر عهده آنان است ولی در روایات ما به این مطلب برخورد نکردم. والله العالم

ادامه روایات شیعه درباره ابدال^۱

روایت سیزدهم

«الطَّلَاقَانِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَدَوِيِّ عَنْ يُوسُفَ بْنِ يَحْيَى الْأَصْبَهَانِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ صَالِحٍ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ حَفْصٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ حُصَيْبٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: أَوْصَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام فَقَالَ يَا عَلِيُّ... وَإِنْ جَامَعْتَهَا فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ بَعْدَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ فَإِنَّهُ يُرْجَى أَنْ يَكُونَ وَلَدًا بَدَلًا مِنَ الْأَبْدَالِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.»^۲

«...اگر در شب جمعه بعد از نماز عشا با همسرت مقاربت کنی پس امید است که فرزند او بدلی از ابدال شود، اگر خداوند بخواهد.»

روایت چهاردهم

«كتاب العتيق الغروي مُنَاجَاةُ مَوْلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ: ... وَاجْعَلْنَا بِخِدْمَتِكَ لِلْعِبَادِ وَالْأَبْدَالِ فِي أَفْطَارِهَا طُلَابًا وَلِلْخَاصَةِ مِنْ أَصْفِيَانِكَ

۱. پیش از این سه روایت شیعی درباره ابدال در جلسات ۷ و ۸ و ۱۱ مطرح شده است.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۰۰، ص ۲۸۰.

أَصْحَابًا وَلِلْمُرِيدِينَ الْمُتَعَلِّقِينَ بِبَابِكَ أَحْبَابًا.»^۱

«خدایا ما را جزو کسانی قرار بده که دنبال یافتن و شناخت ابدال در اقطار زمین باشند و جزو اصحاب اوصیای تو باشند و...»
مفاد این روایت نیز این است که ابدال چهره مثبتی دارند.

روایت پانزدهم

«عَنْ حَدِيفَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِذَا كَانَ عِنْدَ خُرُوجِ الْقَائِمِ يُتَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَتَيْهَا النَّاسُ قُطِعَ عَنْكُمْ مِدَّةُ الْجَبَّارِينَ وَوَلِيَ الْأَمْرَ خَيْرُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ فَالْحَقُّوا بِمَكَّةَ فَيَخْرُجُ النَّجَبَاءُ مِنْ مِصْرَ وَالْأَبْدَالُ مِنَ الشَّامِ وَ عَصَائِبُ الْعِرَاقِ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ بِالنَّهَارِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ...»^۲

حذیفه گوید: شنیدم پیامبر خدا ﷺ می فرماید: «هنگام خروج قائم علیه السلام منادی از آسمان ندا می دهد: ای مردم حکومت جباران تمام شد و امور به دست بهترین امت محمد است؛ پس به مکه ملحق شوید. سپس نجبا از مصر، ابدال از شام و عصائب از عراق خروج می کنند. آن ها شب ها به عبادت و روزها مانند شیر می جنگند. گویا قلوبشان آهن است. پس بین رکن و مقام با امام بیعت می کنند.»

۱. همان، ج ۹۱، ص ۱۲۱؛ به نقل از/اختصاص شیخ مفید، ص ۲۰۸، فی اثبات الائمة الاثنی عشر.

۲. همان، ص ۵۲، ص ۳۰۴.

جلسه چهاردهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (ابدال)

مقدمه

بحث ما پیرامون اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری بود. روایات عامه درباره ابدال را بررسی کردیم. مفاد آن روایات این بود که ابدال چهره‌های مثبتی هستند و بین رکن و مقام با امام عجل الله تعالی فرجه بیعت می‌کنند. همچنین اینکه جزو یاران حضرت در دوران ظهور هستند. همین مضمون در روایات ما نیز وجود دارد. مبنی بر اینکه ابدال انسان‌های مثبت، متشخص و متمایزی بوده و در دوران ظهور در خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه هستند. اما به عنوان اینکه آن‌ها از اصحاب حضرت در دوران غیبت کبری باشند، چیزی در روایات وجود ندارد.

ادامه روایات خاصه درباره ابدال

روایت شانزدهم

«وَقَفْتُ عَلَى كِتَابِ خُطْبٍ لِمَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عجل الله تعالی فرجه وَعَلَيْهِ خُطَّ السَّيِّدِ رَضِيِّ الدِّينِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ طَاوُسٍ مَا صُوِّرَتْهُ هَذَا الْكِتَابُ ذَكَرَ كَاتِبُهُ رَجُلَيْنِ بَعْدَ الصَّادِقِ عجل الله تعالی فرجه فَيُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ كِتَابَتِهِ بَعْدَ الْمِائَتَيْنِ مِنْ

الْهَجْرَةَ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْتَقَلَ بَعْدَ سَنَةِ مِائَةٍ وَأَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ وَقَدْ رَوَى بَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ أَبِي رُوحٍ فَرَجِ بْنِ فَرْوَةَ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَبَعْضُ مَا فِيهِ عَنْ غَيْرِهِمَا ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ الْمُشَارِ إِلَيْهِ خُطْبَةً لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تُسَمَّى الْمَخْرُونَ: يَا عَجَبًا كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَرَجَبٍ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ شُرَطَةِ الْخَمِيسِ مَا هَذَا الْعَجَبُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ وَسَبَقَ الْقَضَاءُ فِيكُمْ وَمَا تَفْقَهُونَ الْحَدِيثَ إِلَّا صَوْتَاتٍ بَيْنَهُنَّ مَوَاتٌ خَصْدٌ نَبَاتٍ وَنَشْرٌ أَمْوَاتٍ وَأَعْجَبًا كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَرَجَبٍ إِذَا يَضْرِبُ أَحَدُهُمْ بِرِجْلِهِ بَاكِيَةً يَقُولُ لَا خَيْرَ فِي مَجْلِسٍ بَعْدَ يَوْمِنَا هَذَا اللَّهُمَّ فَإِنَّا التَّائِبُونَ الْخَاشِعُونَ الرَّكَعُونَ السَّاجِدُونَ فَهُمْ الْأَبْدَالُ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ وَالْمُطَهَّرُونَ نَظَرُواهُمْ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص ...»^۱

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «ای عجب و همه عجب در فاصله زمانی بین جمادی و رجب!» سپس شخصی از شرطه الخمیس گفت: «ای امیرالمؤمنین این عجب چیست؟» فرمودند: «چرا تعجب نکنم و حال آنکه قضا در بین شما و فقه حدیث ندارید. بین جمادی و رجب فریادهایی است و در بین آن فریادها مرگ است. مرده‌ها زنده می‌شوند. عجب و همه عجب بین جمادی و رجب است... هنگامی که یکی از آن‌ها با پایش می‌زند و در حالی که گریان است می‌گوید: خیری در مجلس ما بعد از این روز نیست. خدایا ما توبه‌کنندگان، خاشعین، راکعین و سجده‌کنندگان هستیم. پس آن‌ها ابدال هستند؛ همان کسانی که خداوند عزوجل آن‌ها را وصف کرده است: به درستی که خداوند توابین را دوست دارد و متطهرین را

دوست دارد...»

اگر این بیانات امیرالمؤمنین علیه السلام مربوط به قبل از ظهور امام باشد، معنای آن این است که ابدال جزو زمینه سازان حکومت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه هستند. ولی عبارت «یهجم علیهم خیل الحسین علیه السلام» نیز در روایت در مورد آنان آمده که در این صورت معنای آن این است که آن‌ها رجعت می‌کنند؛ یعنی بعد از ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه هستند. لذا این روایت خیلی روشن نیست. اصل اینکه ابدال وجود دارند و مثبت نیز هستند، بحثی در آن نیست؛ اما اینکه آن‌ها جزو زمینه سازان قبل از ظهور بوده و با منحرفان درگیر می‌شوند، مطلب روشنی درباره آن از این روایت استفاده نمی‌شود.

بررسی سند روایت

نظر آقابزرگ تهرانی (۱۳۸۹ق)

مرحوم آقابزرگ تهرانی می‌فرماید: «لأُمیر المؤمنین علیه السلام لم یذکر فی النهج و انما أوردها الشیخ حسن بن سلیمان الحلّی فی کتابه منتخب البصائر قال وقفت علی نسخه منها علیها خط السید رضی الدین علی بن طاوس کتب هوأنه یمکن أن یمکن تاریخ کتابه هذه النسخة بعد المائتین من الهجرة لأن بعض ما فی هذه النسخة ما رواه أبوروح فرج بن فروة عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد وبعض ما فیها عن غیرهما وقد ذکر هذا الكتاب بعنوان خطب أمير المؤمنين المروية عن الصادق علیه السلام وهذه الخطبة طويلة فیها قوله [العجب کل العجب بین جمادی ورجب] و فیها الإخبار بأمر المهدی عجل الله تعالی فرجه و کثیر مما یتعلق به، ولذا أوردها العلامة المجلسي فی المجلد الثالث عشر

من البحار المتعلقة بأحوال الحجة^۱ في ص ۲۲۲ من طبع تبریز.^۲

«خطبه محزون از خطبه های امیرالمؤمنین است که در نهج البلاغه ذکر نشده و شیخ حسن بن سلیمان در کتابش، منتخب البصائر، آن را آورده است. او درباره آن خطبه گفته است: بر نسخه ای از آن دست یافتم که خط ابن طاووس روی آن بود و ممکن است که تاریخ کتابت این نسخه بعد از سال دویست هجری باشد.... خطبه مزبور از امام صادق (ع) روایت شده و خطبه مفصلی است که در آن «العجب کل العجب بین جمادی ورجب» وجود دارد. در این خطبه اشاره به حضرت مهدی (عج) شده و بسیاری از مطالبی که درباره آن حضرت بوده در آن آمده است. به همین جهت علامه مجلسی این خطبه را در مجلد سیزدهم بحار الانوار که متعلق به احوال حجت است، آورده است.

کسی در مورد سند این خطبه بحث نکرده است. این خطبه در نهج البلاغه ذکر نشده، اما عدم ذکر آن دلیل بر ضعف آن نیست؛ بلکه خطبه های زیادی از امیرالمؤمنین (ع) هست که در نهج البلاغه نقل نشده است. تلاش مرحوم رضی این بوده است که خطبه هایی را که بیشتر جنبه بلاغی داشته، بیاورد.

اولین کسی که برای این خطبه دست یافته، مرحوم حلی است. ایشان نیز می فرماید: «من دست خط ابن طاووس را بر آن دیدم؛ یعنی این روایت مربوط به قرن هفتم است و قبل از آن چیزی نیست که معلوم کند این روایت از چه طریقی و با چه سندی نقل شده است. اصحاب حدیث و درایه گفته اند:

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۵۹.

۲. آقابزرگ تهرانی، محمدمحسن، الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۷، ص ۲۰۵.

«تحمل روایت چند نوع است که یکی از انواع آن، وجاده است. وجاده اضعف مراتب تحمل حدیث است. لذا از جهت فنی این روایت از جنبه طریق مشکل دارد؛ اما می‌توان آن را از طریق قوت متن و بودن شواهد بر آن در روایات دیگر، پذیرفت.

مفاد این روایت نیز مدح ابدال است.

روایت هفدهم

«الإختصاص حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقُرْمِيسِينِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْزُوقٍ عَنْ عَامِرِ السَّرَّاجِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ قَبِيصِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ حَذِيفَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: إِذَا كَانَ عِنْدَ خُرُوجِ الْقَائِمِ يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَيُّهَا النَّاسُ قُطِعَ عَنْكُمْ مَدَّةُ الْجَبَّارِينَ وَوَلِيَ الْأَمْرَ خَيْرُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ فَالْحَقُوا بِمَكَّةَ فَيَخْرُجُ التَّجَبَّاءُ مِنْ مِصْرَ وَالْأَبْدَالُ مِنَ الشَّامِ وَعَصَائِبُ الْعِرَاقِ زُهَبَانٌ بِاللَّيْلِ لِيُوثَّ بِالنَّهَارِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ فَيُبَايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ...»

حذیفه گوید: «شنیدم پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید: هنگام خروج قائم عجل الله فرجه منادی از آسمان ندا می‌دهد: ای مردم، حکومت جباران تمام شد و امور به دست بهترین امت محمد است؛ پس به مکه ملحق شوید. سپس نجبا از مصر، ابدال از شام و عصائب از عراق خروج می‌کنند. آنها شب‌ها به عبادت مشغول و روزها مانند شیر می‌جنگند. گویا قلوب آنها آهن است. پس بین رکن و مقام با امام بیعت می‌کنند.

مرحوم شیخ مفید این روایت را در اختصاص نقل می‌کند؛ اما سند آن

در حدیث صحیح است

عامی است.

مفاد این روایت نیز آن است که ابدال هنگام ظهور نمود پیدا کرده و با امام زمان علیه السلام بیعت می‌کنند؛ اما بیانگر نقش و ارتباط آنان با امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری نیست.

بررسی سند روایت

«الْاِخْتِصَاصُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَعْقِلٍ الْقَزْمِيسِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْزُوقٍ عَنْ عَامِرِ السَّرَّاجِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شَهَابٍ عَنْ حُذَيْفَةَ ...»

حذیفة

در شخصیت و عظمت حذیفة جای هیچ تأملی نیست. او مورد توجه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از اصحاب سرّامیرمؤمنان علیه السلام بوده است.

طارق بن شهاب

طارق بن شهاب مورد قبول عامه و خاصه است. رجال عامه بعد از ذکر نام او حرف «ع» را نوشته‌اند که نشان می‌دهد تمام صحاح از او روایت نقل کرده‌اند و مورد تأیید است. گفته‌اند او جاهلیت را درک کرده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دیده و در جنگ‌های خلیفه اول و دوم شرکت کرده است. وی در آن زمان ۳۲ سال سن داشته و در سال ۸۲ هجری فوت شده است. یحیی بن معین درباره او گفته است: «ثقة». پس طارق بن شهاب نزد اهل سنت شخصیتی معتبر محسوب می‌شود.

نظر ماقامی درباره طارق بن شهاب

مرحوم ماقامی سعی می‌کند اثبات کند که طارق بن شهاب شیعه و از موالیان امیرمؤمنان (علیه السلام) بوده است. مجلسی روایتی را از او نقل می‌کند که اگر به حقیقت راوی آن، ایشان باشد، نه تنها تشیع او، بلکه از خواص اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام) بودنش اثبات می‌شود.^۱

۱. «الْبُرْسِيُّ فِي مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شَهَابٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: يَا طَارِقُ الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَحُجَّةُ اللَّهِ وَوَجْهُ اللَّهِ وَنُورُ اللَّهِ وَحِجَابُ اللَّهِ وَآيَةُ اللَّهِ يَخْتَارُهُ اللَّهُ وَيَجْعَلُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَ يُوجِبُ لَهُ بِذَلِكَ الطَّاعَةَ وَالْوَلَايَةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَهُوَ وَلِيُّهُ فِي سَمَاوَاتِهِ وَأَرْضِهِ أَخَذَ لَهُ بِذَلِكَ الْعَهْدَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ كَفَرَ بِاللَّهِ مَنْ فَوْقَ عَرْشِهِ فَهُوَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَاءَ وَ يُكْتُبُ عَلَى عَصِيدِهِ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا فَهُوَ الصِّدْقُ وَالْعَدْلُ وَ يُنْصَبُ لَهُ عُمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالُ الْعِبَادِ وَ يُلْبَسُ الْهَيْبَةُ وَ عِلْمُ الصُّمُورِ وَ يُظَلِّعُ عَلَى الْغَيْبِ وَ يَرَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ عَالَمِ الْمُلْكِ وَالْمَلَكُوتِ وَ يُعْطَى مُنْطِقُ الطَّيْرِ عِنْدَ وَلَاتِهِ فَهَذَا الَّذِي يَخْتَارُهُ اللَّهُ لَوْحِيهِ وَ يَرْتَضِيهِ لَغَيْبِهِ وَ يُؤَيِّدُهُ بِكَلِمَتِهِ وَ يُلْقِنُهُ حُكْمَتَهُ وَ يَجْعَلُ قَلْبَهُ مَكَانَ مَشِيَّتِهِ وَ يُنَادِي لَهُ بِالسُّلْطَنَةِ وَ يُدْعِي لَهُ بِالْإِمْرَةِ وَ يَحْكُمُ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيزَاتُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مُنْزِلَةُ الْأَصْفِيَاءِ وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِ اللَّهِ فَهِيَ عِظَمَةٌ وَ وَلَايَةٌ وَ سُلْطَنَةٌ وَ هِدَايَةٌ وَ إِنَّهُ تَمَامُ الدِّينِ وَ رُجُحُ الْمَوَازِينِ الْإِمَامُ ذَلِيلٌ لِلْقَاصِدِينَ وَ مَنَازِلُ لِلْمُهْتَدِينَ وَ سَبِيلُ السَّالِكِينَ وَ شَمْسٌ مُشْرِقَةٌ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِينَ وَ لَايَتُهُ سَبَبٌ لِلنَّجَاةِ وَ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةٌ فِي الْحَيَاةِ وَ عُدَّةٌ بَعْدَ الْمَمَاتِ وَ عِزٌّ الْمُؤْمِنِينَ وَ شَفَاعَةٌ الْمُذْنِبِينَ وَ نَجَاةُ الْمُحِبِّينَ وَ فَوْزُ التَّائِبِينَ لِأَنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ وَ كَمَالُ الْإِيمَانِ وَ مَعْرِفَةُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ تَبْيِينُ الْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ فَهِيَ مَرْتَبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ قَدَّمَهُ وَ وَلَّاهُ وَ حَكَّمَهُ فَالْوَلَايَةُ هِيَ حِفْظُ الثُّغُورِ وَ تَذْيِيرُ الْأُمُورِ وَ تَعْدِيدُ الْأَيَّامِ وَ الشُّهُورِ الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظِّمَاءِ وَ الدَّلَالُ عَلَى الْهُدَى الْإِمَامُ الْمُظْهَرُ مِنَ الدُّنُوبِ الْمُظْلَعُ عَلَى الْغُيُوبِ الْإِمَامُ هُوَ الشَّمْسُ الظَّالِمَةُ عَلَى الْعِبَادِ بِالْأَنْوَارِ فَلَا تَنَالُهُ الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لِلْمُؤْمِنُونَ عَلَيْهِ وَ عَثَرَتُهُ فَالْعِزَّةُ لِلنَّبِيِّ وَ لِلْعِزَّةِ وَ النَّبِيِّ وَ الْعِزَّةُ لَا يَفْتَرِقَانِ فِي الْعِزَّةِ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَةِ الْإِيمَانِ وَ نُظْبُ الْوُجُودِ وَ سَمَاءُ الْجُودِ وَ شَرْفُ الْمَوْجُودِ وَ ضَوْءُ شَمْسِ الشَّرَفِ وَ نُورُ قَمَرِهِ وَ أَصْلُ الْعِزِّ وَ الْمَجْدِ وَ مَبْدُوءُهُ وَ مَعْنَاهُ وَ مَبْنَاهُ فَالْإِمَامُ هُوَ السِّرَاجُ الْوَهَّاجُ وَ السَّبِيلُ وَ الْمُنْهَاجُ وَ الْمَاءُ النَّجَّاجُ وَ الْبَحْرُ الْعَجَّاجُ وَ الْبَذَرُ الْمُشْرِقُ وَ الْغَدِيرُ» همان، ج ۲۵، ص ۱۶۹.

در این کتاب آمده است که

«برسی در مشارق الانوار از طارق بن شهاب نقل می‌کند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: ای طارق، امام کلمه خدا، حجت خدا، وجه خدا، نور خدا، حجاب خدا و آیت خداست. خداوند او را برمی‌گزیند و آنچه بخواهد در او قرار می‌دهد؛ به همین سبب، طاعت او را واجب می‌شمارد و او را بر تمام آفریدگانش ولایت می‌بخشد. پس اولوی خدا در آسمان‌ها و زمین است. خداوند از تمام بندگان برای ولایت، عهد و پیمان گرفته است. پس هر که بر او پیشی گیرد، به خداوندی که بر عرش مستولی است، کفر ورزیده است. امام آنچه را خدا بخواهد می‌خواهد و بر بازوی او نوشته است: «و تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا»؛ پس او صدق و عدل است. عمودی از نور از زمین تا آسمان برای او نصب می‌شود که اعمال بندگان را در آن می‌بیند. لباس هیبت بر اندامش پوشیده شود. ضمائر بندگان را می‌داند. از غیب آگاهی دارد. تصرف مطلق به او داده می‌شود. آنچه را که میان مشرق و مغرب واقع است، می‌بیند. چیزی از عالم ملک و ملکوت از او پوشیده نیست. هنگام ولایت، آشنایی با زبان پرندگان به او عطا می‌شود.

این موجود برین آسمانی است که خداوند برای حفاظت و اجرا و تبیین وحی خود برمی‌گزیند، برای غیب خود می‌پسندد، به کلمه خود تأییدش می‌کند، حکمت خود را به او تلقین می‌فرماید، قلب او را مکان مشیت خود قرار می‌دهد، آوای سلطنت او را سر می‌دهد، برای حکومت او اذعان و اعتراف می‌گیرد و به اطاعت و فرمانبرداری از او حکم می‌فرماید. چون امامت، میراث پیامبران، منزلت برگزیدگان و جانشینی خدا و رسولان الهی است. امامت، عصمت و ولایت است، سلطنت و هدایت است. امامت کمال و تمام دین و سبب برتری موازین و قسط و عدل است. امام راهنمای قاصدان و ره‌پویان و منار هدایت یافتگان است؛ راه سالکان و خورشید تابان

دردل‌های عارفان است. ولایتش سبب نجات، اطاعتش واجب و توشه‌ای پس از مرگ است. عزت مؤمنان، شفاعت گنهکاران، نجات دوستان و رستگاری پیروان است؛ زیرا ولایت رأس اسلام، کمال ایمان، شناخت حدود و احکام و بیان‌کننده و روشن‌گر حلال از حرام است.

بنابراین، [امامت] مرتبه‌ای است که کسی بدان نرسد؛ مگر آن کسی که خداوند او را برگزیده و مقدم داشته و ولایت و حکومتش بخشیده است. پس ولایت حفظ مرزها، تدبیرکارها و تقدیر و تنظیم ایام و ماه‌هاست. امام آب گوارا به هنگام تشنگی و چراغ هدایت است. امام از گناهان پاک و آگاه از نهان‌هاست. خورشید پرتوافکن بر بندگان است و دست‌ها و دیده‌ها هرگز بدان نرسند. «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» عزت برای خدا و رسول او و مؤمنان است. منظور از مؤمنان، علی (علیه السلام) و خاندان او هستند. پس عزت از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خاندان اوست که تا پایان روزگار از هم جدا نمی‌شوند. آنان رأس دایره ایمان، محور وجود، آسمان جود، شرف موجود، شعاع خورشید شرف، نور ماه‌گون، اصل و اساس عزت و مجد و مبدأ و آغاز معنا و مبنای آن هستند. امام چراغ فروزان، راه و روش [به سوی خدا]، آب و بارش حیات‌آفرین، دریای خروشان، بدر نورانی، حوض سرشار و لبریز است.»

راوی چنین روایتی باید شخصیتی باشد که تحمل این مضامین و معارف را داشته باشد.

مرحوم مامقانی درباره طارق بن شهاب می‌فرماید:

«عَدَّ الشَّيْخُ رَهْ فِي رَجَالِهِ بِهَذَا الْعُنْوَانِ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) وَ لَهُ رَوَايَةٌ طَوِيلَةٌ فِي أَوْصَافِ الْأَمَامِ (علیه السلام) عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) أَوْرَدَهَا فِي الثَّلَاثِ الْأَخِيرِ مِنْ صَفْحَةِ ٢٢٢ مِنَ الْمَجْلَدِ السَّابِعِ مِنَ الْبَحَارِ الْمَطْبُوعِ طَبْعَ الْكُمْبِيَانِي وَ قَدْ تَضَمَّنَتْ الرِّوَايَةَ مَا يَكْشِفُ عَنْ كَوْنِ الرَّجُلِ إِمَامِيًّا بِحَتَّى بَلَّ

من خاصّة امیر المؤمنین (علیه السلام) و بطانته و اهل سرّه کحار همدان و امثاله. ترکنا نقل الرّواية لغاية طولها و لا بدّ لك من ملاحظتها حتّى يتّضح لك صدق ما قلناه و تجزم بحسن حال الرجل و قوّة ايمانه و عظم يقينه لتضمّن الرّواية فقرات لا تبين الا لامامی عارف بل لا يواجه به الا عالم تودع الاسرار عنده بحيث يتحمّل عقله جمع الصفات المتضادّة فى واحد كقوله بشر ملكی و جسم روحانی و جسد سماوی الخ فالرجل عندی فى اعلى درجات الحسن.^۱

«مرحوم شیخ او را در رجال خود به این عنوان از اصحاب امیر مؤمنان (علیه السلام) شمرده است. او روایتی طولانی درباره اوصاف امام از امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل کرده که در بحار الانوار آمده است. این روایت به تحقیق حاوی مضامینی است که کشف می‌کند او امامی و بلکه از خواص و اهل سرّ امیر مؤمنان (علیه السلام)، همچون حارث همدانی بوده است. ما نقل روایت را به علت طولانی بودنش ترک کردیم. تو باید روایت را ملاحظه کنی تا صدق آنچه گفتیم برای روشن شود و به حسن این مرد و قوت ایمان و یقین او جزم پیدا کنی. چون روایت متضمن عباراتی است که جز برای امامی عارف، روشن نیست و بلکه جز عالمی که اسرار نزد او به ودیعه گذاشته می‌شود، با آن مواجه نمی‌شود؛ آن هم عالمی که عقل او تحمل جمع صفات متضاد در واحد را داشته باشد، مانند بشر ملکى و جسم روحانى و جسد آسمانى و... پس ایشان نزد من در اعلى درجات حسن است.»

نظر فرزند مامقانی درباره طارق بن شهاب:

فرزند مامقانی می فرماید: «یظهر حسن المعنون من روایاته فهو حسن.»

جلسه پانزدهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (ابدال)

روایتی دال بر حسن طارق بن شهاب

برای اثبات حسن طارق بن شهاب به روایاتی استناد می شود که از او نقل شده یا نامش در آن روایات جزو خواص امیرمؤمنان علیه السلام برده شده است. البته روایتی که در اینجا از طارق نقل می شود، نمی تواند سخن یک شیعه باشد و کسانی نیز که به آن استناد می کنند، فقط به ذیل آن نظر دارند. در این روایت آمده است:

«الأمالي للشيخ الطوسي المفيد عن الكاتب عن الزعفراني عن الثَّقَفِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ دُكَيْنٍ عَنْ قَيْسِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَ عَلَيَّ بِالرَّبْدَةِ سَأَلْتُ عَنْ قُدُومِهِ إِلَيْنَا؛ فَقِيلَ: خَالَفَ عَلَيْهِ طَلْحَةُ وَ الزُّبَيْرُ وَ عَائِشَةُ وَ صَارُوا إِلَى الْبَصْرَةِ فَخَرَجَ يُرِيدُهُمْ. فَصَرْتُ إِلَيْهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى صَلَّى الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ قَامَ إِلَيْهِ ابْنُهُ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ بَكَى وَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَكَلِمَكَ وَ بَكَى. فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ: لَا تَبْكُ يَا بُنَيَّ وَ تَكَلَّمْ وَ لَا تَحْنَنَّ الْجَارِيَةَ. فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الْقَوْمَ حَصَرُوا عُثْمَانَ يَطْلُبُونَهُ بِمَا يَطْلُبُونَهُ إِمَّا ظَالِمُونَ أَوْ مَظْلُومُونَ فَسَأَلْتُكَ أَنْ تَعْتَزِلَ النَّاسَ وَ تَلْحَقَ بِمَكَّةَ حَتَّى تَوْبَ الْعَرَبُ وَ تَعُودَ إِلَيْهَا أَحْلَامُهَا وَ تَأْتِيكَ وَفُودُهَا فَوَاللَّهِ لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ صَبٍّ لَصَرَبْتُ إِلَيْكَ

الْعَرَبَ أَبَاطُ الْإِبِلِ حَتَّى تَسْتَخْرِجَكَ مِنْهُ. ثُمَّ خَالَفَكَ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرُ فَسَأَلْتُكَ أَنْ لَا تَتَّبِعَهُمَا وَ تَدْعُهُمَا فَإِنْ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّةُ فَذَاكَ وَإِنْ اخْتَلَفَتْ رَضِيتَ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ وَ أَنَا الْيَوْمَ أَسْأَلُكَ أَنْ لَا تَقْدِمَ الْعِرَاقَ وَ أَذْكُرَكَ بِاللَّهِ أَنْ لَا تُقْتَلَ بِمَضْبِغَةٍ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ عُمَانَ حُصِرَ فَمَا ذَاكَ وَ مَا عَلَيَّ مِنْهُ وَ قَدْ كُنْتُ بِمَعْرِلٍ عَنْ حَصْرِهِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّتِ مَكَّةَ فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَكُونَ الرَّجُلَ الَّذِي يُسْتَحَلُّ بِهِ مَكَّةُ وَ أَمَّا قَوْلُكَ اعْتَزِلِ الْعِرَاقَ وَ دَعْ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرَ فَوَاللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَكُونَ كَالضَّبْعِ تَنْتَظِرُ حَتَّى يَدْخُلَ عَلَيْهَا طَالِبُهَا فَيَضَعُ الْحَبْلَ فِي رِجْلِهَا حَتَّى يَقْطَعَ عَرْقُوبَهَا ثُمَّ يُخْرِجُهَا فَيَمْرُقُهَا إِيَّابًا وَ إِيَّابًا وَ لَكِنَّ أَبَاكَ يَا بُنَيَّ يَضْرِبُ بِالْمُقْبِلِ إِلَى الْحَقِّ الْمُدْبِرِ عَنْهُ وَ بِالسَّامِعِ الْمُطِيعِ الْعَاصِيِ الْمُخَالَفِ أَبَدًا حَتَّى يَأْتِيَ عَلَيَّ يَوْمِي فَوَاللَّهِ مَا زَالَ أَبُوكَ مَدْفُوعًا عَنْ حَقِّهِ مُسْتَأْثَرًا عَلَيْهِ مِنْذُ قَبَضَ اللَّهُ نَبِيَّهٖ ص حَتَّى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا. فَكَانَ طَارِقُ بْنُ شَهَابٍ أَيَّ وَقْتٍ حَدَّثَ بِهِذَا الْحَدِيثَ بَكَّى.^۱

«طارق بن شهاب گفت: چون علی علیه السلام به ریزه آمد، از آمدن ایشان سؤال کردم؛ گفته شد که طلحه و زبیر و عایشه با او به مخالفت برخاسته و به سوی بصره رفته‌اند؛ پس امام علیه السلام به قصد آنان خارج شده است. پس نزد ایشان رفتم و نشستیم تا اینکه نماز ظهر و عصر را اقامه کرد. چون از نماز فارغ شد، فرزندش امام حسن علیه السلام نزد او رفت و در مقابل ایشان نشست؛ سپس گریه کرد و گفت: نمی‌توانم صحبت کنم و گریه کرد. امیرمؤمنان علیه السلام به او گفت: گریه نکن ای فرزندم و سخن بگو و چون کنیزان ناله مکن. پس گفت: ای امیرمؤمنان علیه السلام این قوم، عثمان را محاصره کردند و از او آنچه را می‌خواستند می‌طلبیدند؛ آنان یا ستمگرند یا ستم‌دیده. از تومی خواهم از مردم کناره -

فصل فی مناقب ائمه اطهار علیهم السلام

گیری کنی و به مکه ملحق شوی تا اینکه عرب از کردار خود توبه کنند و خردشان به آنها برگردد و گروه‌ها نزد تو آیند. به خدا قسم اگر در لانه سوسماری بودی، عرب مکان تو را شناسایی می‌کرد تا تو را از آن لانه خارج سازد. سپس طلحه و زبیر به مخالفت با تو برخاستند؛ پس از تو خواستم که از آن دو پیروی نکنی و آن دورا به حال خود رها سازی. پس اگر امت پیامبر ﷺ وحدت پیشه می‌کردند که هدف حاصل است و اگر به اختلاف می‌گرویدند، به حکم الهی گردن می‌گذاری و من امروز از تومی خواهم که به عراق رونیآوری و به خدا برای تو یادآوری می‌کنم که خون خود را هدر ندهی و بی جهت کشته نشوی.

پس امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: اما سخن تو که عثمان محاصره شده بود، چه ربطی به علی دارد؟ در حالی که من از محاصره او دور و برکنار بودم. اما سخن تو که می‌گویی به مکه بیا، پس به خدا قسم، من مردی نبودم که به مکه فرود آیم. اما سخن تو که می‌گویی از عراق دوری گزین و طلحه و زبیر را رها کن، پس به خدا قسم همچون گفتاری نبودم که در انتظار می‌ماند تا صیاد بر او وارد شود و ریسمان در پایش بیندازد تا زانوهایش را قطع کند و سپس او را از لانه‌اش خارج سازد و پاره‌پاره‌اش کند. اما پسر، پدرت با حرکت به سوی حق با پشت‌کردگان به حق جدال می‌کند و با انسان‌های شنوا و مطیع، سرکشان و مخالفان را از سر راه برمی‌دارد تا روز من فرارسد. پس به خدا قسم پدرت همچنان از روزی که پیامبر ﷺ رحلت فرمود تا امروز از حقش بازمانده و به آن نرسیده است. پس طارق بن شهاب هرگاه این حدیث را روایت می‌کرد، می‌گریست.»

در این روایت امام حسن (علیه السلام) نسبت به امیرمؤمنان (علیه السلام) زبان انتقاد دارند؛ در حالی که ما معتقدیم تمام حرکات و فرمایشات و جنگ‌های امیرمؤمنان (علیه السلام)

طبق اشارات و فرمایشات پیامبر اکرم ﷺ بوده است و همه را امام حسن عسکری (ع) می‌داند. (أنا اقاتل على التنزيل وعلى يقاتل على التأويل). پس این روایت نمی‌تواند مدح طارق بن شهاب محسوب شود.

بررسی روایات دال بر حسن طارق بن شهاب

این سنخ روایات را که مفاد آن محکوم کردن جنگ‌های امیرمؤمنان (ع) است، دشمنان امام (ع) جعل و نشر داده‌اند. هدف ایشان از این کار تبرئه سران فتنه جمل بوده است. این قبیل روایات مجعول، بسیار دیده می‌شود؛ از جمله اینکه گفته‌اند: «عَلَى سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» یعنی در بهشت تخت‌هایی رودرروی هم گذاشته شده که بریکی از آنها علی (ع) نشسته و برد دیگری طلحه و زبیر. نمونه‌ای دیگر اینکه نقل می‌کنند: امیرمؤمنان (ع) برای کشته شدگان شام در جنگ صفین این چنین دعا و طلب مغفرت کرد: انشاء الله خدا بین من و آنها در بهشت جمع کند. همچنین از آن حضرت نقل شده است: ای کاش من در نخلستان‌های مدینه مشغول آبیاری بودم و وارد این جنگ‌ها نمی‌شدم. نقل چنین احادیثی به این معناست که جنگ‌های امام (ع) به حق نبوده است. این همان ادبیات شجره ملعونه و نواصبی مثل ابن تیمیه است که می‌گوید: «علی بن ابی طالب قاتل المسلمین».

روایت طارق بن شهاب نیز از این سنخ روایات است که برای مقبول افتادن نزد عامه مردم در قالبی مؤدبانه نقل شده است. محتوای این روایت به امام حسن (ع) نسبت داده شده است. در حالی که حضرت در سایه پدر بزرگوارشان و مطیع محض ایشان بودند و اگر غیر از این بود، اساساً امام نمی‌شدند؛ زیرا کسانی که هرگز قابل قیاس با حضرت نبودند، مطیع محض

امیرالمؤمنین (علیه السلام) بودند، تا چه رسد به ایشان که عصمت داشتند. بنابراین، اعتراض و انتقاد امام حسن (علیه السلام) به حضرت امیر (علیه السلام) در این نقل، حکایت از دسیسه‌های امویان دارد. جعل روایت و نسبت دادن آن به یکی از ائمه (علیهم السلام) جزو روش‌ها و حیل‌های آنها برای کارشکنی و جو سازی و رسیدن به مقاصد سیاسی شان بوده است.

نظیر آن را نسبت به امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز می‌بینیم که به رغم اصرار بنی‌امیه بر مظلوم بودن عثمان - حاضر شدند هزینه‌های سنگین جنگ صفین را تحمل کنند، اما مظلومیت عثمان را نپذیرند. همچنین آنجا که حضرت بعد از خلیفه دوم حاضر شدند دوازده سال خانه نشین شوند؛ اما عمل بر طبق سیره شیخین را قبول نکردند.

آنچه در نقل فوق به امام حسن (علیه السلام) نسبت داده شده، به طور قطع کلام ایشان نبوده، مانند تهمت تعدد زوجات حضرت بی‌اساس است. در این خصوص به حضرت اتهام زده‌اند که ایشان تا هفتاد و بلکه تا چهارصد زوجه داشته است. حتی نقل کرده‌اند که امیرالمؤمنین (علیه السلام) روی منبر فرموده است: «لا تزوجوا الحسن؛ فانه رجل مطلق.» در حالی که این نقل گرچه در کتاب کافی آمده، سندی ضعیف دارد. حتی اگر سند آن صحیح نیز می‌بود، نمی‌شد آن را پذیرفت؛ زیرا با روایات متعدد دیگری که از امام مجتبی (علیه السلام) تجلیل می‌کردند مخالفت دارد.

در جلالت مقام امام حسن (علیه السلام) این حکایت را ذکر می‌کنیم که روزی از ایشان سؤال مشکلی پرسیده شد. حضرت جواب دادند. که طبق آن فتوا نیز داده می‌شود. و فرمودند: اگر صحیح بود از من و امیرمؤمنان (علیهم السلام) و اگر صحیح نبود، من اشتباه کرده‌ام. وقتی سؤال و جواب آن را خدمت امیرمؤمنان (علیه السلام) مطرح می‌کنند، حضرت می‌فرماید: اگر از من نیز سؤال کرده بودید، بیش از

این جواب نمی‌دادم.^۱ بدین ترتیب، حضرت علی (علیه السلام) همواره درصدد مطرح کردن جانشینی امام حسن (علیه السلام) بعد از خود بودند. با توجه به آنچه بیان شد، معتقدیم چنین نقل‌هایی از اساس، مجعول و دور از شأن و جایگاه امامت بوده، آنها را حتی به تربیت‌شدگان امیرمؤمنان (علیه السلام) مانند عمار نمی‌توان نسبت داد تا چه رسد به امام معصوم (علیه السلام).

از قدمای رجال‌ها تنها مرحوم شیخ طوسی است که نام طارق بن شهاب را می‌برد و می‌نویسد: «او از اصحاب^۲ امیرمؤمنان (علیه السلام) بود». ایشان او را توثیق نکرده است؛ ولی روایاتی از ایشان نقل شده که دلالت بر امامی و خاص بودن او نزد حضرت دارد.

مرحوم مامقانی به بعضی از این روایات اشاره و حسن بودن او را استفاده می‌کند. فرزند مرحوم مامقانی نیز پس از نقل احادیثی از طارق بن شهاب می‌فرماید: «تدل هذه الرواية والتي قبلها على حسن الرجل». البته اگر ایشان راوی روایت قبل باشد، فقط دلالتی بر حسن او ندارد؛ بلکه ایشان اساساً امام را نشناخته است.

نظر نمازی درباره طارق بن شهاب

مرحوم نمازی در شرح حال طارق بن شهاب می‌نویسد: «من أصحاب أمير المؤمنين (علیه السلام). وله رواية طويلة عن أمير المؤمنين (علیه السلام) في وصف الإمام ومعنى الإمامة. ولا يقال هذه الكلمات إلا للشيعة الكامل. و

۱. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۶۸، ابواب السحق و القياده باب ۳ و ۱.

۲. اصحاب در کلام مرحوم شیخ طوسی غالباً به معنای هم عصر است.

كان يبكي كلما حدّث بحديث مظلوميّة أمير المؤمنين (عليه السلام). وروى عنه (عليه السلام) أنّه قال للحسن والحسين: أنتما إمامان بعقبتي، وسيدا شباب أهل الجنة، والمعصومان. حفظكما الله. ولعنة الله على من عاداكما. وروى عن حذيفة، عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وصف خروج القائم (عليه السلام) وما يكون عنده.^۱

«او از اصحاب امیرمؤمنان (عليه السلام) است و روایتی طولانی از حضرت در وصف امام و معنای امامت دارد. این کلمات گفته نمی شود؛ مگر برای شیعه کامل. او هرگاه حدیث مظلومیت حضرت علی (عليه السلام) را می گفت، می گریست. از امیرالمؤمنین (عليه السلام) روایت کرده که حضرت به امام حسن (عليه السلام) و امام حسین (عليه السلام) فرمودند: شما دو امام بعد از من و سید جوانان اهل بهشت و دو معصوم هستید. خداوند شما را حفظ کند و دشمنان شما را لعنت کند. همچنین از حذیفه، از رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) وصف خروج قائم (عليه السلام) و آنچه را نزد ایشان است، روایت کرده است.»

پس مرحوم نمازی نیز از این قبیل روایات، حسن بودن این راوی را استفاده کرده اند.

علاوه بر اخبار مذکور، روایتی نقل شده است که به خوبی دلالت بر حسن مترجم دارد؛ البته اگر در سند آن، «ابوحیه» کنیه طارق بن شهاب باشد. در خصوص این کنیه باید گفت که مرحوم علامه حلی هنگام ذکر اصحاب امیرمؤمنان (عليه السلام) می فرماید: «طارق بن شهاب و ابوحیه». این نکته نشان می دهد که ابوحیه شخصی غیر از طارق بن شهاب بوده، کنیه او نیست. ناگفته نماند که مرحوم مامقانی نیز به این نکته اشاره می کند.

روایتی دیگر درباره طارق بن شهاب

«وَعَنْهُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا ابْنُ الصَّلْتِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ الْهَمْدَانِيُّ أَبُو عَلِيٍّ مِنْ كِتَابِهِ فِي رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَسَبْعِينَ، وَأَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ. قَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ: وَحَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ الْحَسَنِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ التَّعَجَّةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو سُهَيْلٍ بْنُ مَالِكٍ، عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسٍ بْنِ الْحَدَثَانِ، قَالَ: لَمَّا وَلِيَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَسْرَعَ النَّاسُ إِلَى بَيْعِهِ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ وَجَمَاعَةُ النَّاسِ، لَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ إِلَّا نَفَرٌ يَسِيرُ خَذَلُوا وَبَايَعَ النَّاسُ. قَالَ مَالِكُ بْنُ أَوْسٍ: وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام أَكْثَرَ مَا يَسْكُنُ الْقَنَاطَةَ، فَبَيْنَا نَحْنُ فِي الْمَسْجِدِ بَعْدَ الصُّبْحِ إِذْ طَلَعَ الزُّبَيْرُ وَطَلَحَهُ، فَجَلَسْنَا فِي نَاحِيَةٍ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام، ثُمَّ طَلَعَ مَرْوَانُ وَ سَعِيدٌ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَالْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ فَجَلَسُوا، وَكَانَ عَلِيُّ عليه السلام جَعَلَ عَمَارَ بْنَ بَاسِرٍ عَلَى الْخَيْلِ، فَقَالَ لِأَبِي الْهَيْثَمِ بْنِ التَّيْهَانِ وَ لِخَالِدِ بْنِ زَيْدٍ أَبِي أَيُّوبَ وَ لِأَبِي حَيَّةَ وَ لِرِفَاعَةَ بْنِ رَافِعٍ فِي رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: قُومُوا إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَإِنَّهُ بَلَّغَنَا عَنْهُمْ مَا نَكْرَهُ مِنْ خِلَافِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِمَامِهِمْ، وَ الطَّعْنِ عَلَيْهِ، وَ قَدْ دَخَلَ مَعَهُمْ قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْجَفَاءِ وَ الْعَدَاوَةِ، وَإِنَّهُمْ سَيَحْمِلُونَهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ مِنْ رَأْيِهِمْ.»^۱

«مالک بن اوس گفت: هنگامی که علی عليه السلام عهده دار امور شد و مهاجرین و انصار و دیگر مردمان به بیعت با ایشان شتافتند، احدی از اهل فضل تخلف

وَأَخْبَرَنَا ابْنُ الصَّلْتِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَالِحٍ الْهَمْدَانِيُّ أَبُو عَلِيٍّ مِنْ كِتَابِهِ فِي رَبِيعِ الْأَوَّلِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَسَبْعِينَ، وَأَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْكَرِيمِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْقَاسِمُ بْنُ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدُ السَّلَامِ بْنُ صَالِحٍ الْهَرَوِيُّ.

نکرد؛ مگر گروه کمی که او را تنها گذاشتند و با دیگران بیعت کردند. مالک بن اوس گفت: حضرت علی علیه السلام غالباً در سرزمین خارج از مدینه سکونت داشت. ما بعد از نماز صبح در مسجد نشسته بودیم که طلحه و زبیر آمدند. ما در ناحیه علی علیه السلام نشسته بودیم. سپس مروان، سعید، عبدالله بن زبیر و مسور بن مخرمه آمدند و نشستند. علی علیه السلام عمار را بر نیروی سواره نظام گمارده بود. پس عمار به ابوهیثم بن تیهان و خالد بن زید ابویوب و ابوحیه و رفاعه بن رافع که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، گفت: نزد این قوم بروید؛ از آنها به ما اخباری ناخوشایند رسیده که حکایت دارد از مخالفتشان با امیر مؤمنان علیه السلام و طعن نسبت به حضرت و اینکه قومی از اهل جفا و دشمنی همراه آنها شده‌اند که رأی و نظراین قوم را تغییر می‌دهند.»

جلسه شانزدهم

اصحاب امام زمان علیه السلام در دوران غیبت کبری (ابدال)

مقدمه (مروری بر مباحث گذشته)

موضوع اصلی بحث، بررسی ابدال در روایات شیعه است. روایتی از اختصاص شیخ مفید درباره ابدال نقل و بیان شد که کسی غیر از شیخ مفید در کتاب اختصاص آن را نقل نکرده است. سپس سند آن مورد بررسی قرار گرفت. طارق بن شهاب روایت مذکور را از حذیفه نقل کرده که گفتیم حذیفه نزد ما موثق است.

در خصوص طارق بن شهاب نیز گفته شد که عامه او را قبول دارند؛ اما در کتب رجالی قدمای شیعه توثیق خاصی برای او ذکر نشده است. درباره فرمایش شیخ طوسی نیز که او را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته بود، توضیح داده شد که مراد شیخ از اصحاب امام علیه السلام، هم عصرا ن ایشان است. در عین حال، بعضی از معاصران ما وی را در اعلی مراتب حسن می دیدند و به روایتی استناد می کردند که متضمن انتقاد امام حسن علیه السلام به امیرمؤمنان علیه السلام بوده، ذیل آن آمده بود که طارق بن شهاب هرگاه این حدیث را نقل می کرد، بر مظلومیت حضرت می گریست و از همین نکته حسن بودن طارق را استفاده می کردند.

در نقد این نظریات بیان شد که خبر مذکور از نظر محتوا اشکال دارد و به نظر

می‌آید که از جعلیات بنی‌امیه است. حتی اگر آن خبر، نقل خود طارق بوده باشد، دلالت بر نقص اعتقاد او نسبت به امام علیه السلام دارد.

و بیان شد که برخی دیگر خواسته‌اند حسن بودن طارق را با روایتی از مشارق الانوار الیقین اثبات کنند. در این روایت، امیرمؤمنان علیه السلام به تبیین صفات امام می‌پردازد و طبق نظر این عده، چنین تبیینی برای کسانی صورت می‌گرفت که دارای قوت ایمان و از اصحاب سرّ حضرت بوده باشند. بنابراین، نتیجه گرفته‌اند که روایت یادشده دلالت بر این دارد که طارق از اصحاب خاص حضرت امیرمؤمنان علیه السلام بوده است.

اما درباره سند روایت مشارق الانوار الیقین باید گفت که غیر از حافظ رجب، مؤلف مشارق الانوار الیقین کسی این روایت را نقل نکرده است. درباره حافظ رجب نیز اختلاف است؛ بعضی او را تضعیف کرده و از غلات شمرده‌اند. بعضی دیگر مانند علامه مجلسی متفردات او را نمی‌پذیرند. مجلسی در بحار الانوار پس از نقل جریان شهادت امیرمؤمنان علیه السلام دو قصه را نقل و سپس می‌فرماید: «این روایات از نقل حافظ رجب است و ما به متفردات او اعتماد نمی‌کنیم.» عده‌ای از جمله علامه امینی به اشکالات وارد به حافظ رجب جواب می‌دهد و پس از توثیق وی، اشعارش را که ظاهر آن غلو است، بیان و توجیه می‌کند.

نظر ما نیز همین است که حافظ رجب با رمز و اشاره و کنایه صحبت می‌کرده و غالی نبوده است. اما آنچه در کتاب او دلالت بر غلو دارد، چنانچه قابل توجیه باشد، توجیه و در غیر این صورت، رد می‌شود. حتی اگر نتوان وی را توثیق کرد، باید گفت که روایت از جهت متن قوی بوده، شواهد بسیاری بر آن وجود دارد؛ چنان که در روایت امام رضا علیه السلام در توصیف مقام امامت و زیارت جامعه کبیره امام هادی علیه السلام نیز همین مضامین را می‌توان دید.

اشاره شد که مامقانی این روایت را دلیل بر حُسن طارق بن شهاب می‌داند. این نیز گذشت که از دیگر ادله ادعا شده بر اعتبار طارق بن شهاب، روایت شیخ طوسی است که در ضمن آن، عمار به اصحاب امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌گوید: «نزد این قوم بروید و با آنان صحبت کنید؛ قبل از اینکه رأی آنها را تغییر دهند.» و در بین این اصحاب، ابوحیه بوده که کنیه طارق بن شهاب است.^۱ همچنین گفته شد که طارق از امیرمؤمنان (علیه السلام) روایت کرده حسین (علیه السلام) دو امام معصوم هستند و ادعا شده که این روایت نیز دلالت بر حُسن مترجم دارد.

با توجه به موارد یاد شده، برخی معتقدند طارق بن شهاب در اعلی درجات حُسن قرار دارد؛ اما بیان شد که این نظر قابل اثبات نیست و در ادله آن مناقشه شده است.

ادله مناقشه در اعلی درجات حسن بودن طارق بن شهاب

قیس بن مسلم جبلی

نظر رجال یون عامه درباره قیس بن مسلم جبلی

مزی در تهذیب الکمال بعد از ذکر نام او حرف «ع» گذاشته است که نشان می‌دهد صحاح سته از او روایت نقل کرده‌اند. ابن معین و ابوحاتم او را

۱. ابن عقده نیز این روایت را نقل می‌کند. او از زبیدی‌های یمن است. یمنی‌ها به امیرمؤمنان (علیه السلام) بسیار ارادت دارند. حضرت به مدت شش ماه در یمن نماز جمعه را اقامه کردند و خطبه خواندند. یمنی‌ها که اهتمام به جمع‌آوری فرمایشات آن حضرت دارند، خطبه‌های ایشان را مدون ساخته‌اند. البته آل سعود در طی شصت سال تلاش کردند فرهنگ و اعتقادات آنان را تغییر دهند؛ از این رو، کتب نهج البلاغه و صحیفه را در میدان بزرگ صنعا به آتش کشیدند و دانشگاهی با تفکروهابی ایجاد کردند که در نهایت به دست یمنی‌ها از بین رفت.

ثقه دانسته‌اند. نسائی می‌گوید: او ثقه است؛ اما در عقیده مشکل داشته و جزو مرجئه بوده است. ابن حبان او را در کتاب الثقات ذکر کرده و ذکر کردن او به معنای ثقه بودن است. احمد بن حنبل درباره او می‌نویسد: «ثقه فی الحدیث». سفیان ثوری گفته است: «او برای تعظیم خداوند هیچ‌گاه سربه آسمان بلند نمی‌کرد.»

در نتیجه، قیس بن مسلم جبلی نزد اهل سنت شخصیت محترمی است.

نظر شیعه

قیس بن مسلم در بین رجالیون شیعه هیچ توثیقی ندارد. مرحوم نمازی درباره او می‌نویسد: «لم یذکروه»؛ یعنی جامع الرواه و مامقانی و خوئی او را نیاوردند و در نتیجه مهمل است.

محمد بن معقل قرمیسینی

مرحوم نمازی می‌فرماید: «لم یذکروه»؛ یعنی بزرگانی چون مامقانی، اردبیلی و خویی در کتاب‌های رجالشان محمد بن معقل را ذکر نکرده‌اند. این، مهمل بودن وی را نشان می‌دهد. البته نمازی در پی اثبات وثاقت ایشان از طرقی دیگر برآمده است. وی می‌فرماید:

«روی المفید فی کتاب الاختصاص (ص ۲۰۸) عن محمد بن أحمد العلوی، عنه، عن محمد بن عبد الله البصري حدیث فضائل الأئمة وذم من خالفهم. وفيه عنه، عنه، عن محمد عاصم، حدیث آخر فی وصف المهدي عليه السلام. وفيه (ص ۲۱۰) عنه، عن أبيه، عن عبد الله بن جعفر الحميري، حدیث اللوح. وروی الصدوق، عن أبيه، عنه، عن محمد بن عبد الله بن طاهر قال: كنت واقفا على أبي وعنده أبو الصلت الهروي الخ. وفي العيون

(ج ۱، ص ۶۴) عن أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني (ثقة)، عنه، عن محمد بن عبد الله البصري. ومثل ذلك في الإكمال.^۱

«مرحوم مفید در کتاب اختصاص از محمد بن حمد علوی از محمد بن معقل قرمیسینی از محمد بن عبد الله بصری حدیث فضائل ائمه علیهم السلام و مخالفان آنها را روایت کرده است. همچنین حدیثی دیگر در وصف مهدی علیه السلام و حدیث لوح را نیز او نقل کرده است. در عیون احمد بن زیاد جعفر همدانی ثقة از او روایت کرده است.»

پس ایشان به نظر ما مهمل است و اینکه شیخ مفید از او نقل روایت کرده، اعتبار و وثاقت وی را اثبات نمی کند.

محمد بن عاصم

محمد بن عاصم نیز مهمل است. نمازی درباره وی می فرماید: «لم يذكره».

علی بن حسین

در کتب رجالی افراد زیادی با نام علی بن حسین ذکر شده و مشخص نیست او کدام یک از آنان است.

محمد بن مرزوق

نمازی درباره محمد بن مرزوق نیز فرموده است: «لم يذكره».

عامر سراج

عامر سراج ثقه است؛ اما وثاقت او و طارق بن شهاب، بر فرض اثبات شدن، کفایت نمی‌کند؛ چون افرادی مهمل در سند روایت وجود دارد.

سفیان ثوری

مامقانی درباره سفیان ثوری می‌فرماید: «علامه حلی او (سفیان ثوری) را در قسمت دوم خلاصة الاقوال ذکر کرده است.» ابن داوود نیز در رجالش تصریح می‌کند: «لیس من اصحابنا.» در مقابل، رجالیون عامه از او بسیار تجلیل کرده‌اند. سمعانی درباره او می‌گوید: «وکان سفیان من سادات أهل زمانه فقهاً، وورعاً، وإتقاناً، شمائله في الصلاح والورع أشهر من أن يحتاج إلى الإغراق في ذكرها. کان مولده سنة خمس وتسعين. إله إمام أهل الكوفة. مات بالبصرة؛ سفیان از بزرگان فقه و ورع اهل زمانش بود. شمایل او در صلاح و ورع مشهورتر از این است که نیازی به اغراق در ذکر آن باشد. او در سال ۹۵ متولد شد و امام اهل کوفه بود و در بصره از دنیا رفت.»

فرزند مامقانی می‌گوید: «إنَّ حال المعنون واضح وضعفه ظاهر لا يحتاج إلى البيان. هو أحد الأئمة الضلال والمعاندين للحق؛ ولكن يظهر ممَّا ذكره المؤلف ﷺ أنه كان في أول امره زبدياً منحرفاً عن الأئمة المعصومين؛ ثم تمحض في العامية ويظهر أنه كان وضاعاً مدلساً وقحاً جريئاً على الأئمة الهدى ﷺ ولم يكن طيلة حياته تابع للحق حتى أيام زبديته. كان يروى الأحاديث عن رواية العامة ولكن تدليسه كان عنهم وعن الأئمة ﷺ. فعليه

لابد من عدّه من أضعف الضعفاء و حدیثه ساقط عن الاعتبار.^۱

«به درستی که حال این شخص روشن و صفاتش آشکار و بی نیاز از بیان است. او یکی از سران گمراهی و از دشمنان حق بود. ولیکن از آنچه مؤلف ذکر کرد، معلوم می شود که او ابتدا زیدی و منحرف از ائمه علیهم السلام بوده و سپس سنی شده است. ظاهراًست که او جاعل، تدلیس کننده، بی ادب و گستاخ نسبت به ائمه هدی علیهم السلام بوده و در طول عمرش حتی در دوره زیدی بودنش، هرگز تابع حق نبوده است. وی احادیث را از روای عامه نقل می کرد؛ اما تدلیس او، هم در نقل از عامه و هم در نقل از ائمه علیهم السلام بوده است. بنابراین، چاره ای نیست؛ جز اینکه او را جزو ضعیف ترین افراد برشماریم و حدیث او از اعتبار ساقط است.»

مامقانی درباره سفیان ثوری می فرماید: «قد نقلنا الخبر الاخير بطوله ليتبين عندك امران: أحدهما إنّ سفیان الثوری کذاب خبیث مدّلس معاند یهودی قد آثر دنیاہ علی آخرتہ علی علم منه بذلک بنص الصادق علیه السلام؛ والآخر أنّ مذهب العامة مبنی علی الجعلیات والاکاذیب من بدایتہ الی نہایتہ»^۲ روایت اخیر (روایت میمون بن عبدالله) را با اینکه طولانی بود، نقل کردم تا دو چیز بر تو آشکار شود: ۱. سفیان ثوری دروغ گو، خبیث، حيله گر، دشمن و یهودی است که به نص حضرت صادق علیه السلام او دانسته دنیای خود را بر آخرت ترجیح داده است. ۲. اینکه مذهب عامه مبنی بر جعلیات و دروغ ها است.»

از مجموع آنچه گفته شد، نتیجه می گیریم که روایت احتجاج درباره

۱. همان، ج ۳۲، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۲۴.

ابدال از نظر سندی معتبر نیست؛ مگر اینکه از حیث اقاری و قوت متن یا به صورت تفکیک صدر و ذیلش، آن را بپذیریم.

روایت هجدهم

«عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عُقْبَةَ التَّهْمِي عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ الْبَتَّاءِ عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام يُبَايِعُ الْقَائِمَ عليه السلام بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَنِيفَ عِدَّةَ أَهْلِ بَدْرٍ فِيهِمُ التَّجَبُّاءُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ وَالْأَبْدَالُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَالْأَخْيَارُ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَيُقِيمُ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُقِيمَ»^۱

جابر جعفی می‌گوید: «امام باقر عليه السلام فرمودند: سیصد و اندی^۲ نفر به عدد اهل بدر در میان رکن و مقام با قائم عليه السلام بیعت می‌کنند که در میان ایشان نجبا از اهل مصر، ابدال از اهل شام و خوبانی از اهل عراق حضور دارند. آن حضرت هر قدر که خداوند بخواهد، خلافت می‌فرماید.»

منابع روایت:

۱. الغيبة، طوسی، محمد بن حسن، ص ۴۷۶، ح ۵۰۲.
۲. تاج الموالید، طبرسی، فضل بن حسن، امین الاسلام، ص ۱۵۱؛ و فيه «و يكون دار ملكه الكوفة، وأكثر مقامه صلوات الله عليه بها».
۳. اثبات الهداة، حرّ عاملی، محمد بن حسن، ج ۳، ص ۵۱۷؛ نقل شده از غیبت طوسی.
۴. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، ج ۵۲، ص ۳۳۴؛ نقل شده از غیبت

۱. طوسی، محمد بن حسن، الغيبة، ص ۴۷۶.

۲. نيف از دو تانه را می‌گویند.

طوسي.

۵. منتخب الاثر، صافی گلپایگانی، لطف الله، ص ۶۸، نقل شده از

غیبت طوسي.

۶. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام، جمعی از نویسندگان، ج ۴،

ص ۴۴۵.

روایت نوزدهم

«و عن محمد بن إسحاق يرفعه إلى الأصغر بن نباتة، قال: سمعت أمير المؤمنين عليه السلام يقول للناس: إذا يضرب أحدهم برجله قاطن، فيقول: لا خير في مجلسنا بعد يومنا هذا، اللهم فإنا التائبون، وهم الأبدال - الذين وصفهم الله تعالى: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ و نظرأوهم من آل محمد.»^۱

«هنگامی که یکی از آن‌ها با پایش می‌زند و در حالی که گریان است می‌گوید: خیری در مجلس ما بعد از این روز نیست. خدایا ما توبه‌کنندگان، خاشعین، راکعین و سجده‌کنندگان هستیم. پس آن‌ها ابدال هستند. همان کسانی که خداوند عزوجل آن‌ها را وصف کرده است: به‌درستی که خداوند توابین را دوست دارد؛ و متطهرین را دوست دارد...»

این روایت نیز در مقام مدح ابدال است.

روایت بیستم

«عن جابر الجعفي عن أبي جعفر عليه السلام يقول: ... حتى إذا التقوا وهم يوم

اصحاب
الزمن
در دوران غیبت کبری

۱. نیلی، علی بن عبدالکریم، سرور اهل ایمان في علامات ظهور صاحب الزمان عليه السلام، ص ۵۰.

الأبدال - يخرج أناس كانوا مع السفيناني من شيعه آل محمد، ويخرج ناس كانوا مع آل محمد إلى السفيناني فهم من شيعته حتى يلحقوا بهم - ويخرج كل ناس إلى رأيهم وهو يوم الأبدال»^۱

«چون دو لشکر تلاقی کرده و به هم رسیدند و آن روز ابدال است. گروهی از لشکر سفینانی به لشکر امام می پیوندند و جمعی از لشکر امام نیز به سفینانی ملحق شود و آن روز را روز «ابدال» گویند.»

این روایت ربطی به بحث ما ندارد و منظور جابجائی است. یعنی طرفداران سفینانی به امام عصر علیه السلام ملحق می شوند و تغییر عقیده می دهند و بعضی از آنانکه با امام عصر علیه السلام هستند به سفینانی می گروند.

نتیجه

گویا روایات عامه و خاصه در ارتباط با مثبت بودن ابدال و اینکه آنان در دوران ظهور جزو پیشقراولان بیعت با امام زمان علیه السلام هستند، اجماع دارند. در بعضی روایات است که آن ها در دوران غیبت انسان های نجیبی هستند. اما اینکه در دوران غیبت کبری آن ها جزو یاران امام علیه السلام و در ارتباط با ایشان هستند، از روایات چنین مطلبی استفاده نمی شود.

جلسه هفدهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (سی نفر همراهان امام علیه السلام)

خلاصه مباحث گذشته

بحث ما درباره اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری است. یکی از آن اصحاب، حضرت خضر علیه السلام بود که مطالبی را پیرامون ایشان بیان کردیم. مورد دیگر ابدال بودند که بیان شد در روایات ما به گروه ابدال اشاره شده است. همچنین اینکه نگاه روایات به آنها اگرچه مثبت است، اما به عنوان یاران امام عصر علیه السلام در عصر غیبت کبری مطرح نیستند. سومین گروهی که جزو اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در غیبت کبری مطرح شده، سی نفر ملازم هستند. اکنون در ادامه به بررسی روایات مربوط به سی نفر ملازم امام عصر علیه السلام می پردازیم.

بررسی روایات درباره ملازمان امام زمان عجل الله تعالی فرجه

روایت اول

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُثَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَا بُدَّ لِمُصَاحِبٍ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَلَا بُدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ وَنِعْمَ الْمُنْزِلُ طَيْبَةٌ وَمَا

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری

بَثْلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ»^۱

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است: «صاحب این امر از غیبتی ناگزیر است. در غیبت خود ناچار از گوشه‌گیری و کناره‌جویی از دیگران است. طیبه (مدینه) خوش منزلی است و با وجود سی تن (یا به همراهی سی نفر) وحشت و ترسی نیست.»

منابع روایت:

۱. الکافی، کلینی، محمد بن یعقوب، ج ۱، ص ۳۴۰.
۲. الغیبة، نعمانی، محمد بن ابراهیم، ص ۱۹۴، ب ۱۰، ح ۴؛ همان نص کافی.
۳. تقریب المعارف، حلبی، شیخ تقی‌الدین، ابوالصلاح، ص ۴۳۱؛ همان نص کتاب کافی است. اما در آن، عبارت «وما بثلاثین من وحشة» وجود ندارد. وقال: «وروا عن علي بن أبي حمزة، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ...»
۴. اثبات الهداة، حرّ عاملی، محمد بن حسن، ج ۳، ص ۴۴۵، ب ۳۲، ح ۲۷؛ نقل شده از کافی.
۵. بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر، ج ۵۲، ص ۱۵۷، ب ۲۳، ح ۲۰؛ نقل شده از غیبة نعمانی. سعی مرحوم مجلسی مبنی بر این است که از کتب اربعه کمتر نقل کند تا جایگاه و مرجعیت آن کتاب‌ها در بین شیعه حفظ شود.
۶. معجم الأحادیث الإمام المهدي عليه السلام، جمعی از نویسندگان، ج ۵، ص ۴۸؛ نقل شده از کافی.

بررسی سند روایت

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوُثَّاءِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام»
مرحوم مجلسی می فرماید: «ضعیف أو مؤثق.»

روایت مزبور مشکلی ندارد. ایرادی که در آن وجود دارد، علی بن ابی حمزه است. پدر او جزو سران واقفیه بود. از طرفی نیز بیش از پانصد روایت در کتب اربعه از او وجود دارد. در حالی که صاحبان کتب اربعه این تعداد روایت از شخص ضعیف نقل نمی کنند. از همین رو ممکن است بگوییم ضعف اعتقادی با راستگویی منافات ندارد. همچنین ممکن است بگوییم این روایات را قبل از انحراف نقل کرده است؛ چون آنها را از امام صادق عليه السلام روایت کرده است، بالاخره باید به طریقی آن ها را توجیه کنیم؛ وگرنه سند روایت با مشکل روبه رو می شود.

دلالت روایت

نظر علامه مجلسی در مرآة العقول

مرحوم مجلسی در مرآة العقول می فرماید: «و العزلة بالضم: اسم الاعتزال أي المفارقة عن الخلق "ولا بد له في غيبته" في بعض النسخ: ولا له في غيبته، أي ليس في غيبته معتزلا عن الخلق بل هو بينهم ولا يعرفونه، و الأول أظهر و موافق لما في سائر الكتب، و الطيبة بالكسر اسم المدينة الطيبة، فدل على أنه عليه السلام غالبا في المدينة و حوالها إما دائما أو في الغيبة الصغرى، و ما قيل: من أن الطيبة اسم موضع يسكنه مع أصحابه سوى المدينة فهو رجم بالغيب، و يؤيد الأول ما مر أنه لما سئل أبوه: أين أسأل

عنه؟ قال: بالمدينة.^۱ "وما بثلاثين من وحشة" أي هو ﷺ مع ثلاثين من موالیه و خواصه، و لیس لهم وحشة لاستیناس بعضهم ببعض، أو هو ﷺ داخل في العدد فلا يستوحش هو أيضا أو الباء بمعنى مع أي لا يستوحش لكونه مع ثلاثين، و قيل: هو مخصوص بالغيبة الصغرى، و ما قيل: من أن المراد أنه ﷺ في هيئة من هوفي سن ثلاثين سنة و من كان كذلك لا يستوحش فهو في غاية البعد، و في غيبة الشيخ: لا بد لصاحب هذا الأمر من عزلة و لا بد في عزلته من قوة، الخبر.^۲

«عزلة به ضم، اسم اعتزال به معنای مفارقت و جدایی از مردم است. "و لا بد له في غيبته" در بعضی نسخ چنین آمده است: "و لا له في غيبته" به معنای اینکه امام ﷺ در دوران غیبت جدای از مردم نیستند، بلکه بین آن ها بوده و مردم ایشان را نمی شناسند. تعبیر اول ظاهرتر و موافق با آن چیزی است که در سایر کتاب ها آمده است. طيبة به کسر، اسم مدینه طيبة است. پس روایت مزبور دلالت بر این می کند که امام ﷺ غالبا در مدینه و اطراف آن هستند. یا اینکه دائما (چه در عصر غیبت کبری و چه در دوران غیبت صغری) یا فقط در دوران غیبت صغری در مدینه حضور دارند. چنین گفته شده است: طيبة اسم مکانی غیر از شهر مدینه است که امام ﷺ همراه اصحابشان در آن سکونت دارند. پس این نظر، رجم بالغیب بوده و نظر اول را تأیید می کند. آنچه گذشت مبنی بر این است که چون از پدر ایشان سؤال شد که بعد از رحلت شما، در کجا به دنبال امام بعدی

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي مُحَمَّدٍ ع جَلَّالَتِكَ تَمْنَعُنِي مِنْ مَسْأَلَتِكَ فَتَأْذَنَ لِي أَنْ أَسْأَلَكَ فَقَالَ سَلْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي هَلْ لَكَ وَلَدٌ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ فَإِنْ حَدَّثَ بِكَ حَدَّثَ فَأَنْشَأَ عَنْهُ قَالَ بِالْمَدِينَةِ» (كافي، ج ۱، ص ۳۲۸).

۲. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۵۰.

باشیم؟ فرمودند: «در مدینه.»

البته بعضی گفته‌اند: ال در المدینه ال عهد است و مراد از آن سامرا است؛ یعنی مقصود سفرای حضرت است، از آن‌ها سؤال کن. پس طبق این احتمال، قرینه بودن درست نشد. احتمال دوم که نام مکانی است که امام و اصحاب ایشان در آن سکونت دارند، وارد است.

عبارت "و ما بثلاثین من وحشة" یعنی امام عليه السلام به همراه سی نفر از موالی و خواص خود هستند. این سی نفر نمی‌ترسند؛ چون بعضی از آنان با بعض دیگر مأنوس هستند. یا به این معنا باشد که امام عليه السلام داخل در عدد باشد پس ایشان نیز نمی‌ترسند. یا اینکه باء به معنای «مع» باشد؛ یعنی امام عليه السلام نمی‌ترسند؛ چون به همراه آن سی نفر هستند. طبق این بیان چه استیحاءش مربوط به اصحاب و چه مربوط به امام عليه السلام باشد، از آن استفاده می‌شود که در عصر غیبت کبری سی نفر همراه امام عليه السلام هستند. گفته شده است: این مخصوص غیبت صغری است. آنچه گفته شده است که مقصود این است که امام در هیئت کسانی است که در سن سی سالگی هستند (اگر این احتمال منظور روایت باشد، دیگر ربطی به بحث ما پیرامون اصحاب امام در دوران غیبت کبری ندارد)، این احتمال خیلی بعید است.

نظر علامه مجلسی در بحار الانوار

مرحوم مجلسی در بحار الانوار می‌فرماید: «بیان: في الكافي في السند الأول عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير والعزلة بالضم اسم الاعتزال و الطَّيِّبَةُ اسم المدينة فیدل علی گونه عليه السلام غالباً فیها و فی حوالیها و

علی أن معه ثلاثين من موالیه و خواصه إن مات أحدهم قام آخر مقامه.^۱
 «عزلة به ضم، اسم اعتزال (کناره گیری) و طيبة، اسم مدینه طيبة است.
 پس روایت دلالت می کند بر اینکه امام (عج) غالباً در مدینه و اطراف آن بوده و
 ایشان به همراه سی نفر از موالی و خواص خود هستند که اگر یکی از آنها
 بمیرد، شخص دیگری جانشین او می شود.»

پس دو احتمال در ثلاثین است: اگر مراد حضرت مهدی (عج) باشد از
 بحث ما خارج است؛ اما اگر مقصود، سی نفر باشد، مورد بحث است.
 چنانچه مراد در غیبت کبری باشد.

نظرفیض کاشانی (۱۰۹۰ق)

مرحوم فیض کاشانی ذیل این روایت می فرماید: «طیبة هي المدينة
 المقدسة يعني إذا اعتزل فيها مستترا و معه ثلاثون من شيعته يأنس بعضهم
 ببعض فلا وحشة لهم كأنه أشار بذلك إلى غيبته القصيرة فإن في الطويلة
 ليس لشيعته إليه سبيل.»^۲

«طیبه مدینه مقدسه است؛ یعنی هنگامی که در آن کناره گیری می کند از
 مردم مستور است. همراه ایشان نیز سی نفر از شیعیانش هستند که بعضی از
 آنان با بعض دیگر مأنوس اند. پس وحشتی برای آنها نیست. گویا با این
 بیان به دوران غیبت صغری اشاره دارد؛ چون در غیبت کبری برای شیعیان
 راهی به سوی ایشان نیست.»

مرحوم اربلی (۶۹۲ق) در کشف الغمة در مقام جواب به گنجی شافعی

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۸.

۲. فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، ج ۲، ص ۴۱۶.

مبنی بر اینکه این مطالب، مربوط به بحث ما هست می فرماید:

«فأما قوله إن المهدي عليه السلام في سرداب وكيف يمكن بقاؤه من غير أحد يقوم بطعامه وشرابه فهذا قول عجيب وتصور غريب فإن الذين أنكروا وجوده لا يوردون هذا والذين يقولون بوجوده لا يقولون إنه في سرداب بل يقولون إنه حي موجودة يحل ويرتحل ويطوف في الأرض ببيوت وخيم وخدم وحشم وإبل وخيل وغير ذلك وينقلون قصصا في ذلك وأحاديث يطول شرحها.»

اما قول او اینکه مهدی عليه السلام در سرداب است، چگونه بقای او بدون آنکه احدی به طعام و شراب اوقیام نماید، ممکن باشد؟ این قول، عجیب و تصور غریب است؛ چه آنان که منکرو وجود ایشان هستند. ایراد و اشکال آن ها این نیست و آنان که قائل به وجود وی هستند، نمی گویند که ایشان در سرداب است؛ بلکه می گویند: او حی موجود است. فرود می آید و بار می کند و در عرصه گیتی به بیوت و خیمه ها و خدم و حشم و شترو خیل و غیر آن می آید و می رود (به اصطلاح با محافظان و پیشکاران آمد و شد می کند). در این باب قصه ها و احادیثی نقل کرده اند که شرح آن طولانی است.

این بیان مرحوم اربلی به این معنا است که امام عليه السلام در عصر غیبت کبری خدم و حشم (نیرو و محافظ و پیشکارانی) دارد.

جلسه هجدهم

اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری (سی نفر ملازم امام)

مقدمه

بحث ما پیرامون اصحاب امام زمان عجل الله تعالی فرجه در دوران غیبت کبری بود. روایتی را بیان کردیم که مضمون آن این بود که سی نفر در دوران غیبت در خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه هستند. در گفتار پیش رو، به بررسی آن ادامه می دهیم.

ادامه بررسی دلالت روایت اول

نظر ملا صالح مازندرانی (قرن ۱۱)

مرحوم مازندرانی می فرماید: «قوله "ولا بد فی غیبتہ من عزلة" اشارة الى الغيبة الكبرى لانه يعتزل فيها الناس جميعا، وفي بعض النسخ "ولا له فی غیبتہ من عزلة" وله وجه أيضا لانه بين الناس ويراهم ولا يرونه مع ظهور آثاره عليهم ووصول فوائده إليهم كما مر. قوله "ونعم المنزل طيبة" طيبة بفتح الطاء وقد يقال طابة سمي النبي صلى الله عليه وآله بذلك المدينة من الطيب وهو الطهارة وقيل الطيب العيش بها، وقيل الطيب ارضها. قال الفاضل الامين الأسترآبادي يعني أن طيبة وهى المدينة المعروفة منزله عجل الله تعالی فرجه و كان يستأنس بثلاثين من أوليائه ويحتمل أن يكون هذا

حاله فی الصغری، أقول و مما یؤید هذا ما مرفی باب الاشارة الى صاحب الزمان عن أبی هاشم الجعفری قال: قلت لابی محمد علیه السلام جلالتك تمنعنی من مسألتك فتأذن لی أن أسألك؟ فقال: سل قلت یا سیدی هل لك ولد؟ فقال: نعم قلت: فان حدث بك حدث فأین أسأل عنه؟ قال: بالمدينة. و قيل: كان طيبة اسم محل هو منزله علیه السلام مع ثلاثین من أصحابه و هو لیس بمستوحش معهم، و قيل: یحتمل أن یكون المراد أنه علیه السلام علی هیئة من سنة ثلاثون سنة أبدا و ما فی هذا السن من وحشة والله أعلم.^۱

فرمایش امام علیه السلام "ولا بد فی غیبتہ من عزلة" اشاره به غیبت کبری است؛ چون آن حضرت در عصر غیبت کبری از همه مردم کناره می گیرند. در بعضی از نسخه ها "ولا له فی غیبتہ من عزلة" وجود دارد که برای آن وجهی است؛ چون ایشان بین مردم است و آن ها را می بینند و با وجود ظهور آثار وجود ایشان بر مردم و رسیدن فوائدشان به آن ها، ایشان را نمی بینند. همان طور که گذشت.

همچنین بیان امام علیه السلام "ونعم المنزل طيبة" طيبة، به فتح طاء و طابه نیز گفته شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدینه را به این نام گذاشت. از طیب و آن طهارت است. گفته شده است که از آن جهت که زندگی آنجا خیلی خوش است. همچنین گفته شده است از آن جهت که زمین آن پاک است. فاضل امین استرآبادی گفته است: طيبة که آن مدینه معروفه است، منزل امام علیه السلام است^۲ و حضرت با سی نفر از اولیای خود مأنوس هستند. محتمل

۱. مازندرانی، ملا صالح، شرح الکافی الاصول والروضة، ج ۶، ص ۲۴۳.

۲. حرف کسانی که جزیره خضراء را مطرح می کنند، مردود است. داستانی که در این مورد گفته شده است نه گوینده آن و نه منبع آن مشخص نیست، علاوه بر آن مطالبی در این داستان وجود

است این مربوط به غیبت صغری باشد (روایت در این احتمال ظاهر نیست). از آنچه این مطلب را تأیید می‌کند، روایتی است که از ابی‌هاشم جعفری نقل شده است. او می‌گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام گفتم: جلالت شما مرا منع می‌کند از سؤال درباره شما. پس اجازه می‌دهید سؤال کنم؟ امام فرمودند: سؤال کن. گفتم: ای سرورم، آیا فرزندی دارید؟ فرمودند: بله. گفتم: بعد از رحلت شما، در کجا به دنبال امام بعد از شما باشیم؟ فرمودند: در مدینه.

علاوه بر آن گفته شده است: طیبه نام محلی است که محل سکونت امام علیه السلام به همراه سی نفر از اصحاب ایشان است و امام علیه السلام همراه آن‌ها وحشت و ترس تنهایی ندارد. گفته شده است: محتمل است مقصود این باشد که امام علیه السلام همیشه بر هیئت کسانی است که سی سال عمر دارند و در چنین سنی وحشتی نیست.»

روایت دوم

«وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ التَّيْسَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ عَزْلَةٍ وَلَا بُدَّ فِي عَزْلَتِهِ مِنْ قُوَّةٍ وَمَا بِثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ وَ نِعَمَ الْمَنْزِلِ طَيْبَةٍ.»

ابو بصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «صاحب این امر به ناچار کنارگیری کرده و در عزلت خواهد بود؛ و می‌بایست در عزلت و

تنهایی اش قوه و توانایی (نیرو) داشته باشد و با وجود سی نفرو حشت و ترس نیست. طیبه خوش منزلی است.»

منابع روایت:

۱. الغیبه، طوسی، محمد بن حسن، ص ۱۶۲.
۲. مجمع البحرین، طریحی، فخرالدین، ج ۲، ص ۱۱۲؛ به صورت مرسل نقل شده است.
۳. بحار الانوار، مجلسی، محمد باقر، ج ۵۲، ص ۱۵۳، ب ۲۳، ح ۶؛ نقل شده از غیبه طوسی.
۴. معجم الأحادیث الإمام المهدی علیه السلام، جمعی از نویسندگان، ج ۴، ص ۳۴۳.

بررسی سند روایت

«وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ النَّيْشَابُورِيِّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام»
درباره علی بن ابی حمزه بحث است؛ اگرچه ما روایات او را قبول داریم.

روایت سوم

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لِقَائِمٍ غَيْبَتَانِ إِحْدَاهُمَا قَصِيرَةٌ وَالْأُخْرَى طَوِيلَةٌ الْغَيْبَةُ الْأُولَى لَا يَعْلَمُ بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةٌ شِيعَتِهِ وَالْأُخْرَى لَا يَعْلَمُ

بِمَكَانِهِ فِيهَا إِلَّا خَاصَّةً مَوَالِيهِ»^۱

امام صادق عليه السلام فرمودند: «برای قائم عليه السلام دو غیبت است: یکی کوتاه، دیگری طولانی.^۲ در غیبت نخستین جز شیعیان خاص کسی از جایگاهش مطلع نمی شود؛ و در غیبت دوم به جز موالی خاص آن حضرت، کسی از محل آن حضرت آگاهی نخواهد داشت.»

علامه مجلسی درباره «خَاصَّةً مَوَالِيهِ» می فرماید: «إِلَّا خَاصَّةً مَوَالِيهِ» أي خدمه وأهله وأولاده أو الثلاثين الذين مضى ذكرهم، وفي الغيبة الصغرى كان بعض خواص شيعته مطلعين على مكانه كالسفراء وبعض الوكلاء.^۳ «خاصة موالیه» یعنی خادمان و خانواده و اولاد یا سی نفری که ذکر آن ها گذشت. در غیبت صغری، بعضی از خواص شیعیان ایشان بودند که از مکان ایشان مطلع بودند؛ مانند: سفرا و وکلای ایشان.»

البته اثبات اهل و اولاد برای امام زمان عليه السلام آسان نیست. همچنان که مرحوم فیض کاشانی می فرماید: «كأنه يريد بخاصة الموالى الذين يخدمونه لأن سائر الشيعة ليس لهم فيها إليه سبيل»^۴

«گویا از "خاصة موالی" کسانی که به ایشان خدمت می کنند، اراده شده است؛ چون برای همه شیعه راهی برای رسیدن به امام عليه السلام وجود ندارد.»

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. در روایات تعبیر صغری و کبری نداریم. این دو تعبیر، از گونه تعبیرات انتزاعی است.

۳. مجلسی، محمد باقر، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۴، ص ۵۲.

۴. فیض کاشانی، ملا محسن، الوافی، ج ۲، ص ۴۱۴.

نتیجه

از روایات و مجموع آنچه بیان شد، به این نتیجه می‌رسیم که عده‌ای (موالی یا همان سی نفر) در دوران غیبت کبری همراه و در خدمت امام عجل الله تعالی فرجه بوده و جزو یاران و خواص حضرت هستند؛ گرچه از خصوصیات و ویژگی‌های آنان بی‌اطلاع هستیم. و در دوران غیبت کبری یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه حضرت خضر است که همدم و همراه ایشان است. و گروه دوم: ابدال هستند که هم در اعتبار و مثبت بودن آنان و هم در اینکه در دوران غیبت کبری جزء یاران حضرت هستند بحث گسترده‌ای شد. و اما گروه سوم: که سی نفر از موالیان و پیروان و خواص حضرت هستند، البته در مفاد و معنای روایت هم بحث گردید.

خداوند ما را جزو یاران و اصحاب امام عصر و روحی فداه قرار دهد و در رکاب او نبرد تا شهادت را داشته باشیم. ان شاء الله.

نجم الدین طبسی

۱۷ ذی القعدة ۱۴۴۲

برابر با ۷ تیر ۱۴۰۰

قم مقدس

فهرست منابع

- قرآن کریم.
۱. نهج البلاغه.
۲. ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ت ۶۵۵ هجری قمری، داراحیاء الکتب العربیه، مصر.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، متوفای ۳۳۸۱ هجری قمری، دفتر انتشارات جامعه مدرّسین حوزه علمیه قم، محقق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، ۱۴۲۹ هجری قمری، قم، ایران.
۴. ابن طاووس، علی بن موسی، التشریف بالمنن فی التعریف بالفتن (الملاحم والفتن) ت ۶۶۴ هجری قمری، گل وردی، ۱۴۳۵ هجری قمری،
۵. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ت ۵۷۱ هجری قمری، داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
۶. ابن عیاش سمرقندی، محمد، تفسیر العیاشی، قرن سوم، المکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ایران.
۷. اربلی، ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح، کشف الغمه فی معرفه الائمة:، متوفای ۶۹۲ هجری قمری، بنی هاشمی، چاپ اول، ۱۳۸۱ قمری، تبریز، ایران.

۸. امامی خاتون آبادی، جنات الخلود، بعد از ۱۱۲۸ هجری قمری، چاپ میرزا حسن، ۱۳۱۴ هجری قمری.
۹. آلوسی، ابوالفضل، روح المعانی، ت ۱۲۷۰ هجری قمری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
۱۰. البستی، ابوحاتم، ت ۳۵۴ هجری قمری، دارالمعرفه، بیروت، لبنان.
۱۱. تستری، محمد تقی، قاموس الرجال، متوفای ۱۴۱۶ هجری قمری، دفتر انتشارات جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ هجری قمری، قم، ایران.
۱۲. تهرانی، آقابزرگ، الذریعه الى تصانیف الشیعه، ت ۱۳۸۹ هجری قمری، بی تا، بی جا.
۱۳. جمعی از نویسندگان، معجم الاحادیث الإمام المهدی ۷، بنیاد معارف اسلامی قم، چاپ دوم ۱۴۲۸ هجری قمری، قم، ایران.
۱۴. حرانی، ابن تیمیه، منهاج السنه، ت ۷۲۸ هجری قمری، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
۱۵. حسینی نیلی، علی، سرور اهل الایمان، بعد از ۸۰۳ هجری قمری، تحقیق قیس العطار.
۱۶. خوئی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة، منشورات مدینه العلم، قم، ایران.
۱۷. ذهبی، عبدالله، میزان الاعتدال، ت ۷۴۸ هجری قمری، دارالفکر، بیروت، لبنان.

۱۸. ذهبی، محمد بن احمد، سیر أعلام النبلاء، متوفای ۷۴۸ هجری قمری، مؤسسه الرسالة، محقق: شعيب الارنؤوط و محمد نعيم العرقسوسی، چاپ یازدهم، ۱۴۱۷ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۱۹. رازی، محمد شریف، کرامات الصالحین، ت ۱۳۷۹ ش، نشر حاذق، چاپ سوم، قم، ایران.
۲۰. سید رامی یوزبکی، الوضاعون و احادیثهم الموضوعه من کتاب الغدير، مرکز الغدير للدراسات الاسلاميه، چاپ اول، ۱۴۲۰ هجری قمری.
۲۱. صدوق، محمد بن علی، الامالی، ت ۳۸۱ هجری قمری، مؤسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۷ هجری قمری.
۲۲. طبرانی، سلیمان بن احمد، المعجم الاوسط، ت ۳۶۰ هجری قمری، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان.
۲۳. طبسی، محمدرضا، الشیعه و الرجعه، ت ۱۴۰۵ هجری قمری، دارالکتب العلمیه، قم، ایران.
۲۴. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، ت ۱۰۸۵ هجری قمری، نشر مرتضوی، تهران، ایران.
۲۵. طوسی، محمد بن حسن، الغیة، متوفای ۴۶۰ هجری قمری، بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ هجری قمری، قم، ایران.
۲۶. عاملی، محمد بن حسن، وسایل الشیعة، متوفای ۱۱۰۴ هجری قمری، مؤسسه آل البيت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ هجری قمری، قم، ایران.
۲۷. فیض کاشانی، محمد محسن، الوافی، ت ۱۰۹۱ هجری قمری، مکتبه الامام امیرالمومنین علیه السلام، چاپ اول، ۱۴۱۵ هجری قمری، اصفهان، ایران.

۲۸. کحاله، عمر رضا، معجم المؤلفین، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹ هجری قمری، دارالکتب الاسلامیة، محقق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، ۱۳۹۱ هجری قمری، تهران، ایران.
۳۰. مازندرانی، مولی محمد، شرح اصول الکافی، ت ۱۰۸۱ هجری قمری، موسسه التاریخ العربی.
۳۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، متوفای ۱۳۵۱ هجری قمری، موسسه آل البيت: لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۲۶ هجری قمری، قم، ایران.
۳۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری، موسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ هجری قمری، بیروت، لبنان.
۳۳.، مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول:، متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری، دارالکتب الاسلامیة، چاپ دوم، ۱۴۰۴ هجری قمری، تهران، ایران.
۳۴. مفید، محمد، الاختصاص، ت ۴۱۳ هجری قمری، جامعه مدرّسین، قم، ایران.
۳۵. نمازی شاهرودی، علی بن محمد، مستدرکات علم رجال الحديث، متوفای ۱۴۰۵ هجری قمری، موسسه بعثت، چاپ اول، ۱۴۱۲ هجری قمری، تهران، ایران.

۳۶. نوری طبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، متوفای ۱۳۲۰ هجری قمری، چاپ قدیم موسسه آل البيت: لاحياء التراث، قم، ايران.